بركات احمدية

نام دگر

زبدة المقامات

تأريخ تأليف ١٠٣٧

محمد هاشم كشمى بدخشانى

وفات ١٠٥٤

در مطبع نامى منشى نول كشور واقع كان پور مزين طبع شد
١٣٠٧

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة

يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول–تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣٢	١٣٨٩	٢٠١١

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

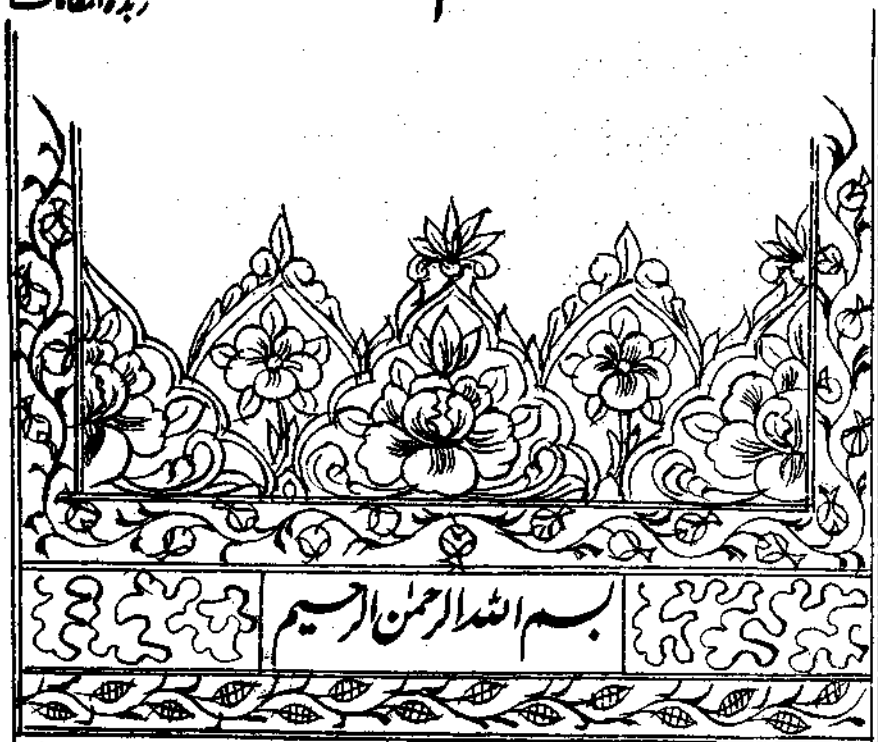

الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرت المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر ابنائه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة والولایة والکرامة بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران دفاین وکنوز پنهان وخواجگان مائده تمکین وادب ودیوانگان حلقه سلسلة الذهب مخفی نماند که این بنده از کار مانده واز خود شرمنده را با آنکه آبا واجدا داز منتسبان سلسله عالیه کبرویه بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاے آن خانواده متبرکه رسیده لیکن بمناسبت فطری ورابطه جبلی هم در عنفوان شباب از اشارت های نهانی وبشارت های یزدانی دل را بسلسله ذهبیه خواجگان نقشبندیه بستگی دادند ودیده امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست که کدام راهبر از راه نمایان این شاهراه دست این بر خاک او فتاده برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسله عالیشان

حقیر یعنی مؤلف این کتاب محمد هاشم کشمی

وی را باهمه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه ویرا رنجورے
فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که هان بر مرکب زین نهند
که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه بیلم دید
هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از آن رنج و پس
ازان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پا نشناخته
به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات
عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت ویرا بر دل رفت
و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیده
ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند ؎ خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند
یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
بزرگی دید بحلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مر این بنده را پیش برد
آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت
برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و اشک
میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی
آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جملگی در
جاده طریقت و شاهراه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار
پوی که او سبحانه تواب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تواب بود از آنجا اشاره

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن و انتساب نام
قطب الانام رنج دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمه الله آرامگاه
غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان هذا نسبتی بخیر البلدان
صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده
مرشدان بلند مقدار سرچشمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله
المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشف
وجدبات دلهای طلاب میر بودند شتافتم و آن عزیز آینده که مرا نزد بزرگی برده بود
مر ایشان را یافتم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
مزرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه دودمان سیادت باستان آن
قدوه خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت
قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه
دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد شعر لو کان فی کل منبت شعری
لسانا بینت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزاء هر چند
که دفتر ادب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نپذیرد و دل دیوانه این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدر الدین
کنیتش ابو البرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

(۱) گر در تن من زبان شود هر موئی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

تمکین وثبات ونسبتش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاراش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دار الحضور ومرقدش دران بلده در محل نور
ساطع واستانش مزار ارباب علم وعمل وعرفان را جامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برکه دران شهور وایام که در جوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهر یک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات وجلوات بر زبان دُرفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستمعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشمه از چگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه دریگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیاس سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروه وثقی احوال و
کردار بود واز تو ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت جز امتثال واطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله بتحریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر وقضا این
حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مهجوری بیش از پیش بتحریر بقیه مذکوره مامور پرداخت هنوز دوری چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دل ایشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی جستن بذکر احوال و

اقوال ایشان زیراکه لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه
پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساقی و صافیهای خم +
قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه
جست از تاب دل + از انجاکه این نسخهٔ تبیین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جاکه کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای مفرده بگذاشت و چون از سروش غیب تاریخ آن هو زبدة المقامات بگوش
هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامندی شاید بعد از اتمام این نسخه
امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و هر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی
قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان به فیروزآباد دهلی و توجه ایشان بارشاد هدایت طالبان
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا
بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در
بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از آئینه

(۱) تاریخ تولد حضرت خواجه ۹۷۱

کار و بار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فاقت مولانا از کابل بماوراء النهر شده اند و باندک
روزگار از سو فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدید آمده و
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صافی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل در آمدند
تقریری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ما ازین
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیء بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بودند و از امتعهٔ دنیاویه تونگر باشند اما از انجا که روزی ایشان در دولت
دین و تونگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برو بجای که برو و چون جلوه تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کثیره
ایشان را هر یک تعلق باز آرد و از قنطرهٔ آن یک تعلق مجاز بمام حقیقت برآورد نخست
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بجز
دانهٔ این دام نه بود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد بتائید آن بشکر الهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان دُرفشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بربودند کشتهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره به تلقین ذکر و القاء جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر دامان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
انمعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تگاپو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل
طی کوچه از ان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سر بستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی برعایت آشنائیها خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
و لای مرا ماندگی و در دپای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان ازین
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین پویش اند

ع قطع این راه بخرپای جنون نتوان کرد ٭ دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه حضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی بر نتافتندی ع سنگها دیدم و دل از شیشهٔ می روی نتافت ٭ و
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشان را از نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهای
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرمودند دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری ما را
میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوندا مرا دو فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات
جوانی دست شسته برآورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهدهٔ این ناکامی و
بی آرامی ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآرنده
حاجات همیکردند از ان دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزا مخفی نماند که والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت از دودمان سیادت بود و از قانتات نساء
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان
آستان ایشان را والدهٔ آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود نان تنوری بستند و بر میگرفتند

و دیگ بر میگذاشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشند که مشکل امر طبخ دیگری گردد آن ام الفقرا ازین معنی چندگاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند ندانم از من کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید زیراکه کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان طعامی می پخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب باظهار این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان آن امر را همچنانکه بود بآن ولیه زمان باز گذاشتند رحمها الله تعالی بالجمله حضرت خواجه ما در جست و جوی سالکان و مجذوبان سیها بظهور رسانیدند و بسیار کدلان را در بلاد یافته بهر ها گرفتند در سیاحت به صحبت یکی از عظمای مشایخ سلسله رسیده خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس[1] سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل سلوک نمودن تحصیل حاصل ست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال خویش چنین بر نگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و عزم ترک در باطن بود التماس فاتحه در ظاهر ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا خواجگی وحیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

(۱) خواجه محمد پارسا بخاری حنفی توفی سنة ۸۲۲ هـ. [۱۴۱۹ م.] فی المدینة المنورة

جوان ایدلیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و خرابی عجیب رو داد
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبدالله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی
یوم القیام بماند القصه چندگاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود باز تاثیر اسم المضل
آن سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق والدین[1] صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضے از مخادیم فرمودند
ذکری که معنی بآن حضرت رسالت میرسد نتیجه مندست تعطش بران داشت که
از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک سدی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هر چند درین میان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم دقتها ما اشتهی الانفس
میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو بار ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شد و الحمد لله والمنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه آستان آن بزرگوار
نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

(۱) خواجه محمد بهاء الدین نقشبند بخاری توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] در بخارا

غیبت معهودهٔ حضرات خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در بشارات نمودن گرفتند و تلقینات فرمودند و بیمن توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائرهٔ غیبت و سستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجذب عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد دستگاهی حضرت مولانا خواجگی امکنگی قدس الله سره[1] العزیز رسیده شد و بطوع در غبت خود بیعت و مصافحه بدست آورد و طریقهٔ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبهٔ خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این درگاه در آمده شد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نبذه در افشان و اراتیان بدایت احوال ایشان که ماندکی از آن لب کشودیم و کذلک از مضمون این ابیات شریفهٔ ایشان که ؎ شنیدم کاشف رازنهانی + ابوالقاسم چراغ کبرکانی + که بودی در دجان نام اویش + که باشد شرنی از جام اویش + کنیم من کین هوس گیرد دماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بندست + سرم بیخواست صید این کمندست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و تربیت از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواجه از هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای أدای نماز فرض از فرائض خمسه در آمدند در اثنای نماز ناگاه از سینهٔ سکینهٔ ایشان آوازی مهیب ظاهر شد

(۱) خواجگی امکنگی توفی سنة ۱۰۰۸ هـ. [۱۵۶۰ م.] در بخارا

چنانکه اهل صف نماز را ازان خیر تهاروی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تعجیل
هرچه تمام تر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و بیخیشی تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم چه از انحضرت علیه الصلوٰة والتحیه مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت وفور تمعنی
حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات کمالات
و رجوع طلاب بآستان ایشان حضرت خواجه از یمن همت عالی و تفرید والا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر مسند ارشاد و اکمال بودند دریافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سپر عالی قدس سره نیز رسیده برخے از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخشیشها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوے

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و اولش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همیدیدم ، که استخوان عزیزان
بساحل افتادست ، در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنگی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرمودند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین ، عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت ، چه حضرت مولانای متبرک بزرگی در آن وقت و دیار
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت بحال
ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام پدید آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ماهر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از انجاح باز نمانده اند و راه

(۱) خواجه عبید الله احرار توفی سنة ۸۹۵ هـ. [۱۴۹۰ م.] در سمرقند

استخارہ نیز موافق فرمودہ حضرت مولانا کشودہ عزیزی از اقربای حضرت مولانا
کہ از حاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت و اجازت
کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
کردہ نزد شما فرستادند جز این نبود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجہ ما زلال آسا بطالب لب تشنگان بیابان ہندوستان
متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود
چون بہند رسیدند سالی در بلدہ لاہور بماندند و بسا علما و فضلاے آن بلدہ
شیفتہ محبت ایشان شدند لیکن از انجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست دار الاولیاء
و بیت الفقرا آنجا آمدہ در قلعہ فیروزی کہ سر منزلی ست بغایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار ملال بجاے دیگر انتقال نفرمودند **فصل دوم**
در بیان مجملات احوال شریفہ آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرہا من الصفات الملکیہ و الاطوار المرضیہ با بیان
قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ما قدس
اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
قصور احوال و متہم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای استمالت
زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کمے فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
مسائل غامضہ این طائفہ کسے معروض میداشت آنگاہ ناچار در تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میکردند و آنهم از و فور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه حزن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات
و علما مبالغه مے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را دور ازین کار
عظیم وانموده عذرهاے فرمودند اگر آن آینده صادق بود و از خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پے مے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم روی گذر + اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
میگسار + حواله بر تشنگیں جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره[1]
بود و از روحانیه حضرت خواجه طلب پیر یکیلے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه با بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگرے خواهد بود چون از و فور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بر نا بزاویه خود بازگشت
شب دیگر وی را گفتند آن بزرگ همانست که وی بخدمتش رسیدی و انکسار او
دیدی فردا ش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید آنچه
دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیدة ذوالاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز مے فرمودند که این بجا صل شایان آنچه گمان برده اید

(۱) قطب الدین بختیار اوشی چشتی توفی سنة ٦٦٣ هـ. [١٢٦٥ م.] در دهلی

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا نیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المجین شنودم که فرمودم را نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
با خود میگفتم بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرایی سرودی دلربای
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی[1] رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
دامان مرا خکرم زد سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلایق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رفتی آن
فقیر بعتبهٔ والا رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سر ایا نور در میان
آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل بنیاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را بمن نموده است
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه و الم دوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا به گوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ع گر لب
شیرین تو شوریست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده تلقین

(۱) مصلح الدین سعدی شیرازی قادری توفی سنة ۶۹۱ هـ. [۱۲۹۲ م.] در شیراز

ذکر و جذبهٔ الٰهی نواختند ؎ تا نگرید طفل کے جوشد لبن ؎ تا نگرید ابر کے خندد چمن ؎
طریق آن حضرت قدس الله سرهٔ العزیز آن بود که هر کرامی پذیرفتند نخست
توبه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطه و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش
وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجه
برهان نام از خواجه های دهنیدی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافته بود
بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان وے را
به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و وے در تعجب رفت و با محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست که اول قدم درین راه نهاده باشند
مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالی تر ازان اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت
صورت مبارک پرداخت دو روزی رفته بود که آن صورت او را فرو گرفت و
نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید که با وجود تمکین و کبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکه
چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد
تا دید آنچه دیدا ما بیشتر مطالبان را ذکر دل بطریقی که مقرر اکابر این سلسله است
دلالت نمی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات عز شانه و از غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سرهٔ بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
بجمال ایشان کشوده زعقه زده از منبر بزیر افتاده شبی از شبهای ماه رمضان
حضرت ایشان ما قدس سرهٔ بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده اند

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابا مائی بجرد مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر و نسبت فرو گرفته و فریاد کنان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری بیرنگ بینهایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند ؎ بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون در عنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تنخم و استبرا بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون بمسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته دیگر هیچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیهٔ ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمریدی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی بمصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بمحاسن شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از ما یادگاری میگیرد و در حد و دهان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند ؎ مرا از زلف تو موی پسندست ، فضولی
میکنم بوی پسندست ، چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی
و جذبات بر و پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بود
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله کو می یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال است و آن صبیه سیدی که در خانه راقم است نیز
از یمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقه بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هر کرا التعلیم ذکر میفرمودند همدران اثنا تعلیم ذکر همت و توجه
شریف شامل حال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سرچشمه نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر تربیت ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزی
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقه را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجه ما است
قدس سره بنده معروض داشت که مگر سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند که بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون مرا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجه خود پرسیدم فرمودند از آن روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقت بر آن
داشت که بی مجاهده و سعی و تردد ایشان شربی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب
را مرکبی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد چون حضرت ایشان این حکایت
بآخر رسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر
الجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله پیر بزرگوار خود در افاضه
این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفه ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجه دو روزی آن رساله را بوی درس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
از آن نزدیکتر است که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود در آن
عسرت حضرت خواجه در آن شهر بودند تا چند روز نخوردند هر گاه طعام نزد ایشان
حاضر میکردند میگفتند از انصاف نباشد که یکی در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
و ما طعام بخوریم و آنچه حاضر بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
روحانی که میراث اُبیت عند ربی ست میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طی ننموده بوده اند که عاجزی
در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده ویرا
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و دثار بر سر میکشیده که آشنائی

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتهجد برخاسته بودند گربه بر لحاف ایشان آمده خفته بود آنحضرت
تا روز همچنان از سرما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند
و اگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده از و فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که برنگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته اورا
فتحی روی نداده از ادعیه و ادویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند و فرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروزآباد که زیر دیوار فرش سنگین ست دار تفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و نفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت وصلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده و
انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آنرا می شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را استحضار باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صالح
با صفا و خیر یافته اید او در نظر شما طالح و کدر و شریر می در آید ما که بهیچ وجه خود را
از و ممتاز نداریم چگونه بر زبان زیان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلح شده و این نسبت انکسار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در ما بدی
باشد ناچار بر ما منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزی
در زاویه مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد دیدم
دانم که چون او بی نفسی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی و ساده بگستر و پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد و گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان عزیز آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان کشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بی قید بیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توجه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند بی آرام شده میخواستند ویرا تنبیه و تقریب نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از ان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بنرمی تمام
عذر در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
آنم این کار بی اشارت و بعلم من شده ببخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
درمی چند طلبیده بوی میدادند راوی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

وبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت باوجود تفرید و آزادگی شفقة علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بزیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه و زهد و استغنای ایشان از امتعهٔ دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هرگز
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
جمعی که نسبت معنوی بآنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بمادون ایشان
را مجوز میداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعهٔ دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبدالرحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هندلک نامند بخرج زاد و راحله ایشان در دیشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی درهم کشیده فرمودند بحج رفتن چون مائی کرای آن نمیکنند که انهمه سیم وزر
مسلمان را صرف خود کنیم وضائع سازیم نپذیرفتند وبازگردانیدند وبی تقیدی
ایشان در ملبوس وماکول ومسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
ومطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این بیارند وکذلک اگر چندین روز
جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند ونیز چندین در
خانه تنگ وتیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک وخاشاک پر گشتی از انجا
که غرق لجه تسلیم ورضا بودند اظهار تعمیر وتنظیف وتنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این
همه تسلیم وفنا در فتگیها وضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو وتکثیر
طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده
دوگانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف دردمی آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذشت واحتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید
اگرچه آنرا بحکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَرُدُّ الْهَدِيَّةَ رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند ودر بدل آن آنرا میدادند که بحکم تفقه آن
درجه دیگر در حلت پیدا میکند وتاکید تمام میفرمودند که پزنده طعام بوضو بود بل از
ارباب حضور وصفا باشد وهنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد ومیفرمودند از
لقمه که بی حضور واحتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد
ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند وهمه مریدان را برین احتیاط
ترغیب میفرمودند وجمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را
در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال وکشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم ودر باطن کدورت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص
نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزاء آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دو سه چوبی برای سوختن که نه از آن چوبهائی احتیاطی
بوده داخل کرده بودند و کذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده
از انجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده
چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام
الائمه سراج الامه امام ابو حنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده غرا
در مدح خود میخوانده اند که از آن این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء
کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و این
احتیاط را که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد از اینجا بوده که در صف جماعه در
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه بوده
فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس میشده
روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بفلان دهر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه
از آن روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من
بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال بلند
و مکاشفات ارجمند همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده
خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جملہ ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشته بود و ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را
قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزهٔ عمر دیوانه وار ماتم بازماندگی
خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
که کار دو جهانی خود را در قبضهٔ اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغی بیابم
آمین یا رب العالمین امیدازان برادر آنست که روی بر خاک نهد و از برای
حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دُعَاءُ الْغَائِبِ لِلْغَائِبِ أَسْرَعُ
اِجَابَةً آمده و الدعا از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
خواجهٔ ما را وقتی رویداد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینهٔ عریان و دستار
پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته باده و درد تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند امام را ازینها چه که مطلوب من از دید و دانش دوست له قدس سره
طلب بیچون و مطلب بیچگونه + نه آنرا شبه و نی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان
نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز همچنان حیران و گریان بحجرهٔ شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریهٔ بے اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار از آنجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و را الورا عروج نموده
در جست و جوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریهٔ او ازین حسرت بود
و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمنی یا حمیرای ما شدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
ایشان بتربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بو علی دقاق قدس[1] الله سره بدر دو اندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلٰی
ابْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خیر اذا رؤوا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنهٔ آن مزارعان

(۱) ابو علي حسن دقاق توفي سنة ٤٠٥ هـ. [١٠١٤ م.] در نيشاپور

هنود بوده بوقوع انجا سیده بجردی که نظر انجماعه بر ایشان افتاده با همدیگر میگفتند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید داد عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه آشنا را و چه بیگانه را سخن بر لب و مدعا در دل می رسید و با این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی از
اعلام فضلاے معمر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که بر پا شده بود در ان
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جای نه بود مگر پهلوی حضرت خواجه
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود و ایشان را طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خرد سال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دید شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را از ان میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صف بیفتم خبردار گشتم و از مشاهده این معامله از مخلصان
حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه ابهت گاه از جوش قلق و سقوط
خلق تنها در کوچه و بازار میگذشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها و فرو رفتگیها و حیرت سر موی در امور شرعیه و التزام عزیمت
فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نه تا بحدے
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو
بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید و اگر از مریدان ترک ادبی بظهور
میرسید بظاهر ویرا خشونت نمی نمودند و نمیراندند تقریب ظاهری خود کجا اما
باطن خود را از و میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب و واقعه
بوی امری می نمودند متنبه میشد ؎ ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم شاهد

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بودند درین مدت
قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار
که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه
که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بودند اما برکات این دو سه ساله دران
سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست کار ایشان
که ماند شاهد بزرگی خواجهٔ شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت
نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان لجه
فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که
تقریبی را در حق حضرت خواجهٔ ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
گویند دران چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترددات
طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته آنها
نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان
بشهر معظم دهلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات
گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب
از جاهای دور دور بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بودند که خبر
انتقال ایشان شنوذ مدفر شدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل
خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین و
چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بیمارم وباین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکستهٔ خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه بچهل رسید که تکمیل تام طبیعی انسانی دران است وتکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا آه سرد
از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شدم مراد آنحضرت باین خلاصی
تعری از لباس هستی موهوم بود ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس[1] بزبان انتقال ترنم
این مقال بود ؎ من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا
فریدا ونیز درین روزها یکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من
بچهل سالگی رسد مرا واقعهٔ عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده کفدست
مبارک کشوده نمودند وفرمودند این خطکه بر کف منست نشانه ایست که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
فرمودند بیا تا باهم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم بمن این چها مینمایند که من زهره مشاهده آن
ندارم تبسم فرمودند وخود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود نمودند
همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد آنگاه

۶۰ انتقال حضرت باقی بالله قدس سره در سنه ۱۰۱۲

(۱) محمد جلال الدين رومي توفي سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.] در قونية

فرموده اند که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیهٔ خود میخوانم
و تعریفات عالیه دران مندرجست چون بوسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه
تبسم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی ست و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند یکچند روز کسی جای
نروید که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه
بست و پنجم ماه مذکور آثار احتضار ظاهر شدن گرفته بنظرهای که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند
گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که درویشانید و از دائرهٔ رضا بقضا بیرون
آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکه یا اله العالمین رفته
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود و ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهر اذکر اسم ذات مشغول

شده اند و همچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته اند از دیوانگی که حاملان را بوده
بآنجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه تقریبی را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضوی
ساخته دوگانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را کنج و از بخاک سپردند و امروز بیمن سعی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آبشار و استخار
و از هار بهشتی شده بیزار و بیترک و بینفع ؎ شمع مزار او همه نور غفور باد + دلهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا میرود ؎ ذاتی که بدوست بود باقی
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود + **فصل سوم**
در کلمات لطیفه و انفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست و مکاتیب بدیعه دلربا و کذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرر گشته و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان بتحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چهلگانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد بعون الله و
توفیقه ب تقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
صلے الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و نخست باطن خود را
عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرأت
کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدا را سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی
اندود خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
بآنکه آفریدگار جزو و کل الله ست دانست آنرا که هر فعلے و صفتے که از و از غیر او
بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار ست وحده لاشریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امر نیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
منفعتے نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم
که نیست تصرفے و سلطنتے شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بمقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و ارادهٔ تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فَأَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجرهٔ
موسی خواهد داشت ب ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلے الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی اللہ و تقرب الیہ ست چہ استعاذہ التجا بکسے بردن
و در جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سزاوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ
حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی بتمام مستغرق انوار او شود
و در ادای کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چنانچہ
میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در ما نیافرید انما یرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا در فقرات احراریہ مسطور ست کہ نسبت
با تحقیقت نسبت اہل بیت ست و از آنچہ ایشان نسبت خود را شرح دادہ اند روشن
میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت
نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیریت از و بر کشیدہ اند چنانچہ در قرب نوافل
با ما وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان برافتادہ چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
اخیر احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن
تراہ فانہ یراک ب۳ در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و درینصورت ایاک نعبد بحسب
معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
نستعین تا آخر داخل دعاست یعنے از تو یاری میجوئیم کہ صراط مستقیم را نمای تا
سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتی
کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظہار انقیاد خود است

ومقصود از ایاک نستعین یا ہمان معنی کہ مذکور شد یا اظہار آنکہ این انقیاد ہمہ خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد ب بر نگاشتہ اند کہ مراد از صراط مستقیم در کریمہ
اہدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اہل سنت و جماعتست
از انچہ در الہیات و ثواب و عقاب آخرت گفتہ اند صاحب فتوحات مکیہ رضی اللہ
عنہ کہ عقیدہ چند بر عقاید ظاہر علما افزودہ بے آنکہ نفی عقیدہ از عقاید آنان کند
چہ خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی ہیچ نیست و بحمد اللہ کہ اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفتہ و امید داریم کہ برین بمیریم و برین محشور شویم یکے از ان عقاید
آن بزرگ اینست کہ میگوید بنای ما راصراط انبیا و صدیقان نہ صراط آنہا کہ ہمہ
خلق بینند و از مبدء خبرے ندارند خواہ خلق صرف بینند چنانچہ دہریہ و طبعیہ کہ
ایشان مغضوب علیہم اند و خواہ بعنوان حقانیت می بینند چنانچہ بعضے از صوفیہ
کہ در توحید صوری معطل و محبوس اند کہ اضلہ اللہ علی علم در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال خود گرفتار ند و روی توجہ از مبدء گردانیدہ اند ایشان
ضال و مضل اند و نہ راہ آنہا کہ ہمہ را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبدہ صرف انکار ند ایشان نیز از راہ برآمدہ اند پہلو بر سو فسطائیہ میرفتند و نہ
راہ آنہا کہ با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدہ اثبات می کنند چہ راہ
ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتہی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیہ اینجا
حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمایند این سخن صاحب فتوحات کہ راہ ایشان
شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی ست کہ معرفت اینہا خلاف معرفت انبیا
ست حاشا چہ ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست کہ معرفت ایشان
آن وسعت ندارد کہ معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق ست لیکن خلق را وجود علیحدہ

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این
نمود بقدرت کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہارست و عالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثبات
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات، از علم تنزل نمودہ
و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقایق بعد از عود باصل و ظہور در خارج چون
ظہور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرۂ ممکن از اصل است
چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون انائہ محجوبان را در تصور می آید کہ فعل
و اثر از ممکن ست والحکم الٰہ واحد لا الٰہ الا ہو الرحمٰن الرحیم ب ۵ در تحقیق کریمہ وہو معکم
اینما کنتم تنمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالیٰ باشیا در غایت خفا
و بطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برزخ بین الموجود والعدم
ای الجامع بین الوجود والعدم فانہ من خواص منزل العلم ؎ از تو ای ہر نگ
ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوف ست بر شناختن
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور برآمدہ و آن صور آئینۂ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم والعین روحًا کان او مثالاً
او حسًا لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور جنانیہ از اشجار و قصور بر مذہب
محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات باعمال یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبۂ قابل این امور و معیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطۂ جوالہ است با دائرۂ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ را

با دائرہ یکے بنسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
دائرہ شدہ ہمچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کاملہ اش یک نسبتی بہ تنزلات
علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شدہ ب و ہم بتقریب معیت مفہومہ من الآیۃ
المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول و اتحاد و بی شائبہ
چونے و چگونگے در ہمہ جا با ہمہ است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
اللہ عنہ کہ ہو مع کل شئی لا بالمقارنۃ و غیر کل شئی لا بمزایلۃ اگر آنمعیت می بود لابد مقارنت
مے بود غریب صورت نے بست و اگر وہم محض مے بود چنانچہ حکمائے حسبانیہ میگویند
معیت راست نمی آید و ہر آئینہ روے مے نمود آوازہ العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجہ مطلق و مشتاقان غیب ہویۃ میگویند کہ
ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر ست بکلمہ لا نفے آن مے باید کرد یکے از عارف
روئے قدس سرہ رسید کہ حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ بہیچ وجہ
مدرک نشود و عقل آنکہ بہیچ وجہ جز یاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نہایت و دردیست
بے دوا ب بتقریب بیان کریمہ فاینما تولوا فثم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
این معنی پرتو افگند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آئینہ مترتب میشود از صفات
و تدویر و غیرہ بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و ہمچنین فرض
کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صور خیالی تو منعکس شدہ اند در آن
جوہر یعنے یک نسبت مجہول الکیفیتے بآن جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگے
این صور شدہ پس بہر صورتی ازین صور کہ روآری در آنجا جوہر نیست

بحقیقت بهمان جوهر رو آورده آن جوهر باین صورتست هر کجا این صورست ولیکن
آن جوهر منزه ازین صورست در خارج بوی از وجود خارجی بشام این صور نرسید
بیش ازین نیست که بقدر این صور صفات آن جوهر مشاهده افتد و هر چه روی
ے آرے بهمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آور میشود اگر هزار سال
پرواز کنی و هزار اربعین برآری تا جذبه از جذبات الوهیت روی تو نیارد و صورت
اشباح و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی که مکمون سر نیست در جلوه
نیاید و نسبت مجهول الکیفیتے که مقوم ادراک و مقتدائے آن محبت ست و تعبیر از آن
جز بادراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مرید وجه الله نخواهی شد شناسائے
آن خود کجا ۵ در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقره نمکین
نازنین دلنشین تحریر نموده اند قدس الله سرها پاک ست خداوندیکه فیض
اقدس خود هشیار او در عرصه ظهور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
ظهور از تنگنائے خفا و بطون برآورده و خود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوه گر کرده در تنگنائے وحدت او لسان اثنینیت نیست مطلق ایست از
دائره اطلاق بیرون نه چگونه اش میتوان گفت نه چون قادری که بیک کلمه
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سر اسیمه شوق بر جستند آئینه وجود را بر
شان داشت از ساده لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاه
صدائے وهو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند که معیت جز بدو کانگی
صورت نه بندد حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدهد و نوائے
معیت اشاره بعدم میکند وجود و عدم را در هم آمیختند وجه را فراموش کردند
و در مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جلشانه بشارت اینما تولوا فثم وجه الله
در میان آورده گفت و فی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند که حجاب

خود خودیم خود را از میان مے باید برداشت ہنگام این دست بُرد گشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راہ عروق در وزید و نکہت دوست را در
تجاویف قلبیہ افگند بیچارہ از پاے در افتاد کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت وطنطنہ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازے
درمیان بود روی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر برداشت وغلغلہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ درمیان
آورد ولیکن معنی واللہ من ورائہم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دع نفسک
وتعال واز یکسو فول وجہک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نہاد عنایت من
یجیب المضطر اذا دعاہ پردہ حجاب را کہ لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نہاد صورت قاب قوسین بظہور رسید این سخن آخرے ندارد ب
بتقریب حصول محبت ذاتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
باد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شدہ باشد در عرصۂ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ نماندہ
وبحقیقت فنا رسیدہ اللہ تعالی رسیدہ دیدارش بحکم اذا رأوا ذکر اللہ فائدہ
ذکر دہد صحبتش بموجب ہم جلساء اللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکیم
شدہ ہر چہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول الٰہی از دریچہ باطنش سر زند
سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کار خانہ ہستے تو
بیفگند ان غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
معنے اللہ نور السموات والارض درہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

واگر بناگاه غلطے در پوست استعداد تو باشد طریقه وقوف عدوی ازان برزخ
دانا بدست آری وتقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
آداب طریقت از اکل حلال وصدق مقال واجتناب از صحبت اضداد
اساس کار خود را محکم کنے وآن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بیفتی و در شعشعه او بصر و بصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند وچون سے انجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
پیدا شود واگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی که آن
غلبهٔ نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی هست
یا نه وچون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت درهم بشکند قوت
آن پیدا کنے که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندهی واگر درهمین مقام ماندے مجمے
مشاهد واگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیهوش شوی
نور خورشید حمله آرد واز دریچه بصیرت تو سر برآرد و بینائی یابی آسمانی خورشید
شناس و تو قطعا درمیان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ۱۰ ونیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن بحکم وقت
با حجاب لطیفے در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجهے بدست آمد که
بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا توانے این توجه را
نگاهداری و به فراغ خاطر وجمعیت دل وطهارت کامل شب و روز تقویت
و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقے که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده واگر ترا محبتے بآن درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش متخیله
ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور ورزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ کراہتے از تو در خاطر مبارک
او بیفتد و نیز مے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشتہ باشی
تا بمنتہاے مقصد برسے بالجملہ مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل ہر کدام
کہ صورت کرد گرفت در فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
و آفتاب است ہمچنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن می آیند
و از راہ برزخیتش چشم سر توجہ علو او راے یابد آتش محبت شعلہ میزند و خرمن
ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل پنبہ و آئینہ
آفتاب نماست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر ست چہ ایشان را
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض ہمان راہ میگرفتند
چنانچہ نزد اہل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
خواجگان قدس اللہ تعالی ارواحہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الہدے باب ۱۱ در بیان کریمہ والشمس وضحہا والقمر اذا تلیہا
بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثالہما بر نگاشتہ اند کہ اکابر تحقیق تعظیم مظاہر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت داشتہ اند چہ انہا مجاے جمال مطلق اند و
مظہر تر انسان مر مطلق را نہ بآن معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پردہ انہا
بحکم لون الماء لون انائہ وہم برنگ انہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را در این
اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نمے افتد نہ باین معنی کہ ذات و او را

ایشان می آید بل ہستی او را بر لغت ذوق و محبت و استہلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفا بے آنکہ صورتی بر و او فتد ہستی او را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد و پردۂ صورت چشم بصیرتش شعاع آئینہ را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تواند گفت کہ جز ذات
آئینہ نمے یابم خصوصاً کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روے آئینہ
درمیان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود ہمان آئینہ است و بس ب ۱۲
در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلیہا نوشتہ اند مخفی نماند کہ روزیکہ آفتاب را ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزہاے دیگر کہ آفتاب آن روزہا را ظاہر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر باثر آن طریقہ علمیست و این
طریقہ عرفا و تعظیم لیل وقتیکہ بپوشاند نور آفتاب را بجہت آنست کہ محل
فراغ عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبان ست مخفی نماند کہ پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست کہ نور آفتاب درینوقت منصبغ برنگ عدم
شدہ چہ سایہ نوریست کہ برنگ ظلمت برآمدہ و ظلمت اثر اختفاے بعضے اشیا
ظاہرۃ فی الیوم این مقال سخت نیکوست در ظہور عالم کہ واجب تعالیٰ و تقدس
ہمچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او کہ اسما و صفات اویند ظہور
نمودہ اند و ہمچنین ممکن در تنگناے عدم متمکن نشستہ لیکن حکم و اثر او برآمدہ با حکام
و آثار واجب امتزاج گرفتہ و حجاب مقصود شدہ ازین بیان بدریاب کہ والنہار
اذا یغشیہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ دران اوقات
آئینہ ماہ مقابل آفتاب ست و آفتاب در و بتمام ظاہر لیکن چون ظہوری ست
منصبغ برنگ آئینہ از نظر عامہ مخفی شدہ ب ۱۳ در تفسیر کریمہ قد خاب من دسّیہا
تحریر نمودہ اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیست کہ بعد از تسویہ و تعدیل

ارکان او در و نفخ کردہ شد و از اثر آن نفخ کانہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامۂ آدمیان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بلہم اضل یعنی خیبہ و نا امیدی مخصوص کفار باشد انہ لا ییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ در آن وقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصۂ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور ست کہ الایمان غیر مخلوق ؎ اے
گروہ مومنان شادی کنید + ہمچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ بر بینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ ایمان تحقیقی بعد ازان ہرگز رد
ایمان او نمے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافعیہ
انا مومن انشاء اللہ میگویند بعضے برہمین معنے حمل کردہ اند یعنے انا مومن تحقیقی
انشاء اللہ تعالیٰ ؎ در بیان معنے سورۂ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
سورۂ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد نے انجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندد کہ در عرصۂ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواہد بود از انست کہ اکابر فرمودہ اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجاست کہ ابو علی دقاق رحمہ اللہ در
توحید حالے فرمودہ کہ التوحید غریم لا یقضے دینہ چہ اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاہ گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ ازین سورہ
صاحب دولتے را کہ صفاے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

کہ الاخلاص نفی الصفات شک نیست کہ توحید درین درجہ تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلے در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچہ نسبت احدیت باشد فہم من فہم
۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از ما خلق آوان صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود کہ در بیداری بجہت لوازم بشریت روی میدہد و
سر در اینکہ در صبح شر را صریحاً اضافہ نکرد چنانچہ در غاسق کہ شب ست تصریح
اضافہ نمود بعظم شان صبح ست کہ آوان ظہور انوار ست این معنی مثل آنست کہ
بعض فلق را عبارت از خلق داشتہ اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق و دانستہ اند
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکہ شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشدہ
بلکہ ظاہراً مضاف بمخلوق شدہ تا راہ بندہ بین الجبر والقدر باشد قدر ظاہر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجہت مناسبتے باشد کہ
میان شب و شر است و این مناسبت آنکہ شب بجہت عدمے بظہور مے آید یعنے
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید ہمچنین شر پیش اہل تحقیق بنسبت انعدام
امر نیست نہ بجہت وجود امرے وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود بہ آنکہ
ادبا فرمودہ اند ادب آنست کہ ذمائم را بظاہر نسبت ندہند بل بظاہر مرتبط دارند
و از سیاہ کلیئے او بشمرند چنانچہ در معاصے بندہ از استعداد و کسب خود دانستہ
ربنا ظلمنا بگوید نہ آنکہ نسبت بوجود دہد و گوید من مظہرے بیش نیستم ہر چہ درست
از جاے دیگر ست تا گوید من چہ کنم ہمہ بخلق و تقدیر او ست مخفے نیست کہ از صبح و
شب حضور و غفلت ارادہ میتوان کرد و ہمچنین از غاسق خلق ارادہ میتوان کرد
چہ در اصل لغت غاسق مستلے و سیر را میگویند خلق ایچنین ست کہ پیوست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذرہ او دور شود ہمان لحظہ آن ذرہ بعدم رود و ایضاً
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست کہ الاعراض لا یبقے زمانین و پناہ گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانهٔ شر نیاید و حجاب مقصود نگردد ب ۱۶ در تحقیق الذی
یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسهٔ شیطان از جانب جن و
انس اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم ست یکی مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسی ست
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر
عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدار حق
میگوید یعنی حق تعالی او را همچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را با لوهیت آخذ کند چنانکه فرعون و شداد
را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا اند و فعل و صفت خلق
را سایهٔ فعل و صفت حق بداند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب
اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ اوحدی فرموده ؎ تا جنبش دست هست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انیست ازین
معنی وسوسه دوم نیز مرتفع شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق بآنست
که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسهٔ دوم ست آنکه ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقی نماند علاج
پناه بردن بملک الناس ست که مرتبهٔ جمع ست تا ظاهر شود که مدار بشیت ازلیه
است انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء چون سید
ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هر چند فعل و
قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن بعدم میرود

مثل آن بظہور مے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسۂ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہمان تفرقہ ظاہر و مظہر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ باله الناس
در دفع او مناسب ست ب ا ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند وسوسۂ
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیت مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا برب بردن مناسب ست چہ معصیت واسطۂ
موت مے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لا یموت فیہا و لا یحیے ست و ربوبیت واسطہ وجود
و حیات و در قسم دوم ست کہ مملکہ و مسخر بہ شیطان ست التجا بملک بردن مناسبت
و در قسم سوم التجا بالہ بردن سزاوار ب ا در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
شئے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علے صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی والان کما کان کہ باقتباس از انوار آن مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از انکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را بر نیندا ختہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ
جمع ست جمیع ذرات عالم در دو آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہر مے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لا منتہاے اطلاق مہیا ست
و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
کہ نظر عارف کل شئے ہالک الا وجہہ را مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی بر دہد کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
بہتر ست والا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ او از وے منفک
نیست چہ در اصلاح وچہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
نمودیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ وہمچنان در علم آمیدہ
یا گوئیم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
وقت بلیین آنست والان کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے
صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے در نظر شہود من ہمچنان بود
ب۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہرگاہ محبت ذاتی بمرتبہ افنا وا ماتت برسد
محبت بذوق یافت وتجلی ذات فائز گردد اینجا دیت ہمین ذوق یافت ست
کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود ست وباین تقریب فرمودند کہ مدار
طریقہ باین سہ چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت وجماعت ودوام آگاہی ودوام
عبادت ب۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی فی
ملاء الملائکہ فرمودند بخدائے عزوجل نیکو گمان باید بود ونفس خود بدگمان و
خائف مشائخ را اختلاف ست در آنکہ غالب حال بندۂ مومن رجا باید
یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا ودر جوانی خوف وتحقیق آنست کہ ہمیشہ
باید کہ رجا غالب باشد وخیریت ملاء در صورتے کہ ذکر بندہ مر حق را در ملاء
آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل
باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاء اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را دران ملاء باشد یا خیریت ملاء باعتبار
آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را حیہمین گویند و آنہا افضل اند
از رسل بشر ذکر بندہ دران ملاء باشد ب۲۱ حقیقت مراقبہ انتظار ست وصف
انتظار در طلب مقصود ست در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
آمدہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بحر ہوائے او باشد جل ذکرہ
و بحول و قوہ غبار کوشش ست و انتظار آستانہ کشش این قسم مراقبہ جز منتہی
و قریب الانتہا را دست نمید ہد و لہذا ابو الجناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
در بیان دہ اصل کہ موت بالارادہ را بران داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
لیکن مبتدیٔ عاشق را تقلید منتہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود برآوردہ
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات کہ مطلوب را مقید بینند بشکل و مثال و علم
و خیال کردہ در عرصہ تعقل آرند فرد دانیست و معلول ؎ ہر چہ پیش تو میش
ازان رہ نیست + غایت فہم تست اللہ نیست + ب۲۲ نگارش نمودہ اند نماز را
حقیقت ست و صورتی ظہور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن بہ موت
اختیاری و طلوع این شرف از راہ سلوک بتنے بردہ اصل مشہور ست و طالب
صلوٰۃ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الٰہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک
داشتہ باشد وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ نصوح و خالی کردن دل
از آرزوہائے نفسانی کہ مضر راہ روانست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید توجہے
مجمل ہیولائے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمہ انی وجہت
وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یکین کہ کشش
غیبی در رسد و او را از و بستاند و منے و ما انا من المشرکین پے آورد و جلوہ گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود ست بظہور آید و طہارتش

راصفاے دیگر پیدا شود پرتو تجلی ذاتی بزبان حال باادب علتے وبے نیازے
مطلب را در میان نہد معنے توکل را کہ برون آمدن از رؤیت اسبابست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند کہ توجہ نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
اللہ اکبر من ان یتوجہ الیہ غیرہ روے نماید این زمان توجہ دیگر پیشش آید وما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس وقوایش بتمام از عمل معزول شوند
بصفت عزلت متحقق شود بوراثت قبول خطاب فتہجد بہ نافلۃ لک پیدا کند واز
عہدۂ امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیہ حق کند وسبحانک اللہم وبحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید واتحاد نہد ازینجا بان ترقی کند کہ کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمۂ لا الٰہ غیرک سر از نقاب تواری برآرد اینجا خلاصۂ قناعت در مقام تمیش
بیفگند باز تواند بود کہ اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیدہ کار فرمای او شود
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل ونتایج
تکالیف بر وروشن سازند تعوذ نمودہ بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دہد بصراط مستقیم مہتدی شود بسعادت رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ
برسد چون درین مقام متمکن شود کہ معنے ہم فی صلوتہم دائمون وصف حال او
شود انیست صلوۃ حقیقی اگر کند ذات بر وتجلی کند خواہ درین منزل خواہ پیش
ازین منزل فنائے حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود در دنیا یافت گریبان
گیر جانش شود ومعنے اشتہی عدما لا عود لہ دل نشینش گردد ؎ جانا بقمار خانۂ
رندی چند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چند کس نداند چندند + بر نسیہ و
نقد ہر دو عالم خندند + تواند بود کہ فقرش بہ نہایت رسد ومظہر اسم الغنی شود وہنوز
دردمند باشد این دردست کہ مقصود آفرینش عبادت روحیہ ہمین دردست
ب ۲۳ بعد از تحقیق مقامات دہگانۂ سلوک نگارش نمودہ اند ہر کہ در مقام معصیت

است یا رغبتی بہ دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بما لابد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عز وجل میخواہد
یا در مقام مجاہدہ با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوۃ
دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند کہ
بعضے از اہل نہایت کہ از خود و بایست خود برآمدہ اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
بجہت بعضے از نسبات حقانیہ ثابت نماندہ اند لکل وجہتہ ہو مولیہا اکابر خانوادۂ
نقشبندیہ مے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہر کرا در این راہ دامنگیر
شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الٰہی گرداند
رعایت مذکورہ را سفر در وطن میگویند غایۃ الأمر اہتمام بذکر و توجہ دارند
و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجذبہ میکشد و بمدد
جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست مے آید و حقیقت توجہ
مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجہے از وجوہ یادداشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن بآسانی روے نماید ب۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود کہ از مصنفات دقیقہ شریفہ ایشان ست و مسمے
بسلسلۃ الاحرار نگارش فرمودہ اند ؎ این سکہ کہ من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است ٭ برخیز رہ خواجۂ احرار بگیر ٭ کان راہ
ز سر حد مقام فقر است ٭ اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہم طریقۂ علیۂ احراریۂ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است کہ غلبہ جہت حقیہ بر خلقیہ است و محل تجلی انوار ذات ست
و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این معنے را کہ مغلوبۃً ادراک مرکب و ظہور

بتاثیر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی مے گویند و ہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب ادراکات بتمام از میان رخت بر بندند بل بنعت آگاہی
نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فنائے فنا مے کنند تواتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند ؎ وصل
اعدام اگر توانے کرد ؎ کار مردان مردتانی کرد ؎ ازین جاست کہ درین وقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنائے صفات بشریت
مے خواہند و ہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پرتوے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فنائے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا باللہ است
این وجود را وجود فنائے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ او صافش رد
نمے شود حوالۂ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یاد داشت میکنند و حقیقت
ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند و رؤیۃ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیۃ ہمچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفۃ بصیر تست اما چون
حق سبحانہ خبر دادہ کہ پیدا رہ چشم را مدخلے خواہد بود آمنا و صدقنا اگر
می گفت بیشانے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود
ما نظرت شیئا الا و رایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ
بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے گروہ اند ہمگی اہتمام ایشان در کشف غلبہ
و غلبات آن ست و غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت و فعل جز ذات ہیچ نمی بینند در عرصۂ وجود جز یکذات
بحت در نظر بصیرتشان نمی ماند این ست نہایت مقام انبیا و اولیا ان الی
ربک المنتہی ولیس وراء العباد ان قریۃ ۲۵ رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پردۂ اسما و
صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری ست و عالم عین معلوم
ست بتجلے صوری بیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چہ حاضر مدرکہ صورتی بیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقست
سبحانہ و ہمچنین بتجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صور علمیہ بیش
نیست با علم آن کہ معلوم حق ست سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
ہمہ عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکہ دران موطن جز بتجلے ذاتے
بتجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجردہ نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چہ فرق میان
بتجلے معنوے و بتجلے ذاتے با آنکہ بتجلے ذاتے نیز در پردۂ اسما و صفات ست
بالجملہ ہر چہ حاضر مدرکہ ہست بتجلے منسوب بآنست فافہم و نیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہمہ
تجلیات صوریہ او را حاصل ست ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تعبیر یکہ بتجلے معنوی را

کردی لازم می آید کہ ارباب عقاید ہرگاہ یقینے باعتقادیات خود داشتہ باشند
صاحب تجلّے معنوی باشند و حال آنکہ از خواص تجلّے معنوی افنای سالک ست
چنانچہ مقرر ارباب آنست میگوئیم فرق میان تجلّے اعتقادی و تجلّے معنوی آنست
کہ در تجلّے اعتقادی مذکور یقین ست با آنکہ این صورت معتقدہ صورت حقست
و در تجلّے معنوی یقین ست با آنکہ این ذی صورت حق ست با تقرر صورت علمیہ
در مدرکہ بالجملہ در تجلّے معنوی باطن در پردۂ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعاً
کاری ندارد و در تجلّے اعتقادی در صورت علمیہ و شیون مندرجہ دران و بنسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ب ۲۶ فرمودہ اند توکل آنست
کہ ترک اسباب کنند و بنشینند چہ این سوی ادبست بلکہ اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیرہ میباید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیرا کہ سبب مثل
دروازہ است کہ حق سبحانہ برای وصول مسبب ساختہ است درین میان کس
دروازہ را بند و کہ از بالا خواہد بر تافتن بے ادبی کردہ باشد چہ دروازہ
بنا کردۂ اوست و دلیل است بر آنکہ او کشادہ نباید بست بعد ازان او داند
خواہ از راہ دروازہ فرستد یا از بالا بر تابد ب ۲۷ فرمودہ اند تا حضور ذاتی کہ
حضور صاف عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چہ توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچہ وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و درین وقت تمیز و تفرقہ باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیدہ است زیرا کہ بروح است تمیز ہر چیز این موحد بتوحیدے
کہ مقرر علمای دین و صوفیہ محققین ست رضوان اللہ علیہم اجمعین نرسیدہ
و آن عبارتست از مدلول کریمہ واللہ من ورائہم محیط کہ تنزیہ صرف منزہ از صفت
تنزیہ است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چہرۂ مقصود بر نیفتد اگرچہ آن حال لمحہ باشد و این ہمان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلبے تفاوۃ الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجود موہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ شرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موہبت اوست سبحانہ ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینۂ ذات افتادہ تردد می نمودہ اند کہ اگر عکس صور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیۃ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
درینوقت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس بسر وقت ایشان رسیدہ
پرسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت شبہۂ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
بی نہایتی حق سبحانہ بآن معنی ست کہ در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست کہ بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیۃ لازم
آید بلکہ محل آن وہم ست چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او و ہم حکم میکند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا مثال
متصل گویند و آئینہ ہمچنان بر صرافت و بیرنگی خود ست ۲۹ ہمدرین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل مے باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را ازان خالی ساختن
اگرچہ بعضے از متاخرین علما قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا اللہ است اما مذہب صحیح ہمان است لا موثر فی
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند باقی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

بست و سوم روزی فرمودہ اند کہ معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشتہ باشد والا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست
کہ بہ تقیید خود کہ انا بر سر او می افتد مخالفت کنی و از استعداد او شمارے و
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری ہر چند کہ معتقد لا موجود الا اللہ باشی
درین بیان یکی سوال کردہ اند کہ شیخ ابو علی فارمدی قدس سرہ فرمودہ میتواند
کہ سالک متخلق شود بجمیع صفات الٰہی و ہنوز واصل نباشد بآن سخن
مشہور تناقض دارد کہ تخلق باخلاق الٰہی بعد از وصول حاصل مے شود
فرمودہ اند کہ در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شدہ پس میتواند کہ بعضے
را در سیر الی اللہ پیش از وصول سر دست دہد اما اکثر است کہ بعد از وصول
بمقام سیر فی اللہ حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست بست و سوم روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمدہ کہ حضرت مخدومی جامی قدس اللہ سرہ
السامی در نقد نصوص آوردہ اند گاہ باشد کہ در حال حضوری آن کہ از
حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیہ برین طائفہ کشف شود آنرا مکاشفہ
خوانند و مکاشفہ ہرگز کاذب نبود چہ مکاشفہ عبارتست از تفرد روح بمطالعہ
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرمودہ اند کہ این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سرہ از ترجمہ عوارف گرفتہ اند و تحقیق آنست کہ در بعضی مکاشفات
کہ خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینیے کہ بر مدرکہ ملہم
میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویشے معروض داشت کہ در بعض
علوم یقین کہ بطریق الہام معلوم میگردد نیز خطائے یافتہ مے شود سبب
آن چہ باشد فرمودند سببش آنست کہ بعضے از مقدمات مسلمہ خود کہ پیش

صاحب این دید بنعت یقینے مقرر ست آنرا بآن علوم ضم کردہ است خطا از ان
راہ آمدہ والا خطا را در صرف علوم ملہمہ چہ گنجاے علمائے علوم عقلیہ کہ
مراعات قوانین منطقیہ مے نمایند گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سرشش
ہمانست کہ مقدمات مقررۂ خود را یقینے خیال کردہ دران دخل دادہ اند الا
منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود ہرگز خطا نمے خورد و انگاہ فرمودند
کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیچ در کار نیست کہ کشف دو نوعست دنیوی آن
خود اصلا بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ است
برای عمل کافی است و ہیچ کشفے بآن برابر نہ ۳۲ میفرمودہ اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر پیغمبر
یا شفقت بر خلق اللہ یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینند و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان میخواہند
پس مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
واقع ست ۳۳ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت
بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبۂ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات اسما و

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال کہ بذات حق سبحانہ حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصہ میرساند
اول درآمد طلاب این طریقہ در سر حد فناست ومعنی اندراج نہایت در بدا
کہ کبرائے سلسلۂ ما اشارہ بدان کردہ اند اینجاست ۳۴ بتقریب ترقی بعد الموت
فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفتہ اند اگر کسے بنیت صحیح
واعتقاد درست در راہ حق سبحانہ درآید وآداب شریعت غرا کما حقہ بجا آورد
واورا از اذواق ومواجید این طائفہ در حین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
از موت احوال واذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ روح اللہ روحہ
بعد ازین نقل تامل کردہ فرمودہ اند بلکہ این چنین کس را ہمدرین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بہ زبان مبارک آوردہ اند
کہ اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجہ بجناب
حق سبحانہ بزرگترین دولتی ست ہیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشتہ باش گو دگر ہیچ مباش ۳۵ فرمودہ اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الہیہ موصل ست واورا روی جز بسوی ذات حق سبحانہ
نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیز دارند لاجرم بعضے ہمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیدہ ست
اہل این سلسلۂ علیۂ نقشبندیہ تربیت ہمان انجذاب میکنند ۳۶ فرمودہ اند
رویۃ بالبصر بعد از موت ست چہ رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چہ ہر چند بے تعلق گردد لا اقل علاقہ
حیات باقی خواہد بود اگر چند بصرافت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
بتقریب سماع فرمودہ اند آنہای کہ از صوفیۂ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ؎ گه آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رای و مستمع از اهل نفس آید
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تو اند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب دوزخ فرمودند اینچنین
کسے صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبے نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هواجس ست بتزکیه دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور
اجسام عالم در رنگ سراپای نمود شان و مظاهر را مخلوق و معدوم میافتند
و توحید صوری بعضے را بعد از فرود آمدن حاصل می شد و بعضے را نه آنگاه
فرموده اند طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا بتحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال داشته باشد و اکرم نبود چنانچه یکے
تحصیل مقامات کرده است و نتیجهٔ مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافته این اکرم ست نزد حق سبحانه و کریمه ان اکرمکم عند الله اتقاکم ناطق برین
است ب ۳۹ فرموده اند که ولایت بفتح واو قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگروند و این تکوینات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کرده که برکاتی که بمستعدان میرسد اثر کدام قسم ست فرموده اند که اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان تقریب استفادهٔ طالبان فرمودند
که هرگاه آئینهٔ طالب محاذی آئینهٔ مرشد میشود هر چه دران آئینه است بقدر
مناسبت پرتو می اندازد و انگاه فرموده اند که کسے باشد که ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا بشخصی یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیه رحمهم الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود مے برد و نیز فرمودند گاه بحکم زلتی ولایت بکسر را از ولی باز می ستانند
چنانچه ابن فارض[1] رحمه الله ازان پیر بقال می آرد و آن در نفحات مسطور
است ب ۴۰ روزی فرمودند که معاملهٔ برزخ و حشر خوش معاملهٔ دور و دراز نیست
انگاه سکوتے و تأملے کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسے
را انسے بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد ازانکه دوام انس حاصل شد هیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این همه چندین

(۱) عمر ابن فارض توفی سنة ٦٣٦ هـ. [١٢٣٨ م.] در قاهره

تکالیف شرعیه برو نهاده باشد روزی بتقریب اعتراض بعض منکران به فقرا رالله
فرمودند اولیا از گناه محفوظ مستند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاه ظاهر شود
احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
که دائم یا اکثر در آنند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود
ایشان را دران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را
در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری[1] را رحمه الله
اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
دنیای بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
این که مبتدعان به بعضے اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش
همان ست که این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا
چندین تن از صحابه که بکوهها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
هیچکس از آنها حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان
نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان
ایشان هیچ شبهه نه

فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای

حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله تحسین
فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردد ؎ او گشته درین
خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد درین
سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ
شناس تیز بین مرد + بشگفت بهار در خط آورد + و چون یکی از درویشان
در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسرے حمیده سیرے خواهد شد باید که

(١) ثوبان ذو النون مصری توفی سنة ٢٤٥ هـ. [٨٦٠ م.]

اورا سمے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند ؎
در خانہ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ بتقریب اذان واقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعہ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند مابہ بست دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم ؎ برخیز ہلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک شہدم از لبت بسند است
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نوردہ بروزم
تا خانہ ماسوی بسوزم + خود را بتو باز سے سپارم + سے میرم و شعلہ سے گذارم
در خورنیم ازین سیہ روز + خود شعلہ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گرچہ علے الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ بیتن
بیوئی + در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دوست
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقہ تجلے + گویم و ہوالذے
یصلے + گر زندہ دو کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ ار شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشتہ حیات کام دارم + از رشتہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است
سر رشتہ رشتہ ہم بجام است + گر بحر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + نی نی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش

دریای ازل بسی شگرفست + سبحانک تبت این چه حرفست + در ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود بنظرے رسیده بوده اند و نیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب تربته حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر متوجه و دعا
در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو[1] سنه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر سن
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند
که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهداد داست حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز بمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود ما نصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و در عرائض بنیازمندی
تمام دریوزهٔ انظار عنایت از ان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

(۱) مکتوب دو صد و شصت و ششم در جلد اول مکتوبات

این عریضهٔ علیه ست که از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راه
توان برد وهو هذه عریضة محتوية على سرائر الاخلاص ومكامن
الاختصاص من المملوك المفلوك احقر عبيد الله عبيد الله الى اسوة
اهل الصحو وقدوة ارباب السلوك شيخ الاسلام ومصباح الظلام امام
الانام ومنبه النيام الاجمل الاكمل البارع الاورع النحرير النير المنير
مشيد اركان الملة والمتطهر من المآثم والذلة والناطق بالحق والصواب
والمحلق كنف اللوذ والايواب قائمة الدين وقاية احكام المتين والمتمكن
على مسند الافادة والمتصاعد من حضيض العادة الى افق السعادة
قلاوز ركبان الطريقه وحارز عمران الحقيقة نور حدقة الاكوان ونور
حديقة الاعيان فارس مضمار الخطاب حارس اسرار الكتاب المتعين
على وساوة وراثة المصطفوي والمتصف على جادة خلافة النبوي
وافندي ايران المحبة لقائه ومنهل عطش المهجة سقائه حلال عقود الاشراقية
ودلال وفود الاشراقيه ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل ولا
موهبة الا نصيب كامل الصفوة شعشعة من نير قلبه الوافي والعطوفة
شعبة من دوحة كرمه الوافي له التقدم على مشائخ الزمان والتفوق
على مشاهير الدوران يستخبر بملاحظة اطواره من طور الولاية و
يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل النهاية من استند بعروة
ارادته فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال ومن اعتصم بحبل اخلاصه
فهو الذي استعد بنيل الاماني وفاز لحصول الكمال فهلموا يا ايها
المترددين في فيافي الطلب وتعالوا ايها المتشمرين الى عباد ان وصول
الرب واقرعوا باب داره التي يعلم بمنبع البركات وعاكفوا على حضرته

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات هو الشیخ المکمل سیدنا
ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی
المولد القدسی المحتد الاندلسی فی حقه غبطة والسمنانی فی أمره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من سطوة طلوعه وأقر
فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اللهم یسر آماله وضاعف کماله
واحفظه من طوارق الایام وموجبات الاحزان والآلام وما هم غمام
وهدر حماه بحرمة النبی واله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار
الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوة والسلام یا سیدی لیس لی
طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی
قاسیة باصناف الذنوب والاثم وفؤادی مظلمة باصناف الذمائم
والجرائم ارحموا علی حالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص
من هاویة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السعادة والکمالة الیوم
لیس اب مشفق الا انتم ومهرب وماوب الا حضرتکم کل زمنة عمری
وجل وقاتی وعامة شهوری وسنواتی مصروفة بمدحتکم العالیة
ومحمدتکم الهنیة واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لا یطیق فی العربی علی مقتضای
اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذی القدس
عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی در غایة فصاحت
وبلاغت نیز بسیار مرسل داشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم است لیکن
از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد حق سبحانه ایشان را

میراث معنوی پدر بزرگوار بهرهٔ وافر ان بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبد الله
سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ماند طاب تربته السلف وزاد قدره الخلف
برادر بزرگ از مادر دیگر اند و ایشان از والدهٔ دیگر و واسطه میان ولادت این
دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره
اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست ؎
تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحجر پر تلاطم + ماه رجب و پگاه
ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
آخر شب + چون روز ز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت
شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیبا در دعای این نور
حدقهٔ سعادت بزبان قلم لازم الیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
حرفی بمیان نهاده هذا هو ؎ یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما باو
نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل زوانه سر برآرد + چندین همه آفتاب
رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
خودش مکن پریشان + باشد کامم ازو برآید + چون بینمش از تو یاد دم آید + بس
تشنه و بس خرابم آن دوست + در حسرت یکدم آبم آن دوست + هر که ترشح تو بینم +
در تعطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو +
من جام چه مے کنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر
بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلے نیست + حیران و خموش
باید م زیست + این مخدوم زادهٔ آزاده در صورت شباهت و سیرت مشابهت
تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
بهرهٔ کامل حاصل فرموده چنانکه بعضے کتب متداوله را بفطرة و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علیه نصیب فراوان یافته اند و
دران علماً و حالاً و منتهای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه وار از دهلی پیاده
و سوار متوجه آستان ایشان شده در سرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف
وغیره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایه برداشته راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاده
عالیشان استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرب است و از محبوبانست
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زاده ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
بی تقیدی و تعینی بودندی ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
والد بزرگوار خود نشسته با فاده و افاضه طلاب می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بی تعینی اند و از انجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال بانظر راست و کلاه کج به کوهها و
بیابانها سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آه گرم و سرد از دل پردرد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند
ع کشت گلستان بهانه ایست نگارا + بوی تو آواره کرده باد صبارا + اشاره
به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروض

داشت ؎ راز نهانی بلب رسانند دل از شب خوی کبوتر کرد او بلبل ما را خلق بجراب
ابروت بسجود زند شیشهٔ دل بشکند قبلهٔ نما را حضرت ایشان ما را قدس الله سره
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زادهٔ گرامی ست در
مکتوبیکه در جواب عریضهٔ ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفهٔ شریفه رسید از مطالعهٔ
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج
یافته بود نیک و مبارک ست این دولت که شما را در سنه چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شائبهٔ عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص
قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
نیز مبارک باشد با دب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قرة العین
ولایت عرائض تمکین پر شورستانه بآستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی عرضداشت بندهٔ مهجور
پر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعای سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است که بگفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که بشمه از ان اشعار
نتوان کرد سراپا درد و اندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً و صفتاً و عیناً و اثراً فتوری نیست

وچگونہ فتور راہ یابد کہ بعد از رجوع بوطن اصلی ہوای غربت در سر نمی ماند و انسہای
غریبہ رو میدہد و اسرار عجیبہ جلوہ گر میسازند و باطن را با ہیچ از نہا التفات نیست
بدریای علم آب از سر گذرانیدہ اند انہمہ بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است
ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عرضیہ
ثانیہ عرضہ داشت کمترین خدام والا درگاہ محمد عبد اللہ بعرض اقدس باریافتگان
درگاہ بردکان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبلہ گاہی دام ارشادہ میرساند
کہ احوال بدان گونہ میگذرد کہ بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سرانجام کار چیست
و آخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیدہ دریای حقیقت مواج است ہر لحظہ
موج دیگر بر روی کار دارد و دو قطرہ را با موج بودن شریعت عشق ہیہات ہیہات
چہ مینویسم در حضرت قطب دائرہ ظہور دیوانگی سر دیگر بدیوانگی بخشندہ گہ گریم
و گہ خندم و گہ افتم و گہ خیزم + آموختہ ام مستی از دلبر مستانہ + ای قبلہ خدا پرستاران
گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل ہوش افتم زیادہ برین گستاخی ست
العبودیۃ انتہے و از انجا کہ این نور دیدۂ مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتہای فراوانست عنایت نامہای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسہ باین بندہ
مرسل داشتہ اند لیکن چون ایراد آنہا موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نماید حق سبحانہ دعای حضرت والا ایشان را کہ دران منظومہ سابقہ در حق
ایشان نمودہ اند باجابت قرین گرداناد و ایشان را بنہایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد بحق اہل الارشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند رخورد حضرت خواجہ
بزرگوار قدس سرہ زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جا کہ
اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدس سرہ
اللہ بسرہ الاقدس سزاوار آن بود کہ نخست زبان خامہ را بذکر ایشان شیرین

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفاے حضرت خواجه را تقدیم داده مسکه بختام این کتاب ذکر حال آن مریم جگر
ویشان و فرزندان و خلفاے ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی
آن جناب از بزرگ زادهای دیار هندوستانست و از اجلهٔ اصحاب حضرت خواجه
ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول باستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ اله بخش که از خلفاے حضرت مجذوب الله سید علی قوام بودند قدس
الله سرهما بوده و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیره می نموده در بدایت
ایام طلب که حضرت خواجه ما بخدمت مشائخ بلاد تردد میفرموده اند در قریه از
قراے سنبل که از بلاد تابعهٔ دهلی ست بصحبت شیخ اله بخش نیز رسیده بودند خدمت
شیخ تاج ایشانرا دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجه ما در ان
باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم
رخصت آن انتساب نیافته از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند
اما شیوهٔ فقر و نیستی و حال شیخ اله بخش را معتقد مے بوده اند چنانچه از بعضے
مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ماوراء النهر
بهند مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله بخش نیز سفر
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم
از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده ونیز در استفسار
احوال وپرسش اسرار بسیار دلیری مے نموده واگر ایشان را گاه مغلوب
می دریافته بحکایات ولطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیده
چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند بالجمله بعد ازانکه حضرت
خواجه ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم
طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود از
از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه ما قدس سره مأمور
شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے هم
در معامله أمرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر با جازت باشد میشاید
مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخرهٔ بخارا در خدمت حضرت عزیزان
خواجه علی رامیتنی قدس[1] الله روحه هستم حضرت عزیزان طاقیهٔ مبارک خود را
بر سر من نهاده عنایات بیغایات نمودند چون بحضرت خود این واقعه را
معروض داشتم تبسم فرمودند وانچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس ونظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت هر کرا ذکر این طریقه تلقین فرمودے
ویرا جذبات وغلبات ازوے ربودے واحوالات روے نمودے
دران ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار
دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه
بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود ویرا طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
این سلسله علیه بردارد باجابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و
جذبات کثیره روے داد وکشف ملکیت وارواح وامثالها میسر گشت آن

(۱) علي رامیتني پیر نساج توفي سنة ۷۲۸ هـ. [۱۳۲۸ م.] در خوارزم

احوالات حاصله را بزوج خویش در میان نهاده تا بشیخ رفته معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجه شور و جنونے بر سر دوید و حال آن که پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
قدس سره دریوزهٔ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشته بوده است
حضرت خواجه بنابر حکمتے جواب داده بودند که او را از ما نصیبه کیست نمیباید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم هان
تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آنچه شیخ
شنوده بودند مذکور ساخته بمجرد استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان
چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان و خیزان روے
بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جابر لاے و دحل افتاده و
دستار جائی و پای افزار جائی و بیان حالش ؎ در همه شهر چو من نیست
یکی شیدائی + خرقه جای گرد و ساغر و دفتر جائی + تا همچنان شوریده و پریشان
بمسجد خواجهٔ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با اضطراب
و پیچ و تاب تمام دویده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است
اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرا به جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوے در داده چون چند بار
با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت باو فرموده اند که ای
فلان بما هیچ کاری هم داری وی بشورش تمام گفته هر کاریکه دارم با تو
دارم مسبب کیان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی آنگاه فرموده اند که هان سوے
پیشانی ما بنگر بمجرد دیدن نظر بر جبههٔ ایشان کشاده پیش گشته و بر خاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آمدم و در چنین بین ایشان چیزے دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان ؎ لوح محفوظست پیشانی یار + سر
کونین ست در وے آشکار + چون حضرت خواجه واقعهٔ زوجهٔ آن عزیز را
شنوده اند بپرسش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بحوار خود
آورده اند و هر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از ان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعهٔ سلطان فیروز[1] بسار
ذاکرات بوے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیهٔ آن
زکیه در حبالهٔ جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز کردیم
به شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجه نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند و نیز دیوانه ابا بکر نام از جملهٔ هم بیرها ، شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملاست آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرس دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاظهر این رقیمهٔ والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خستگی شما را که در باب شیخ ابا بکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبائر محفوظ میستند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

(۱) فیروز شاه سلطان دهلی خلیفهٔ قطب زمان بود توفی سنة ۷۹۰ هـ. [۱۳۸۸ م.]

محفوظ هستند و معصوم شدند تا خلاف چشم داشت از و ظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشم داشت اگرچه
بولایت برسد خدا داند در ان وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل هیئت وجود را دید ادب شناخت انیست نفوس
مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را لوامه گویند آنهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعهای جمیل بکار باید برد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل بر آمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیاست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نقصها و
تلبیسات یافتیم والتجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگوئید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان یا
بعد از ان بتقریبی که مفهوم گردد به شیخ تاج نوشته اند ؎ کاری مکن
که وحشت زشکم فزون شود + صیدی چو من ز دام و قایت برون شود ؛

مرغ دست آموز شما فراج نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست کم پرواز نیست
گرم و سرد این بیابان ندیده بالجمله بنازش می باید داشت سنة الله تعالی برین
جاریست که اعزاز واسطه و تعظیم او مورث فیض لاتناهی ست ؎ چون زمانی
بغیر ما منکر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیاده گستاخیست انشاء الله تعالی درین
پنج و شش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شد تا آنکه
اهمال در توجه بجانب شما نکنم و از همین جا غائبانه همت بر ترقی شما بر بندیم بتوفیق
الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی در میان
است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق
الیقین رسیده در اوج بقا بالله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
ذوقی شود و سر کل شیء هالک الا وجهه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین موطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
تا پر تو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بنعت یگانگی دیدن
دیگر است و همه را بانعت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله
ولم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الان کما کان دیگر ست دقیق
است گنجایش تقریر و تحریر ندارد والسلام والاکرام هم این فقره عالیه را
بشیخ نگارش فرموده اند عزیزمن هدایت مطلق در پرتو نازاع البصر و ما طغی
است که باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکه با وجود در دو بری
جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید ؎ زندے
چند کس نداند چند + بر نسیه و نقد هر دو عالم خند + اگر صاحب این حالت

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقدش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله انیست این معنی بی استغراق و کشش الهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست دیاد صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ احمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ احمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها کان
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شگرف سلسله را آنجا رساند
تا از وی اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شدی نمود و فور ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ احمد علان میگویند شیخ احمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده

باز بآن بلاد شریفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لهیه و بصره رفت جم غفیر بسلک
ارادة پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافلهٔ حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + شیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم از آن جا
بالباس احرام با یک ناقه و یک دو خادم بفقر و فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضهٔ
سید الانام شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
باشد در بادیهٔ متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روز
که شوخگین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده موی با محاسن سفید
و چشمهای از تاب سفر بل از نشای مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانهٔ صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ع خوش آن سر که بران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
یادگار باقی را در آن مکنهٔ مکرمه سالها باقی دارد بحق الحرمین و زوارها و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
افادهٔ اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علما ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
و مریدی بدعت ست شنوده در اثبات سنیت آن رسالهٔ زیبا رقم نموده اینجا
دو نسمه تبرکا از رساله که در تعلیم اذکار نوشته بتحریر می آید ب و بتقریب آن
کلام خواجه عبد الله امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

۱۳۷

اولا صورت آن شخص را که این نسبت ازو یافته در خیال آورند انچه شیخ مینویسد
که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفك الایمن فی خیالك وتعتبر عن
کتفك الی قلبك امرا ممتدا وتاتی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد وتجعله
فی قلبك فانه یرجی لك بذلك حصول الغیبة ب اثر الذکر انك فی
زمان النفی ینفی عنك وجود البشریة وفی زمان الاثبات یظهر فیك
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة والاثر متفاوتة بحسب الاستعدادات
فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق وبعضهم اول ما یحصل له
الشکر والغیبة وبعد ذلك یتحقق له وجود العدم وبعده یتشرف بالفناء
کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة واذکر ربك اذا
نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت ذکرك الحق ایاك

خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجلا احباب
حضرت خواجه باقی بالله است والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام
بدخشانی بود که ازوے تواضع زیبا و ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر
یافت و وے از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق
احمد جنید رحمهما الله ازوے نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده و روزگار
بماند و در سنه اثنی وتسعین وتسعمائة دامن ازین دار ملال برافشاند چون
آن علامه در اواخر حال بتقدیر ذو الجلال در زمره امرا و کبار سلاطین هند منخرط
بود بعد ازوی این فرزند سعادتمندش نیز چندگاه تقید امارت و جاه مبتلا
بود اما همدران حال ازو فور مناسبتے که او را بطائفه علیه اولیا بود همیشه دلش
مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت
شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آنشوق انزوا

وسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بماوراء النهر رفته بودند
که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنا را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید و از سر موال و اموال و جاه و جلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود و شیخ ابو الفضل رکن السلطنت او را باین
خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر را بملت احمدی و اهل آن کمال خصوصیت
در اینکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار از ان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تایید الهی پای همت بر جاده استقامت بفشرده
ع سعی بیهوده اغیار بجای نرسید - لاجرم کنج مسکنت و تجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراء النهر بر دچون آنحضرت از ان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم اذکار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد وی از غلبه آزار آنمرد بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاهر عتاب بها
می نموده میرانده و به باطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه در احوال
حضرت خواجه قفیه که مشعر بدین معنی ست مرقوم گردید ع چه خوش نازیست ناز
خوبرویان + زدیده رانده را در دیده جویان + بخشمی ناز بی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
شایسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات خجسته دید تا رسید بجائیکه
رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید

سلطان وقت اکبر شاه بود

ابو الفضل در سنه ۱۰۱۱ مقتول شد

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً لامره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را ذران معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور برآورده فرموده اند خوب کرد و خود را اخلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از پیر
بزرگوار دران جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زادها ازین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بر نگاشته اند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیرها دکه مونته ما مقصران
را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند و ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا و اعطا می نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاص
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضهٔ منوره رسیده شده بود او را عطا فرمودند انتهی کلامه الشریف آئین جناب
خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادای صلوة اشراق فرموده متوجه
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذراند هر روز پانزده جزو از
قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المصابیح مطالعه می نماید نماز عصر را
آنجا ادا نموده جهة تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
این خوی انزوا و رغبت سکونت صحرا اگر غریبی مهمان بمنزل او وارد میشود او را
خبر میکنند خود بمنزل آمده او را و آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضعیف
و حسن صحبت میگذراند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد
که با وجود نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامهای
او برای رفع حاجات فقرا الله بامرا و ملوک جاریست با وجود که بعض مخلصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشتند
که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید
و فور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق ست بمقوله
آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک مے کرده و از ان راه
تذلل با و میرسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز ضرور
است فرموده که ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواهیم کرد چه سعادت آن
آب رو که بشادابی کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله
سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن ملال

برخاست وصفا با واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را جهت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
بیش از کتابتهای پیش دران خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
انچه از معارف بقلم آمده بود پندارد وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ؎ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم هیاهوی
تو بود + گفتم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل تقاصد در کنایند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هر چه مقوی عمل و رعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما انچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم است این حقیر
خواهان آنست و گاه بفقیر می دهند خیلی این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق را زیبا تر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دوای موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد الله که فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلبی
در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پدر و اهل نافع باشد و با این اشارهٔ بابشارت خادمان استادی ارشاد پناهی
سلمه الله تعالی در فرستادن فقیرزاده مذکور آمد باجازت و رخصت ملاذی
استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود بسرهند
رفته و از کتابهای آثار مزید سعادت و مددهای جناب ارشاد پناه نسبت باو
معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفاها نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
بخاندان نور الائمه و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشاد پناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله دیده میشود باعث چندین شکرست
و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
و خوب تر اینکه این الطاف در خلعت شریعت و مقوی آن بظهور میرسد
و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان هم
اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیار زند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریقه مسموع نمیشود که مذکور و معمول
میشده باشد والسلام راقم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستهام
بصد شورش احوال از برهانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
الله سره العزیز متوجه بسرهند شده بود در دهلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود در میان موعظ مرشدانه
باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلهٔ عتبهٔ خادمان
ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبهٔ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجهٔ ارجمند و معاملات این راه را بعجزها و بجبرها دیده اند و بمعرفت هر یک

بروجه اتم رسیده وحوصله ودماغ تربیت اہل اللہ نیز ازیشان بسیار مشاہده
میشود واگرچه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس اللہ سرہ بطفیل
آن حضرت از نسبت این بزرگان بہره ور شده باشند ونیز بکرم اللہ سبحانہ
توانند که طالبی را بفائده رسانند اما دران اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد
دستگاه سلمہ اللہ را امتیاز تمام ست انتہی ما اخذت من کلامہ الشریف مدظل قائلہ
ونیز دران ایام که حضرت ایشان مارحمہ اللہ سبحانہ در قید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند وحرف خلاص ازان بلیه درمیان بود وحضرت ایشان دو کلمه
بحضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیازنامه مرسل
داشتند ہوا نوار افاضت وبرکات افاوت آن مسند آرای ارشاد وہدایت
روز افزون باد بعد از اداے لوازم نیازمندی مشہود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش ومشرف گشت
وآنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید وچه نویسد که چه خوشحالیها وانشراح
روے داده اگر درین ضمن این اراده ونیت خادمان ایشان را دست دہد
که این ویرانه دہلی را ببرکات وجود آگاہی صفات خود منور ومعمور گرداند و
کاہلان وبازماندگان اینجا را در کار آورده گرمی ذوق وچاشنی طلب بخشند
وخوشیهاے تازه وشگفتگیهاے بے اندازه خواہد رسید بہمه حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشهاے صوری مامول مخلصان ونیازمندان
است خداوند سبحانہ بزودی محبان وخیرخواہان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ وشادان گرداند وچنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز نصیب
خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود وبعد از انتقال حضرت ایشان
طاب ثریہ خدمت خواجه دامت برکتہ عنایت نامه باین مخلص خود که رقم

این حرفست در مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوند جلشانه آنمجموعهٔ فضائل
وکمالات صوری و معنوی را درگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دار او از ارتحال
بندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافرة چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید باندازهٔ دریافت ازین حادثهٔ جگر سوز ملول و اندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته
برکات و کمالات بایستی اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستقیم و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و دران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتتاب میرسید که دران
تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصائح می نواختند
و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر مظلومی بخت ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرو دبادی نرسید + صد
مژه خار رهگذر ها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند + تن جانب
کعبه رهگرائی نکند + ای کاه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
کهربائی نکند + مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بودیکی
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می کشودند ایشایان بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثر شان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
از مسجد برآمده باستهلال درآمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی
نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
ما هذا الا من کرامات الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایهٔ رحمت ایشان ممدود
است دیر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد شیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۷ است

سنه ۱۰۴۰

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجهٔ ما ازلاهور متوجه ولایت ماوراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس و رشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما او را دران سفر باشارهٔ حضرت خواجهٔ ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشتهٔ شریف ایشان که قبل ایام سفر یکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد هو درین روزها داعیهٔ سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی یاری
و درد بیدلی + انیهمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و بعزت الله که تکلف نمیگویم شعر دادیم ترا گنج مقصود و نشان
گر ما رسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتاب را
بشیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقائق
راه را از ایشان هو برادر ارشد شیخ الهداد و هاگوی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
مینموده باشند با انیهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال حیا نیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی + بهر حال یک وصیت میکنم بشما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ماهرزه گرد و بیابان پیما نباشند خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر انست والسلام
انتهی بعد از انکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
اذکار و احوال باطن لمحهٔ ذاهل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدی
و مرشدی میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره خروشی زد و دران شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا زمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را بگرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگار ست و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شیر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
این دو عزیز کائن ست ظلهما ممدود و عاقبتهما بحرمة اولیاء الله و طلابه محمود
مقصد دوم که علت غائی بر تألیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیت احد عشر کوکباً وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعض اجداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست و او بیازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ الاکبر
بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزرا سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت شیخ الهداد در سنه ۱۰۴۵ ه

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیار ہند آمدہ و بہمین وجہ امروز قبیلہ را
کہ بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی با وصاف خجستہ موصوف بودہ در ترویج
اسلام و توہین عبدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس اللہ سرہ الانور نیز بوی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
حضرت ایشانست زیراکہ والد حضرت ایشان کہ شیخ عبدالاحد اند قدس سرہما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد وے فرزند
شیخ حبیب اللہ وے فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت واسطہ
بفرخ شاہ مذکور می پیوندد زیراکہ والد آنجناب شیخ نصیرالدین ست کہ او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جہانیان[1] نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ رابعہ بیاید انشاء اللہ
سبحانہ و موجب اقامت او بدیار ہینت آثار سرہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
شہر بیشہ بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کروہ است از شہر سہرند بنابر عشر رساندن
خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بود دو شہری دیگر درمیان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جہانیان کہ سلطان فیروز شاہ مریدوی بود
باچہ رفتہ التماس نمودند کہ بدار الخلافت دہلی رسیدہ از سلطان استدعای
آبادی شہری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را بقبول
داشتہ متوجہ دار الخلافت گشت سلطان تاکنور کہ دو منزل ست از دہلی
استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمودہ

(۱) قطب زمان مخدوم جہانیان سید جلال الدین بخاری توفی سنة ۷۸۵ھ۔ [۱۳۸۳م] در احمدآباد گجرات

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند و خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سریر خلافت بود تعین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز باهتمام تمام
آنچه بنامی یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با مام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه نهد تا بیمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال امر سریر بزرگوار
آمده دران بلده متوطن گشت ازان روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجای سکنه آن بقعه شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای آن قلعه
این بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را نادانسته هر
روز دران عمارت بیکار میگرفتند و از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم
میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت امام بطریق کشف این معنی را در
یافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و بدست مبارک خود خشت بنای
قلعه بنهادند که الی یومنا هذا آن قلعه برهمان بنا برپاست فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زادهای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت مرقد امام
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برپای بماند بعضی
معروضداشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند و زمان بسیر

بر سر تربت والدهٔ معصومهٔ مرحومهٔ خویش رحمها الله که دران مقبرهٔ منوره است
نیز خاموش ایستادند این بنده را که یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت که تا رحمتها که بوسیلهٔ مرور ایشان ازین قبور بر اهل
آن رسیده باشد وجه برکتها که منزل گردیده بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدوم زادهٔ مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله واوصله الی
غایة ما یتمناه سری شگرف از زیارت دوش بر گوش هوش زدند و مجمل آن راز
این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند که چون محاذی
روضهٔ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد که ماهی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب ازان مقبره بردارند بمجرد این
خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره بردارم و آنجا نیز این
التماس درمیان آمد و بغیر اجابت رسید ؎ تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاه طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
مظهر النفوس الشیخ عبد القدوس[1] قدس سره برد آنجا بکمند ارادت او در آمده

(۱) عبد القدوس چشتی توفی سنة ۹۴۴ هـ. [۱۵۳۷ م.] در گنگوه

تلقین اذکار و تعیین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بآن درویشان و خدا پرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی معلم را
چندان نکے نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظهٔ کبر سن شیخ نمود
زبان مسألت بکشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبهٔ علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و از و بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ اورخت بتمامی کشید ع آن نامهٔ سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظهٔ علو استعداد طالب وفاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
در بارهٔ آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقهٔ خلافت
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامهٔ گرامی که
نگارش نموده اینست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ع بشری
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلی صعدا + ع بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد نقابے ز رخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نوری از آن بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

خلق آدم على صورته وكرمه بخلافته واجرى تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقدم
احسانه على منته وآخر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظاهر والباطن
لا مؤخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفى لما اظهر وسمت همم
اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
وعشية كاس المحبة من كوثر محبوبهم دراراً كلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل ناراً وتفيض اعينهم من الدمع مدراراً ليلاً ونهاراً و
يشتغلون بذكره سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
حول سرادقات الوحدة انكساراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية
مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره
ويظهر في الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الى الرب للخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقربهم ويحببهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلق واحبابه وخاتم أنبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
دعايم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى
الله الذين يحببون الله الى عباده ويحببون عباد الله الى الله ويمشون في الارض
بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
الاعز الرضي والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبدالاحد بن زین العابدین لما صح قصده و
لبس الخرقة منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزناله
اجازة بالباس الخرقة للطالبین کما اجاز لنا شیخنا وابونا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبدالقدوس قدس الله سره العزیز وهو من شیخه شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وهو من شیخه شیخ الاسلام الشیخ احمد عبدالحق
وهو من شیخه الشیخ جلال پانی پتی وهو من شیخه الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وهو من شیخه الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وهو من شیخه
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودهنی وهو من شیخه قطب الملة والدین
خواجه قطب الدین بختیار اوشی وهو من شیخه خواجه معین الدین سنجری
وهو من شیخه الشیخ عثمان الهرونی وهو من شیخه حاجی شریف زندنی
وهو من شیخه الشیخ مودود چشتی وهو من شیخه الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وهو من شیخه الشیخ ابی محمد الچشتی وهو من شیخه الشیخ ابی اسحاق الشامی
وهو من شیخه الشیخ حذیفة المرعشی وهو من شیخه الشیخ سلطان البلخ
ابراهیم الادهم وهو من شیخه الشیخ فضیل بن عیاض وهو من شیخه
الشیخ عبدالواحد بن زید وهو من شیخه الشیخ حسن بصری وهو من شیخه
حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وهو من حضرة رسالة
الرفیعة القدسیه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو من الله تعالی
عزوجل وایضاً اجزناله دامت برکاته وزیدت درجاته بالباس الخرقة
المبارکة القادریة المحمدیة لمن یطلبها ویراه اهلاً ومستحقاً لها کما اجازنا
بالباس الخرقة للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الوری علم
الهدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات امیر سید ابراهیم معین

الحسنی الحسینی الاربجی القادری وهو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وهو من شیخه ووالده سید السادات سید موسی القادری وهو من شیخه
ووالده سیدہ عبد القادر وهو من والده وشیخه سید السادات سید حسن
وهو من شیخه ووالده سید السادات محی الملة والدین ابی نصر وهو من شیخه
ووالده السید الحسیب النسیب بن صالح وهو من والده السید الجید المسند
عبد الرزاق وهو من والده سید السادات قبلة ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعة والطریقة والحقیقة ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس الله روحه وهو من شیخه الشیخ ابی سعید
المخزومی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الهکاری وهو
من شیخه شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وهو من شیخه شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وهو من شیخه شیخ الاسلام سید الطائفة الصوفیة جنید البغدادی
وهو من شیخه شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وهو من شیخه شیخ الاسلام
معروف الکرخی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وهو من
الامام علی بن موسی رضی الله عنه وهو من ابیه الامام جعفر الصادق وهو
من ابیه الامام علی محمد الباقر وهو من ابیه الامام السعید الشهید حسین و
هو من ابیه امام المسلمین امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
رضی الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمة للعالمین محمد النبی العربی
محمد صلی الله علیه وبارک علیه وآله الطیبین الطاهرین ووصیناه دامت
برکاته ان یشتغل بالعلوم الصوفیة واوراد المشائخ واعمالهم مراعیاً حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً بآداب
الصوفية حق الادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر في مجلسهم
في طلب الدنيا وان يجب اولاد الشيخ واقربائه ويراعي حقوق آدابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
القربى وان يشتغل بالله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلاً زاهداً في الدنيا راغباً الى
العقبى ثابتاً على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانهما متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر اوقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيناً عند الله ومحبوباً
عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي وآله وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفي كتبه وحرره في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفي نماند كه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال اين دو عزيز درين كتاب ضروري ست
بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
شيوخ مشهوره هندوستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفي الدين ست

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتباع سنة سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمی بانوار العیون مرتب علی سبعة فنون که
در هر فن اسرار و الاسرار صحائف املا آورده در فن نخستین بر نگاشته که اگرچه
ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او دران فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسلهٔ سهروردیه چشت ست اجازت
خلافت داشت و جز ان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زبان
دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الوراست اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه و را را الو را باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدا را سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عز و جل را
در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید و را را الو را و تحت الثری یکجا آید چه جای و را را الو راست انتهی
و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
هویداست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بی اعانت صاحبان و بی مصاحبت آشنایان بار و شوار است

اگرچه کردار حسن صد هزار ست ب یکی حضرت اورا از خواطر فاسده پرسیده
در جواب نوشته هیهات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بودند و گذر بدین چیز مجاز نے
داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خسران غرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب
رجال وللطعن والشهادة رجال وللقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادرزاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از دو قفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول باصله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه ب هیهات تا عقبه اسهام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خورد کرا قرار و آرام در کیش
ست ے کس می ندهد نشان آب و گل من + حل می نشود درین جهان
مشکل من + از هیبت آن دو راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
منزل من + جای دیگرے نگارد ے در کوی بتان رفت همه عمر دریغا +
چون برهمن پیر به بتخانه بماندیم + عمر تا بآخر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

وزاد آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما یسلب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری وزمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته ب ای فرزند فرصت عزیز است روز وشب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
وأداے فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان وباحضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
دوجهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمار ست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فرد از عمل برسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کرشکن خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه گنگوی است که بر ساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی بر آنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران حال از دوستان رسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من غلبه می نماید ومرا از من میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال وقال بمثیل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانوادهٔ ماست که نخست

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات اندآخته
به پایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّهٗ شنودم که
دران ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشانان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
تسویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
کبر سن و ناتوانی خود بدهلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرّهٗ از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبد القدوس قدس سرّهٗ
از وطن خود بدهلی آمدی خبر با کابر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوّالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانه از وے
سر میزد وقتے در دهلی در محفل عظیم که عُلَما حاضر بودند بتواجد برخاست
درمیان تواجد گفت منصور را نادانان کشتند چون این کلمه را در رقص
بکرات بر زبان راند یکی از فحول علمای حاضر بے آرام شده نام یکے
از اعاظم علماے آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
توان گفت که چون اوئی درمیان ایشان بود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را نادان توان گفت
که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت که زهی نادان که سریان حق در جمادی ظاهر شود و در آن

نه وهم حضرت ایشان قدس سرهٗ العزیز درین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدهلی آمده بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود و صاحب علم و تفسیرے نوشته بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بکشاد آیت تطهیر اهلبیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوٰة والتحیات
برآمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون الخاتمة
و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
هذا خلاف مذهب اهل السنة والجماعة و کتاب را باز فرستاد درین سخن روزها
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد که شیخ
عبدالقدوس گنگوهی قدس سرهٗ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفهٔ
اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از و بر سجادهٔ ارشاد او بنشست و از
سید ابراهیم الایرجی القادری که در نامهٔ اجازت ذکر یافت
نیز طریقهٔ قادریه را اخذ نموده خرقهٔ خلافت یافت و این سید
ابراهیم مردے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد
او به شهر دهلی کسے بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام اذکار و اوراد
و تربیت و ارشاد را نیز جمع نموده دے مرید شیخ بهاؤ الدین قادری
شطاری ست و شیخ بهاؤ الدین را رساله ایست در طریقهٔ شطاریه برای او
گویند در معامله از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقه یافته است و در سنه
ثلث و خمسین و تسعمائة بعالم باقی شتافته و در پایان روضهٔ امیر خسرو
سرور نقاب تراب کشیده رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
که عرس خواجه قطب الدین[1] بود بروضهٔ شریفهٔ او جمعے گرم رقص و سماع
بسیار معروض داشتم چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

(۱) عرس خواجه قطب الدین بختیار

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
علیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرج البحرین محتوی بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است ذریکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که بیکی از محرمان راز نوشته
وامانعمة ربک فحدث الله الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی ؎ تشنه از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ماجدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدای داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خدای نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم اگے
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیة معتبرند سیر شیخ ماوران
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سره مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست که سکر از حال و قال مے خیزد و شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة ازین جهان رخت بآن جهان

بستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار ست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی و سبعین و تسعمایہ بودہ و سعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمایہ و چون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بجہت محبت
بہم پیری صحبتہاے شایستہ و مجالس شگرف روی دادہ مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفاے
حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز بہرۂ تمام داشت
و استغراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ براے افاقتش جہت
اداے نماز مریدان آمدہ باواز بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو
مے آمدہ عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگے در سنہ تسع و ثمانین و تسعمایہ
بآخرت شتافت و در بلدۂ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام احتضار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
جہت اضطراب و شورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزدہ روز اندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعاظم خلفاے وے بودہ
از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش و درد تمام این بیت برخواند ؎ قومی دو جود خویش فانی
رفتہ ز حروف در معانی + حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
روان گشت و مدتے بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیدہ است تبرکا بیک نسمہ از رسالۂ ارشاد الطالبین او اکتفا میرود

نسمه مینویسد که عشاق بر منازل کشف وکرامات توقف رواندارند وازان
مترقی شوند ومقید بچیزی نگردند بریده ودریده ازهمه جان باز وجهان تاز
باشند وآن انیست که ایشان ازعبادت وزهد وتقوی وریاضت
احتراز کنند واینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند وخون خورند وگم شوند و
پیش ازمرگ بمیرند وبحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک وجهال
صوفیه راه خطا کردند وگمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وروی عن
السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول والاصول
رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض وسنن رواتب منحصر
بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل واعمال جوارح انتهی بیان ملاقات
حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را
درخلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد وبسا الها
کشید وفوائد بسیار رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
درخدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سپاه بآن
خانقاه درآمد وبحضرت شیخ معانقه نموده درحلقه انجمن بنشست شیخ اورا
ازعسکریان دانسته اخبار شاه وسپاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش درآمده گفت شیخا اگر مسکینی ازمساکین این راه جهت اقتباس
انوار الله باین خانقاه آید شمار الائق نیست ازو اخبار شاه وسپاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید برراهگذار بنشینید وازروندگان
بجوئید شیخ ازغایت حلم وبردباری راه خموشی وطریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه و بی تعلقی از آن
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز بعد تلاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تشاهد رگ موانست بجنبید و
جبهه الفت بکشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلده سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرهند شد از آن جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
والفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز بمسکن رجعت
فرمودی بالجمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زادهای کبار عالی شان داشت برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود و او لیسے
المشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بنه
واسطه به شیخ الجن والانس عبدالقادر جیلے مے پیوند و زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود و او را بسید شمس الدین عارف و او را
بسید گدا رحمن اول و او را بسید شمس الدین صحرائی و او را بسید عقیل و او

بسید بہار الدین اورا بسید عبد الوہاب اورا بسید شرف الدین اورا
بسید عبد الرزاق اورا بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی و دران بوادی کہ مصداق بواد غیر ذی زرع بود چون
احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام اوفتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اورا بہ تکریم و تعظیم ہرچہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے و ضیافتہا نمودندے و شیخ از طعام و شراب ایشان
تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامنہ
ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الٰہی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مریدان
اورا احتیاجی بخلا رافتاد چون بہ طہارت جای درآمد دید کہ از جاے
دری کشودہ گردید و بوستانی دران در نمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود و دران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلا رنمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
بر گوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان درگذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهدهٔ خارق رفتی از آن سخت در بار شدی وقتے
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علماے عصر بود مع تلامذهٔ خویش غالبًا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها و خشتها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ [۱]
و این و آن میگویند و از فلان و بهمان ما بیخبر اند که مرتبهٔ اینان از آنها کم نیست
و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تلقین اسرارے درآمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهم مے درآمد ؎ ارباب بقا
زنده بجان دگرند + بیرون ز دو کون در جهانی دگرند + کس پے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرهما فرمودند که توان گفت که حضرت

(۱) فرید الدین گنج شکر و سلطان المشایخ نظام الدین أولیا

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتۂ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفے سر دادہ میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیۂ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائۃ راہ وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاہ یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نبیسۂ او شاہ سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرمودہ اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاہ اسکندر از غلبۂ
نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازہ آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ دران
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاہ را در فلان
شاہ راہ بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سران نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ کاہ بر سر و
داسی در کمر بیامد آن پشتہ کاہ را بجاے واگذاشتہ بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واورا ہمچنان برداشتہ در جرگۂ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے وبدان وائے کہ در کمر داشت میدیدم وگریاس ستر عورت اورا کہ
اندرو بود می نگریستم این خندۂ من ازان ست مگر کاہ فروش آنجا در کار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدۂ بیان سیر وسیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفتہ بود اکنون انجاز وعدہ نمودہ می آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ واستفادہ واستفاضہ لازم
سیر الی اللہ وبسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ ودرین سفر
با خود عہد کرد کہ جائے بحرفے کہ شعر باشد تفضیلش لب نکشاید واز ہر کہ
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد ودران سفر بسا علمای
عامل وعرفائے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
بہ تقریبی فرمودند دران ایام کہ حضرت والد ما را بر ہتاس گذار افتادہ بود
شیخ الہداد را کہ مردے بود بغایت معمر وعزیز عزیزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
از وحکایت کردندے کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق عز وجل
کہ آنرا نہایتی ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند ودر معنی آن متفکر
چہ آن خلاف صریحیست بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین
پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچہ درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ ہیچ چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
جز وجوہ واعتبارات نیند ووجوہ واعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
وصول باو سبحانہ کہ منتہے بذات اقدس او گردد زیرا کہ عارف را چون بسیر
محبوبے وطے اجمالے بحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا
ہمہ وجوہ واعتبارات مفقود گردند وسیر او بذات بحت منتہے گردد وبعد ازان

سیر در راہ ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا ینقطع
ابد الابدین گفتہ اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلے ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند
شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر ارہ مے کشیدند حاضر بود بعد از
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلای آنست
و دل نیست مگر آئینہ کہ زنگے بر دل نشستہ او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذکر خفیہ میسر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ مارا تیک برو
باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر اللہ بذکرہ
مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر اختیار نمودہ اند بطریق ارہ یا بغیر آن
ایشان بحکم کریمۂ اواشد قسوۃ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متأثر
گردد و ایضاً آنہا کہ ذکر خفیہ اختیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرۂ مشہورہ دارند
کہ وجہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ
مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما بستندہ است بالجملہ
لکل وجہۃ ہو مولیہا بیان طریق اکابر مے نماید و ہم در بلدۂ رہتاس حضرت
مخدوم بجوزہ درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر کہ صاحب موضح الحواشی
و غیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیدہ اند
روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود و دران ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
از مواضع آن املا نمودہ بود و ہمگے بمنے بر جرح کلام قاضی بود تلمیذ او قرأت

(۱) با ذکر جہر طرد الشیاطین و ایقاظ النائمین جستہ اند و

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچوجه ورودی نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مر جز
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا رنصف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بر نگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده که چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذاست
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
دخل یوما مع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایاما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله و هم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط ست اما او را یک وسعتی ست بیچون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که می فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر با جیای لیالی بسر می برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می بود و داد و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چند گاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرای
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی همی خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

گنجای نیست شاید واگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید ؎ نمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد
شور + وہم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشہر جونپور افتاد و آنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سرہ دریافت و او بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسلۂ خواجہ
معین الدین سنجری و مرید شیخ بہار الدین جونپوری کہ بسہ واسطہ بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوندد رحمہم اللہ سبحانہ از و آرند کہ سید الانام را علیہ الصلوٰۃ
والسلام در منام دید کہ فرمود علی دہلی بر در خود میزنی و از خلق اللہ چیزے
نمے گیرے گفت یا رسول اللہ اگر دہلی ست ازان تست و اگر دراست ہم ازان
تو علی بیچارہ درمیانہ کیست فرمود برائے خلق دعا کن کہ دعای تو در بارۂ
ایشان مقبول ست توفی رحمہ اللہ سنۃ خمسین وتسعمائۃ بالجملہ حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدۂ
سرہند بودہ ہموارہ کتب متداولہ را از معقول و منقول بی تعطیل و فتور بسبیل
تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان مے فرمود کہ در جمیع علوم نحریر بود لاسیما
در فقہ و اصول آن کہ بے نظیر بود مے فرمود کہ دران ایام کہ در دقایق
بزدوی غور نمودہ مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجتہاد و دقت
استنباط سراج الملۃ امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کالتلامیذ
و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صوری معنوی و حضوری را جمع
فرمودہ بودند مدام بر سجادۂ افاضت بمصداق خبر لان یہدی اللہ بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا و ما فیہا سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شادروان درس بیان کتب
صوفیهٔ علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم وغیرها در
غایت بلندے بے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق که قرأت
و استماع این کتب را تزداد از دور نزدیک طرف بستندے از سمینت
افادهٔ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوة المشائخ جناب شیخ میر که
امروز در بلدهٔ لاهور ست و در حالت و غزلت مشهور از تلامذهٔ فصوص
ادست بالجمله حضرت او در آگاهے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبهٔ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس الله سره
الانوار از فرط علم و غلبهٔ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکه مقتضیات
هجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی همت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمه
و جل ذکره بر طبق آن کلام ثمرة الالهام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی[1]
که ربما یقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما فلا اقبل منه الا بشاهدین
عدلین الکتاب و السنة حالی که مخالف کتاب و سنت بودے خواه از
خویشتن دیدے خواه از غیر شنیدے اعتبار ننهادے و اعتداد
نه فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمهم الله سبحانه ارباب رحمة واسعة و رحم عبدا قال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدوم که بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سربمهر
او فرموده دو شاهد عدل اند بران مدعا قصهٔ راز شیخ عبد الغنی آنست
که حضرت ایشان قدس الله سره روزی بتقریب مسئلهٔ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند که مدتے جویان بودند

(۱) ابو سلیمان عبد الرحمن دارانی توفی سنة ۲۰۵ هـ. [۸۲۰ م.] در شام

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازے که از و بایشان رسیده بود و آن راز این بود
که گفتے پیر من که جد مادرے من بود قریب هنگام احتضار مرا بایکے
از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطای
نعمتے فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشاند و
من همچنان حیران و آسیمه جان بر جاے بماند لمؤلفه چه راز بود که شب
از تو بر زبان بگذشت + که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت + بگوش صید
ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع درافتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد ما بشوق
استماع این سخن از وے خواستندے که بدیار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمے از سرهند عبور فرا پیش آمد چون سرهند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظهار وابراز آن
سر بسته راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحبدلے بود که از خلفای
والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسائلت
نمود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما رانیم و حال و مشرب
ماست یعنے این همه که مے نماید واحد حقیقے است که بعنوان کثرت نمودار
گشته لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساده و این راز مفاجاةً
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافته

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براند از برجاے بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
توحید معارف علیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو لبعض مبتدیان ومتوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے درآید کثرت موهومه منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سره
از درویشے حکایت کردند که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بر یکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مختفے ومستور گشت من در آن
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ وصورت وکیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بوالعجبے باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیای متکثره عین
واحد حقیقے بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبه حس ووهم بقدرت کامله نمودی وبقائی بخشیده
وعالم نامیده واما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیه او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقے بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه وتمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلا واجمالا فلیرجع
الیها علما وحالا بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادت وافاضات

باسنجام رسانیدند و از کمال بے نفسے و تفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز متروک
نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین بر پائے کردندے نہ پائے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست نداد ندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصۂ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
و ببرکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کمامر لیکن غایت اخلاص
ونہایت اشتیاق سلسلۂ شریفۂ عالیۂ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا الیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردند و مے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفۂ علیۂ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر مے کرد و نیز مے فرمودند باوجود کہ از سائل
اکابر آن طریق سنیہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان و راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزومندی ایشان را بہ حضرت خواجہ خود رضی الملۃ والدین محمد الباقی
قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسرہند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم مانا کہ بیکے
از فقرائے آن حدود تشریف بردہ بودند راقم حروف گوید چون
این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنفتم با خود میگفتم
ایا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبۂ علیۂ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدم
حضرت شیخ عیسے سندی کہ از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفۂ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفۂ
شیخ محمد غوث بود کہ مجمل احوال این عزہ در مقالۂ رابعہ انشاء اللہ تحریر
خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثلثین بعد
الألف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار کہ صاحب سجادۂ اوست و جوان قابل و فاضل
و صاحب دل گفت والد و شیخ ما در آواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد
کہ خلاصۂ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و الحال
خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواہ عدل دیگر بدیدار آمد
درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد الحمد للہ والمنۃ حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل خجستہ
ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالۂ اسرار التشہد کہ بسا نکات
عالیہ دران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و بر شناسندگان

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این
معنی را اظہارے نماید آنجاکہ مے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علیّ بفیضہ القدیر وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا لامر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہای چند ازان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جابرخے ازان ترجمہ فارسی نیز
بعرصۂ تحریر مے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیراکہ دعا بلسان
استعداد والزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت باسوال لفظی زیراکہ پیش از استعداد آن طلب نمود ب
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ھی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المستجمع
لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواھی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالھیہ فان الانسان
مامور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقول لذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والکمالات فی الکتب المنزلۃ والفعلی فکاظہار جمالہ وجلالہ من الغیب الی الشہادۃ ومن الباطن الی الظاہرۃ من العلم الی العین والحال کتجلیہ سبحانہ وظہورہ علی نفسہ بالفیض الاقدس وباعتبار ذاتی وصفاتی وافعالی فالذاتی کذکر الحق سبحانہ بصفۃ وجوب الوجود وانہ منزہ عن الکل وساریٔ فی الکل بالکل ای ماجدیۃ جمیع کمالاتہ واسمائہ وصفاتہ بحیث لامفاصلۃ فی الاشیاء کلہا اعلاہا واسفلہا من ہذہ الحیثیۃ اصلا والصفاتی کذکرہ سبحانہ بصفۃ العلو وبصفۃ القدرۃ والافعالی کتعظیمہ سبحانہ باللسان او بالجنان بصفۃ الخالقیۃ والرازقیۃ اوغیر ذلک من الاسماء والصفات الفعلیۃ والمعتبر عند العرفاء المحققین والثناء الذاتی فانہ شامل لجمیع وجوہ التعظیم واوصاف الکمال بخلاف الثناء الاسمائیۃ الوصفیۃ والفعلیۃ فانہ یوجب التحدید والتقیید

ب ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینماید کہ سزاوار آنست کہ این ثنا را کہ التحیات للہ الخ بود از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر قرب فرائض محمول داریم کہ حق سبحانہ فاعل بود و بندہ آلت نہ بر قرب نوافل کہ بندہ فاعل بود و حق سبحانہ آلت لانہ لما تم فقرہ علیہ الصلوٰۃ والسلام وارتفع من البین استحال ان یستند الیہ شیٔ فیما یظہر منہ فانما ہو من اللہ سبحانہ وتعالی لا کالۃ کقولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لا احصی ثناء علیک الخ وان الحق ینطق بلسان عمر ویمکن ان یجعلہ من قرب النوافل یتنزل الیہ وارخاء لہ نفسہ فی البین انکسارا لہ واظہارا للعجز ؎ تمام انجا کسے وآن کز تمامی + کند با خواجگی کار غلامی + او یجعل الوجود الموہوب لہ من الحق سبحانہ بدل وجودہ مضافا الیہ وان کان من الحق سبحانہ مبالغۃ

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام ادنی المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم **و** در خاتمهٔ این رسالهٔ شریفه بر قلم محترم آورده که مرا بر دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراة تشهد در آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکه نماز معراج است مر مومنین را پس سزاوار آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله علیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه وتشریفات علیه رزقنا الله سبحانه تعالی جرعة من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه وامر بصلوة بعد از تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکه معراج مومنین بمتابعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وادای حق نعمت ست که رسیده مسلمین را به یمن هدایت ومتابعت او صلی الله علیه وآله وسلم وتنبیه ست بر آنکه چون آنحضرت شرکت بخشیده امت را به تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم ونیز ایما ست بر آنکه اگر چند کمل امت بنهایت مرتبهٔ کمال عروج نمایند بیرون نمیروند از ربقهٔ متابعت او علیه الصلوة والسلام ونمیرسد نهایت ایشان تبدات مقام او وسر ایشان تحت اقدام او وایضا اشارة الی ان منتهی معراجهم الی النبی علیه الصلوة والسلام ومنتهی معراجه صلی الله علیه وآله وسلم الی الله سبحانه وتعالی وتعظیم الا تری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه فی الابتداء لقوله التحیات لله الخ والمؤمنون امروا بالصلوة علیه علیه التحیات والتسلیمات فی منتهاهم **بعض فوائد** که حضرت ایشان از والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت کردند از حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین رفته بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ
او سبحانه تعالی درین نشاء چه بچشم سر و چه بچشم سر خرا یقان بهره ندارد و در میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین ست و پس چنانچه
هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند در راه راست گم کرده نشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خوارقه
از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمتین بزرگوار ایشان
شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجرهٔ اول
و زاویهٔ حمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه سر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه
از دزدی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را حی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشم افشای این راز نمی نمائید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
بوده باین ابیات عارف رومی ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان اورهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون بگویم سر قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازهٔ حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت فرمود
وکان ذلک فی السابع عشر من رجب سنة سبع بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمه الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا بر امرے
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بهمین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حز ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرا یاد
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سر شار آن مجتبم و غرق آن دریای نعمت
ے الهی بحق نبی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابقاً بشیخ عبد القدوس رحمها الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دائره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبهٔ رابع مرتبهٔ الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و اعظم نجوم است
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد از فضیلت
بهره ور بوده اند چنانکه آن فقرهٔ شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه العزیز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسمی

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام بر من منکشف کردند و مشاہد
آنم الحمد للہ علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکر از
حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثرہ گرفتہ بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از ان فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در
عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زادۂ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویدا است و آن فقرہ اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صوریہ محل خطا و لغزش ست
سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد و دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ در کار و سعی باشد کہ جذبہ و حضور
ایشان دیگر است دران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ
و اکثر بالاصالۃ بوجہی ست از شش جہت معراگاہی فوق بجہت خصوصیتے کہ
عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگیرد و معنی واللہ من
ورائہم محیط بظہور میرسد و اگر صور معنویہ و اشکال صوریہ محو نشدہ اند و ہمچو سراب
و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزد دریافت صور خیالیہ ہو الاول
و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الدار غیرہ
دیار در جلوہ آید بہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان ست لا اقل صفۃ حیوۃ
و ہستی اکنون یک دقیقۂ دیگر بشناسند کہ در وقت ظہور واللہ من ورائہم محیط
می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان دمی تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجرد
شدہ باشد باری حقیقۃ مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آندم که بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصة حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شما از ان
ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجو زد و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شربت باد اهزار شربت باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
فریب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست و اهل دنیا

که در دنیا رت وخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس
صرف نماید وما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صوری
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس وبدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی واستفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت وانقطاع میل داشتند ومهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد وبقاع بسر می بردند چنانکه چندگاه در سکندره که قریب آباده است که از
قصبات مشهوره هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه وادای عبادات
سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح وآثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح ولامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود بفراست
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال وکمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت ودرج عصمت است
میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردد وامید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید وذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نکشادند وعذر خواستند التماس باهتمام پیوست وچون موافق تقدیر
ورضای خداوندی بوده بر منصه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
وچندگاهی آنجا بسر بردند فلاجرم حق سبحانه وتعالی از برکت نیکوگمانی وخجسته
نیتی آن مخدره صبیه مخدره او را مطلع بیضا وصدف دریکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصه ثابت والد امام انام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیه طاهره خود را بملاحظه کثرت ورع حضرت ثابت

بعقد درآورد چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکورست تا حق سبحانه آنجا
بیمن آن گمان نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و
تسعمائه وقوع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلده شریفه سرهند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برگست آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشان را میدیده به مضمون
کریمه یکاد زیتها یضیء و لم تمسسه نار زبان حال و قال مے کشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والده ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیه مبارکه شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

بود باجمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزهٔ توجه فتحے
تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را حلهای تحقیق می فرموده اند و به بعض
مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر
علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانده اند و بسیالکوٹ نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری
رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی
و امثاله خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة
گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بود و در حرمین محترمین زادهما الله
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصوی و غیرهما
و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰة تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
قصیدهٔ بردهٔ شیخ سعید بوصری و حدیث مسلسلے را که عنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت
یافته بودند و قاضیٔ مذکور اجازت این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبدالرحمن بن فهد داشته که او و آبای او در آن بلاد معظمه از کبار
محدثین بوده اند و خانهٔ ایشان آبا عنجر بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب
درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰة را با سند آن

لے که یکی از مخلصان و مریدان حضرت ایشان بود

حدیث مسلسل تجریبے آرد واما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن
بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد
وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین محمد
بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به
جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الانباسی سماعاً من
لفظ قاضی القضات ابو الحامد المطری بقرائتی علیه بالحرم الشریف المکة و
اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المیدی
قال الانباسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث
رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملک
المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
محمش الزیادی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد
البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشر
ابن الحکیم الصدری وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به
سفیان بن عیینة وهو اول حدیث سمعته من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوة المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

ے ومن لفظ شقیقه سیدی عمی الحافظ جار الله بن فهد

حدیث مذکوره متداول ومشهور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
ووسایط اسناد به مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر انیست که ذکرے یابد از
حضرت ایشان ماقدس سرہٗ تا شیخ عزالدین بن فهد همان سندست که در حدیث
گذشته محرر گشت لیکن شیخ عزالدین بن فهد مشکوٰة را هم از شیخ تقی الدین بن
فهد الهاشمی اجازه دارد وهم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا به عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرمی قال اخبرنا به العلامه امام الدین علی بن مبارك شاه
الصدیقی الساوجی عرف بخواجه وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامة
البغوی قاضی القضاة المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا به الحافظ جلال الدین حسین والحجة الهمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا به مؤلفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد
بن عبد الله الخطیب[1] قال الساوجی قراءة واجازة قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند که محسوس گردید که مرا داخل طبقهٔ محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سرہٗ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن
محمد القاسم البنغالی البدخشانی عفی عنهما اجازت دادند این کتب مذکوره را باحدیث
مسطور در اول شهر رجب سنه هزار وسی وسه در بلدهٔ سرهند الحمد لله علی
ذلك بعد از استماع بنده حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زاده جامع الفنون حدقة العیون خواجه محمد سعید سلمه الله به نکته زیبا
اشاره نمودند وآن این بود که فرمودند در وصول حدیث رحم ورحم مسلسل
با لاولیة بحضرت ایشان ایمائی ست بانچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رمزهای دو چشمی از مرتبه ومعامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت

(۱) محمد بن عبد الله ولی الدین تبریزی شافعی توفی سنة ۷۴۹ هـ. [۱۳۴۸ م.]

ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضے رسائل شریفه بتازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد مذهب شیعهٔ شنیعه
با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظهٔ این و آن در خاطر شان خطور نمی بود و ازان راه که
ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضرورات لازمه بوے
آمد شد می شد حضرت ایشان همدران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل کثیرهٔ ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذهٔ او با این فقیر گفت وقتے بیکے از آشنایان خود کلمهٔ چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و در ان
مبالغهٔ فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رسالهٔ شریفهٔ منقذ عن الضلال بر نگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
حکمت و طب آنرا از کتب انبیاے ما تقدم و کلام ایشانان سرقه نموده اند
و آنچه زادهٔ طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

ابوالفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بانگه عبارات بی نقط ورزیده بودند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند براین قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که دران ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد که
عبدالله خان[1] اوزبک نموده بود بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اخذ اموال ایشان مر مسلمانان را
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابلغ فریب
تکفیر خلفای ثلث ست رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها ترسم این قوم که بر درد کشان می خندند + در سر کار
خرابات کنند ایمان را + بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات و اهیه
اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

(۱) عبد الله بن اسکندر خان فاتح هرات توفی سنة ۱۰۰۵ هـ. [۱۵۹۷ م.] در ماوراء النهر

مزخرفه آن رساله در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و فقرعت بحسن توفیقه
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان و بعضے از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مباهات می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین این
مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهه بمقدمات
معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهاے صریحهٔ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام درک فارد قیم باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و سوزش
سینهٔ بے کینه تشفے نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد
ایشان و ابطال متاع عام به بخشد انتهی کلامه در ان ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون دی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نه بود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر مے داشته اند و همیشه
به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
یقینی در میان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیهٔ کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
از ان جمله است آنکه در فقرهٔ نخستین از رسالهٔ مبدء و معاد نوشته اند که

۱ بوقتے تا زمانی که در قید کتابت نیاید و در حیز تحریر نه در آید فائده تام و نفع

این درویش را پایه نسبت فروت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
اُدای صلوٰة نافله مددی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی
مراد حضرت ایشان ازان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار ازین
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره بایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کتهل آمده خرقهٔ متبرکهٔ
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشد برسان بآن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآوردن باز بکسے دادن لیکن چون تاکید
مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

بحرم سرا آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضے محرمان اسرار گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روے داده و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه[1] دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتهاے خاصهٔ خود منور گردانیدند و من غرق لجهٔ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربای اکابر نقشبندیه بودے و ملاک امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این خطور دیدم که مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه و خواجهٔ جهان خواجه عبد الخالق تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مربای ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده شما را با وچه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با او نظرے بوده و چاشنے از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده ؎ ز بهر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانه و بلبل + درین مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند و مصالحه نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلهٔ قادریه نیز مریدے گرفتند و شجرهٔ آن مشائخ مے دادند و کلاه و دامنی نیز داگر طالبے از ان سلسله ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

(۱) سید عبد القادر گیلانی حنبلی توفی سنة ٥٦١ هـ. [١١٦٦ م.] فی بغداد

آنہا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقۂ شریفۂ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شدہ باش آن طالب حاضرے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشتہ افاضۂ احوال بر وی می نمودند چون دو سہ روز برین
گذشت اجلۂ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند
در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال
را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر
از ما رفتہ باشد دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بل سر این بستگی آنست
کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم مے نمائید و ما
درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ
بران نسبت میداریم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ بآن مناسبتی
ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر ما بہ نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلۂ شریفۂ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوۃ
والتحیۃ از سر و دو تواجد و غیرہما کہ مرسوم این سلسلۂ علیہ است احتراز
می فرمودند با جملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہای کثیرہ نمودہ و پیش
از آنکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
می گذرانیدہ و با وجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بہیچ جا نمی رفتہ اند ہم درین ایام وقتے
ایشان را ضعف قوی روی دادہ بودہ از مشاہدۂ غلبات ضعف ایشان
والدۂ مخدوم زادہ ہای عالی شان را بے آرامی روی نمودہ ہست وضو بنے
کردہ اند و دو رکعت نماز حاجت گذاردہ بگریہ روی نیاز بر خاک نہادہ بودند
دران گریہ ایشان را خواب در ربودہ دران خواب دیدہ اند کہ قائلے میگوید
خاطر جمع دار کہ ما را باین مرد کارہای عظیم فرا پیش ست کہ ہنوز از ہزار یکے
بظہور نیامدہ لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافتہ اند و بعد
از چند گاہ ازان قضیہ بخدمت حضرت خواجہ شتافتہ و آن علم اتم را باحوال
اکمل ہم آغوش گردانیدہ اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
واکمال رسانیدہ نادرۂ زمان و قطب دوران و پناہ جہانیان گشتہ اند چہ
در فصل خطاب حضرت قدوۃ الاولیا خواجہ محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین در بیان کریمہ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء
ذکر یافتہ کہ علماء سہ گروہ اند بعضے بعلم ظاہر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی ہم
بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کس نادر بود اگر در ہر قرنے یکے ہم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناہ دولت
او باشند انتہی کلامہم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجہ باقی باللہ رحمہما اللہ و از یمن تربیت
و انظار آن قدوۃ الاخیار بذروۂ کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور باجمال
ایامی رفت کہ حضرت ایشان را ہمیشہ شوق طواف بیت اللہ و زیارت
روضۂ رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان باکبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
سال وحال وقال بسرای باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار به
بهشت حضرت ایشان در سال هزار وهشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیای دهلی رسیدند یکے از فضلای مولانا حسن کشمیری
که آشنای ایشان واز مخلصان حضرت باقی بالله بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت آن نموده وگفته امروز از سلسله علیه نقشبندیه اینچنین گوهرے بجهان
سوے این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات شکاره
وریاضات متواتره نیابند ؎ آنکه تبریز دید یک نظر شمس دین ٭ سخره کند
بر دهه طعنه زند بر چله ٭ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
اکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرموده اند
اینست فقیر در اداے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این همه کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید وداد مربوط بآن احسان بجبین توسط شما آن داده اند که کم کسے دیده است
وبجبین توسل شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند که اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات
همه را زینهاے راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب وصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمة ولا وصول ولا عبارة
ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ؎ چگویم من از آن مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم

چون اظہار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شما بودہ متضمن شکر نعمت شما بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آوردہ بود کہ لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہمواره مشاہدۂ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوۂ نازنین اینان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجہ اکمل بود بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشۂ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبۂ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زادرہ این سراغ ز شور رابۂ اشک و ز قرص داغ ز چون رفتہ
بدستبوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عزمے کہ در پیش داشتہ
اند بعرض رسانیدہ اند با آنکہ شیوۂ مرضیۂ حضرت خواجہ بودہ کہ
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بود نے آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادۂ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ دران ہفتہ بملازمت آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند دو روزے نرفتہ بود کہ از آثار تصرف و کشش حضرت

خواجۂ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقۂ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اند نے آنکہ استخارۂ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوۂ
نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے وتأملی درمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ
تمام روے نمودہ ویوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ
بظہور مے پیوست تا دیدہ اند انچہ دیدہ اند کما یجئ بیانہ من کلامہ بشوق
طواف خانۂ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
براے دریوزۂ ضیا از روضۂ منورہ مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ روز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
ورشاد مترشد بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار
دقائقے کہ پیش ازان بچند سال بمبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانا ے بزرگ خواجگے امکنکے
قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہندوستان شو تا این سلسلۂ شریفہ را آنجا
از تو رواجے پدیدار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان امر باستخارہ کردند دران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ وما در دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
ما بنشیند پس مارا کشایشہا دران سفر روے خواہد نمود بجز این خلوت آن

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطے در دهان من شکر ریخت و فردائے آن شب این واقعه را چون
بعرض حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدم فرمودند که طوطے جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید که عالمے از و منور گردد و شما را
نیز از وے بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعهٔ
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شما رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمدهٔ و از حلیهٔ آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آن روز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسے از اهل این شهر قابلیت اینمعنے داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شما را دیدیم همه حلیهٔ شما را موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهده
میشد که ساعت بساعت نور آنچراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم از ان چراغ ها کثیره افروخته اند که چون بنواحے سرهند رسیدیم دشت
و صحرائے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملهٔ شما میدانیم بالجمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت الله از یمن نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے از ان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
برنگاشته اند تبرکا ایراد نموده مے آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا هادیٔ کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادیٔ طریق

الی سراج النہایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولایت موید الدین
الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالی سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
خانوادۂ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم بودہ اند رسانید
و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معہود
توجہ نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریہ دست داد بعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
سایہ دران دریا مے یافتم و این بیخودی رفتہ رفتہ استیلائے پیدا کرد و بہ
امتداد کشید و گاہے تا یک پہر روز میکشید گاہے تا دو پہر و در بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاہداشت
آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنائے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فنائے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میانے عرض کردم
کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فنائے فنا آنست کہ با وجود دیدآن اتصال بشعورے
حاصل شود در ہمان شب فنائے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
را نسبت بحق سبحانہ حضوری مے یابم بعد ازان نورے کہ محیط ہمہ اشیاست
ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
بعرض رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
بواسطۂ تعلق ذات جل شانہ با شیائے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
شدہ اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاہ منبسط رو

لہ کہ نزد این اکابر معتبر است و مسمی بغیبت روحود و دران بیخودی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت درین موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
بر آن عمل نماید و پے بمقصود بردع قیاس کن زگلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدائے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقے میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد از ان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از ان هر ذرهٔ عالم را افرادی افرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و مثلاشے
بعد از ان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد از ان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق میافتم
این زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت قصور

ع دیدم و هر ذره را حق می یافتم بی تفاوت و بی تغیر همان ذره را موهوم

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله
مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الأمر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه تعالے بحض توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید
تا وجود حقیقے را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال را نیز موهوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است ونهایت سے تا
اینجاست پیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهے کلامه الشریف وبعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که برخوانندگان
مخفے نخواهد بود واین معاملات مذکورهٔ عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها
بدست آرند حضرت ایشان را بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته
وحضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان ومرادان
اند واین سرعت سیر ایشان ازان است روزے چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجهٔ عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه بیکے از مخلصان
مکتوبے نوشته اند وآنجا قلمے فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با او نشست و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعدادہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہے اند با جملہ شجرۂ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
از آن روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بیقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایۂ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ۔ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ۔ بعد از طے اداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیازمندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمۂ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجۂ خود قدس سرہ رنگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجۂ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا از آن مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعهٔ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی همت و سمو فطرت
وعلو استعداد و قابلیت وکثرة علم وعبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند وحضرت خواجه قدس سره بشکرانهٔ آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید
وازین نظر تربیت وبرکات هدایت ایشان بکمال وتکمیل واصل گردانید
محامد قولے وفعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مسترشدی از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازة کامله پوشانیدند وبسر هند که وطن
مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند وجمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید[1] ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آید
باصد هزار خلعت وفتوح انتے وبامر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند ودر اندک مدت جم غفیر را از سرچشمهٔ فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والای آنحضرت

(۱) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ٤٤٠ هـ. [١٠٤٨ م.]

مطلبے را جویان بود که در وهم و فهم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشته
واز غلبهٔ اندوه یافت آن مقصد والا مسترشد انرا وداع نموده صحبت را خواستند
که بعزلت مبدل گردانند بعضے اصحاب غرض وارباب غبطه آنرا شیوهٔ دیگر بعرض
حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون این معنے معلوم حضرت ایشان شد این عریضه
را به پیر بزرگوار مرسل داشتند هوا زان روز که از ملازمت برآمده بود بواسطهٔ
میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاه خود همت
آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو ببر و شیر در نظر مے آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت الغایات
هرچند غایت ندارد میسر شد و میشود و مے برند و می آرند کل یوم هو فی شان
بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالے گذرانیدند ؎ گلے بردند ازین
دهلیزهٔ پست ٭ بدان درگاه والا دست بر دست ٭ درین میان اگر توسط
روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در
مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
اما هنوز چیزها از ستم و مکمل از برائے این مقام درکار است تا کے میسر شود امر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم
گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه توقف
در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در متخیلات خود چیزها می برند اعتبار نباید کرد
؎ در نیابد حال پخته هیچ خام ٭ پس سخن کوتاه باید والسلام ٭ در اندیشهٔ این قسم

ع را در عروج معلوم نیست که میسر شود بلکه وجوه مخصوص بحوالهٔ استاد مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شده گان خبر مگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالے کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است با وتعالے انتهے کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضته طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الحال آنوقت
دران کمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الأمر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت ودر مستر شدان کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقص خود پدیدار شد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان این معنے را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالے احوال منتظره را محصل گردانید انتهے ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند ومدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده وصحبتهاے شگرف گذرانده
ومعامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند وبا اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه وحصول معاملات بلند وفضائل ارجمند بنوعی رعایت أدب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے شنودم که بعد از مدح وثنای حضرت ایشان

فرمودند که باوجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و لهذا
بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرمودهٔ خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجه ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا بطلب
ایشان فرستادند بمن که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم نزد بیگانرا بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام مارا
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معاملهٔ جدا بود این فقیر
بیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوات والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم از یمن این عنایات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند انچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند
هرچه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقهٔ این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار ما رفت همه نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتہے بر فرق فرقدان سایۂ این فارقی نژاد افراشتند
وکارخانۂ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند
واین رقیمۂ والا را بآنحضرت بزنگاشتند ہو جمعے از دوستان کہ گرفتار بار وجود ما
بودند چون ما در مضیق دما منا الا لہ مقام معلوم در بند مصلحت فکر وعقل ما اقتضائے
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلۂ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نمایند انشاء اللہ بہ نیکے وپاکی بآخر رسد فوائد صحبت وجماعۃ امری است
محقق چہ حاجت باظہار ؎ ما گرفتاریم برما ناوک بیداد ریزہ سوسن وگل بر
کنار مردم آزاد ریزہ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت
نمودہ مدتی بافاضات سالکان الے اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند واز احوالات
عظیمۂ حاصلۂ خود وترقیات یاران وہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرائض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالے آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعۂ آن عرائض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد وہمچنین حضرت خواجۂ بزرگوار احوال یارانی کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ بترقیات وقابلیات ہر یک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند ودر اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق ودرجات مقامات بعض ارباب معرفت وتحقیق
را نیز از ایشان استفسار میفرمودہ اند وانچہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزبان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند بے واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است هذا
هو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودهٔ رساله که در طریقهٔ خواجگان تمام شده خواجه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعهٔ آن لطیفهٔ غیبیه مشرف شد در اثنای نعاس خاطرے آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بودیکی
در طبقهٔ آنکه دیده شود بکن که چیزے ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتے
مفهوم میشود واین نیز از بعض خواهها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطهٔ علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے کرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری البته
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر اینست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب در ظهور فنای بشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتے که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشد و اگرچه از راه جذبهٔ قومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانهٔ جبروت که مقام انبیا است
صلوٰۃ الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامے خواهد بود که از عود مذکور
ایمن گرداند ایضاً در مقام فنائے فی الله نیز نظرے بفرمایند که شاید غیر ازین
راه ظاهر بتفصیل راه دیگرے هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راه
داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت انشاء الله آنچه مرضے است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و اعزه
نیازمندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این پرسشها و نوازشها ازان
خواجه والامرتبه باین خلیفهٔ عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازهٔ حضرت ایشان بآنجا کشید که خود نیز وفور تعطشے که داشتند چنانکه
این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود ؎ بس تشنه و بس
خرابم ابدوست ٭ در حسرت یکدم آیم ابدوست ٭ هر جا که ترشح تو بینم ٭
در العطش آیم و نشینم ٭ بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مقتضائے
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایة عالے از سائل
که بعضے اساتذه از محدثین از تلامذهٔ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجهٔ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظهار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بیکے تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانے بود در حق
ایشان و مورث ترک ادنے گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجه بجائے رسید

که عدم امتثال امر واجب الاطاعه منجر میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان باد
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضراند ودعا وتوجه
تام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت الله سبحانه
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجه بخلص اصحاب رضی ازین ماجرا
درمیان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را بادنے تفاوتی از زبان شریف
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشار الیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود وآنکه
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان وچنین اشاره
بحال آن قدوهٔ ارباب کمال است که بامر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میداده اند
بالجمله معاملت حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا
بود که آن شیوهٔ نیازمندی که مریدانرا به پیران باید آنحضرت باین خلیفهٔ بزرگوار خود
درمیان آورده بودند چنانکه در حضور خود سر حلقهٔ اصحاب خود ایشانرا داشته ومقتدای
حلقهاے مراقبهٔ صباح ورواح هم ایشانرا گردانیده بودند وخود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقه داخل میشدند وچون از حلقه یا آنمجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند ے چندین گام بشیوهٔ فقیری می نهادند رعایت غایت ادب را وبارانرا
نیز تاکید کرده بودند که استقبال ومتابعتی را که بایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
وبایشان یارانه سلوک پیش گیرند بل باصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجه مانداریدا از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان[1] سلمه الله بعنایت
تواضعات حضرت خواجهٔ عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
حضرت ایشان در حجرهٔ خود بر عریش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تنها بشیوهٔ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغهٔ تمام او را از بیدار کردن

(۱) میر محمد نعمان سمرقندی توفی سنة ۱۰۶۰ هـ. [۱۶۵۰ م.] در اگره

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لحه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه بأدب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود با اضطراب برجسته برون آمده با فتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز از زبان سیدی و مرشدی شنیدم که فرمود دران ایام
که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم حضرت خواجه بوده
و ایشان همه یاران خود را فرموده بودند که در خدمت امام المحققین
حضرت ایشان بروید و در خدمت مشغولی کنید و
هر قسم شغل که ایشان فرمایند بهمان روش مشغول
باشید و در خدمت ایشان تعظیم مانکنید بلکه توجه خود را
بجانب مانکنید دران اثنا باین فقیر محمد نعمان فرموده که میان
شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن
ایشان گم اند و از کمل أولیای متقدمین خالی حال مثل ایشان
گذشته باشند بعده باعتقاد تمام بخدمت ایشان
رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض مخدومزادهٔ گرامی خواجه
محمد معصوم بدست خط خود آنرا قلمی نموده است.

و نیز مکاتیب شریفهٔ حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجز این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بران
مدعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبهٔ کمال الکمال برساند و للامرض من کأس الکرام
نصیب بتکلفی نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری[1] قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام[2] لیکن اگر خرقانی درینوقت میبود باوجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان

(۱) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] در هرات
(۲) ابو الحسن خرقانی علي توفی سنة ٤٢٥ هـ. [١٠٣٤ م.] در خرقان

خدائی لوازم طلبگاری نکنند واز ہر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پئے آن نروند
اکنون توقف واہمال مانہ از استغنا و بے نیازی است موقوف باشارتست
ع گر طمع خواہد زمن سلطان دین ٭ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ٭ بارے
نسخۂ حال وارادۂ ما اینست خدای عزوجل برانچہ میباید مہتدی گرداناد واز
عجب وپندار مخلص بخشاد وبقیۃ المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمہ اللہ اظہار طلب نمودند چون وقت مقتضے این نبود تضیع
اوقات ایشان وادن از مسلمانے ننمود لاجرم بصحبت شما فرستادہ شد
انشاء اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند وتوجہ لطف کامل یابند والدعا
رقیمۂ ثانیہ اللہ تعالے فقرا ومساکین درماندہ را از برکات برگزیدگان
بدرمانی برساناد مدتیست کہ عرض نیازمندی بدرگاہ ولایت نکردہ ام
آری این یک کلمہ را قاصدان صادق حامل میتوانند شد الحمد للہ این قسم خود
صورت می بندد ودیگر چہ نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشے
است وحکایت اوضاع صوریہ بسیار بیجا الغرض مارا حد خود می باید دانست
واز فضول احتراز باید کرد والدعا انتہے مکتوبہ الشریف بالجملہ این صحبت ومعاملہ
کہ میان این پیر واین مرید قدس سرہما بظہور رسیدہ کم کسی شنیدہ واز عجائب
روزگار است وموجب حیرت اولوالابصار وہم شاہد فنای اتم ونعطش اکمل
خواجۂ بزرگوار وہم گواہ علو مرتبۂ شیخ ما کہ زبدۂ مقربین است وقدوۂ اخیار وہمچنین
حضرت خواجۂ بزرگوار در آخر کار میفرمودہ اند کہ در اواخر ما را از اثر صحبت فلان
واشارہ بحضرت ایشان مینمودہ اند معلوم شد کہ توحید کوچہ تنگ بودہ وخوش
آن شاہ راہ وسیع واللہ اعلم بحقیقۃ کلامہ در سفر سوم کہ حضرت ایشان از سرہند
بملازمت آن خواجہ صفا کیش شتافتہ اند فرمودہ اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاہر میشود وامید حیات کمتر ماندہ وفرزندان برخوردار خود خواجہ عبید اللہ وخواجہ

(۱) بمجرد استماع خبر قدوم حضرت ایشان حضرت خواجہ تا دروازۂ کابلی کہ از منزل شریف ایشان قریب سہ تیر پرتاب باشد پیادہ باستقبال ایشان آمدہ اند در ہمان سفر

محمد عبد الله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پر نور گوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از انست که بتحریر گنجد چندی از ان بر نگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند
از اخص الخواص بنظر مے آیند و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شبخی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پرازی ما
بیفائده نشده که چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره بتربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
که خود را از کار شیخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند گشتیم و نیز بعد از وصیت آن
خواجه ذو البرکات از میان مسوات مکاشف خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح و او رقم نموده و در دائره
چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه و التابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلا ریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن

را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان مارا
نیز داخل این دوازده یافته و نیز آن خواجهٔ عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان مانیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از تخمین فقرات رسالهٔ مبدأ و معاد فقرهٔ اولے ازان متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد ازان ایشانرا ملاقات اینجهانے میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره
متوجه بلدهٔ معظمهٔ لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادهٔ آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم شد
و حلقه و شغل و مراقبه التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذهٔ عالم عامل معنوی مولانا جمال
تلوی رحمه الله بفقیر گفت دران سفر اکثر استادما که مولانای مذکور باشند به نیازمندی
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای افزار
ایشانرا برداشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نموده چرا اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده معروض
داشتیم که این همه تواضع و تذلل از مثل شما وجهی ندارد فرمود اینها علماے
بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما یان لازم است مارا
درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکے از مخلصان حضرت ایشان که بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام که حضرت

ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوۂ ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع
ایدمیان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلۂ وحدت وجود
کہ بظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا برانند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا بردہ کلمۂ چند فرمودند کہ اشک
از دیدۂ مولانا فرو ریخت و تغیرے در بشرۂ او چون تغیر ارباب حال میگردید مدت دست
بزانوی ایشان بردہ بچنان بانکسار تمام مرخص شد کس ندانست کہ لسان
گوہر فشان حضرت ایشان چہ گفت و گوش ہوش مولانا چہ شنفت ؎

؎ ندانم چہ گفتی چہ انگیختے ٭ کہ گفتے و از دیدہ خون ریختے ٭ بتقریب این قضیہ
و نسبت توحید یکے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
باین حقیر نقل کرد کہ فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت
روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریدہ شد بالجملہ درین اثنائے
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاہور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاہ
خبر انتقال خواجہ بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلہا بہ بے آرامی مبدل
گشت و شربت شیرین آن صحبتہائے رنگین بمذاق ہمہ تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجہ دہلی شدند چون بزیارت روضۂ منورہ مشرف گشتند و
عزا پرسی مخدوم زادہا و ہم پیرہا نمودند اصحاب حضرت خواجہ شکستگی دل را مومیائے
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
و التماس یاران دل افگار آنجا ماندہ بتفقد احوال آنہا پرداختند چنانچہ باز نضارت
ارشاد و طراوت افاضہ و سرگرمی حلقۂ بشابہ کہ در حیات با برکات خواجہ باقی باللہ
قدسنا اللہ سرہ الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات و انوار جذبات
بر بواطن این طلاب جلوہ گر گشت درمیان سرگرمی آن افادات و افاضات

بعضے حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفادهٔ حضرت خواجهٔ عالیشان را از ایشان
کما مر بشیوهای مختلف درمیان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبهات انداختند
حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائحے که موجب مزید اخلاص و اتحاد
ایشان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیامد بسلب نسبتهای
بعضے آنها توجه نمودند ازان هم متنبه نگشتند بل اکثر شان جمع شده بروضهٔ منورهٔ
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکے از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان ملتجے چراغے برافروخته بودند
ناگاه برق خاطفے در رسید و همه چراغها که دعاد توجه این درویشان بود و آن برق
توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده را شاید بایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتها بعضے پیرها معذرت درمیان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا در صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت
روضهٔ منورهٔ پیر بزرگوار از سرهند آمده باز بسرهند میرفتند و دو سه کرت باگره نیز تشریف
آورده باشند دیگر از سرهند بهیچ جا نشدند مگر اواخر عمر که دو سه سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بعضے بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز حکمتها
بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بهره ور گردند چنانچه در یکے از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جاے گرفته شروع
در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
بکوچه آن قریه در آمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد که درین دیه مسجدے خواهد بود آنجا رفته وضوے تازه کرده

مار
ی شاه را منظور گردانید و هر در سلسله آن را فی و بانا نیدند که این

دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدے در کمال صفا ظاهر شد و
چاہے بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد درآمدند
یکے از فقرائے که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده وی را خبر
داد وے بذوق تمام دویده رفت و عزیزی را که مقتدائے آنجا بوده
و در پہلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر موانع میسرش
نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام ہمایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ؎ ہمای اوج سعادت بدام ما افتد ؛ اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد ؛ و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و میزبانیها نمود و فردا
اثابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعدهٔ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علیحده خواہم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفهٔ حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائقه و اسرار و حقایق وارده بپیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرہما و روحہما و افاض علینا برکاتہما و فتوحہما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل انیست فصل چہارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بذروه عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثنائے راه آنقدر تجلئ اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
تجلئ خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزائے آنہا
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظہوری که درین کسوت بوده در ہیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و

محسنات عجائب کہ درین لباس مینموده از ہیچ مظہری ظاہر نمیشد بیش
ایشان تمام گداختہ آب شدہ میرفتم وہمچنین در ہر طعامی و شرابے وکسوتے
جدا جدا متجلے شد لطافتے وحسنے کہ در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورائے آن
نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین ہمین تفاوت بود بلکہ در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علے تفاوۃ الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلے را
تحریراً بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیہ میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلے داشتم و باینہا ہمہ امکن متوجہ نمیشدم
اما مغلوب بودم چارہ نبود درین اثنا معلوم شد کہ این تجلے با نسبت تزیہی جنب
ندارد و باطن ہمچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلا ملتفت نیست و ظاہر را
کہ از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلے مشرف ساختہ اند و ہمچنان یافتم کہ باطن
اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جملہ معلومات و ظہورات معرض است و ظاہر کہ متوجہ
کثرت و اثنینیت بود باین تجلے مستعد گشتہ است بعد از آن چند گاہ این تجلیات
رو بخفا آوردند و ہمان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از آن یک فنای خاص رو داد و ہمانا کہ آن تعین
علے کہ بعد از عود تعین پیدا شدہ بود درین فنا گم شد و اثرے از مظان
آن نماند درین وقت آثار اسلام و علامات انہدام معالم شرک خفی بظہور
آمدن گرفت و ہمچنین دید قصور اعمال و متہم داشتن نیات و خواطر نیز با لجملہ امارات
عبودیۃ و نیستے از آن باز ظاہر گشتہ اند حق سبحانہ و تعالے ببرکت توجہ حضرت
ایشان بہ حقیقت بندگی رساند منہا عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروہ عرش
میرساند کہ از تقصیرات خود چہ عرض نماید ما شاء اللہ کان وما لم یشاء لم یکن ولا حول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علومے کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ والبقا بہ داشتند حق
سبحانہ بعنایت خود منکشف ساخت و ہمچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شی چیست

وسیر فی اللہ بچہ معنی است وتجلی ذاتی برقی چہ باشد ومحمدی المشرب کیست وشان
آن ودر ہر مقام لوازم وضروریات آنرا مینمایند ومیگذرانند وکم چیزی ماندہ باشد
کہ اولیاء اللہ قدس اللہ اسرارہم آنرا نشان دادہ اند در راہ فرو گذارند ونمایند
قبل من قبل بلا علۃ ہمچنانکہ ذوات اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات واستعدادات
را نیز مجعول ومصنوع میداند او سبحانہ محکوم قابلیات نیست ونشاید کہ چیزی بروی
حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نموع بنہ باید کہ حد خود داند منہا در عریضہ رقم
نمودہ اند چندین مرتبہ از برای دفع بعض امراض توجہ کردہ شد واثر آن ظاہر گشت
وہمچنین احوال بعضے موتی کہ از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود ونیز از برای دفع آلام
وشداید آنہا توجہ کردہ شدہ اما حالا قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بر ہیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمہا نمودند وجمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند وجلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راہ نیافت چہ جای آنکہ بد آنہا بخاطر گذرد منہا ہمدرین عریضہ
است کہ چنانکہ سابقا تعلق ارادت بمرادات برطرف شدہ بود لیکن اصل ارادت
ماندہ بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از ہیچ برآمد وجنبد لا مراد ولا ارادۃ
وصورت این فنا نیز در نظر آمد وبعضے علوم کہ مناسب این مقام بودہ فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطہ رقت وغموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیدہ ودر وقت تحقق این فنا وافاضہ علوم یک نظر خاص
در ماورا وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورای وحدت نظری
نیست بلکہ ہیچ نسبتے نیست اما آنچہ میباید معروض میدارد تا زمانی کہ یقین پیوست
بر نوشتن جرات نمود وہیچ شبہ در آن راہ نمے یابد ہر چند در نظر نہ وحدتست
ونہ ورائے آن ونہ ہیچ مقامی کہ بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورائے آن داند
حیرت وجہل بہمان صرافت ست وازین دید ہیچ تفاوتے نشدہ نمیدانم چہ عرض

نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نے شبه متحقق است
استغفر الله واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً وفعلاً جاضراً وناظراً وایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقة
فنای خصوصیت صفات ما بالامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
والاندماج نیز برطرف شده فهمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزے که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر برخارج آمده کان الله ولم
یکن معه شیء الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض و وارد اند چه عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهارے ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کے توانم هرچند اظهار این قسم احوال موجب جرأت و گستاخی
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ؛ سر دگر
بگذرانم سر بر افلاک ؛ ابتدار عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقاے
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلے که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت[1] هرچند فنا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هرچند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هرچند صحو بیشتر باشد
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوات والسلام

(۱) وجهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد

معارفی که از ایشان سرزده اشراق است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کمینه
فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و ضروری
میگردد و مجمل مفصل میشود سه گر بگویم شرح این بحد شود ہی ترسم که مبادا منجر
بگستاخی شود بنده باید که حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجهات
علیه بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال[1] علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
که علوم بتمام از ساحت سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
از بقا جهالت و علم باهم جمع اند و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور که
این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از جهالت
حاصل شود از تغیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شهود است هم از خود اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
در بیرون است بیحاصل است اگرچه در خود نظر داشته باشد نظر از بیرون
بالکل منقطع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله
بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است بنجا هم صریحاً معلوم میشود که شهود و معرفت
و حیرت در نفس است در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی
ازین ثلثه در بیرون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد

(۱) در بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود است

تکلیف البقاء نهایة مرتبه در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا
عام است و بقا باندازهٔ فناست لهذا بعضے از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا دیدن
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ؎ نه هر که سر
بتراشد قلندری داند ؛ نه هر که آینه دارد سکندری داند ؛ [1] این نسبت حضرت خواجه
عبد الخالق است [2] و متمم و مکمل آنحضرت خواجهٔ خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس الله سرهما عجب کاری است اولاً هر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و هر چه
از اشعهٔ دنیویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالانکه بعالم اسباب فرو
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از دعا رفع آن نبود بلکه امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس
راست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را این معنے خوش نمے آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعاے انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالانکه بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهاے انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه بمجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن کستاخی
مینماید منها هر چه از مسئلهٔ وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند مصداق

(۱) هر گاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یا دوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید (۲) عبد الخالق غجدوانی توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۸۰ م.] در بخارا

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحًا یافته نمے شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان ہست لیکن گواہ عدل بر صحت آنہا موافقت ظاہر شریعت غرا ندارند و ہیچ موافقت بحکما و اصول معقولۂ آنہا ندارند بلکہ از علماء اسلام جماعہ کہ مخالفت با اہل سنت دارند با اصول آنہا نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شدہ است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنہ فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قررہ علماء اہل السنۃ و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیبے ہست و از بزرگان این سلسلۂ علیہ حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس و از مشائخ ماتقدم حضرت خواجہ معروف کرخے و امام داؤد طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس اللہ تعالے اسرارہم القدس حاصل اینہمہ کمال بعد بیگانگی اکابر از معالجہ گذشتہ است تا زمانے کہ حجب مسدول بودہ اند سعے و اہتمام گنجایش رفع آنہا داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لہا و لا راقے * مگر کمال بیگانگے و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نہادہ اند ہیہات ہیہات ہمان است یوسف زلیخا موافق حالست ؎ در افگندہ دف این آوازہ از دوست کز و بر دست دف کوبان بود پوست ؎ شہود کجاست و شاہد کیست و مشہود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؎ ما للتراب و رب الارباب خود را بندۂ مخلوق غیر مقدور میداند و ہمچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این ہیچ نسبت اثبات نمیکند عینیت و آنیت خود کجا

ع و اجماع علمای اہل سنت است در ہیچ چیزی مخالفت بظاہر شریعت

ع در کدام آئینه در آید او؛ منها مدتی است که از احوال خدمه عتبه علیه اطلاع
ندارد نگرانست ؎ عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز؛ چون ازان یار
جدا مانده پیامی برسد؛ میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
رسد زدور بانگ جرسم؛ عجایب کاروبارست نهایت بعد را قرب نامیده اند
وغایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره نفی
قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها؛ قلل الجبال
ودونهن خیوف؛ پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مرادانرا نیز آخر
الأمر بارادهٔ مرید باید شد و محبوب را بجهت محب محب میباید گشت آنسرور
وین وقتها علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها باوجود مقام مرآتیت
ومحبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر داده اند که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرموده
علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قضیه پایانی ندارد
ع قصة العشق لا انفصام لها؛ منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز هجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز تکرت و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف
واقع شد[1] عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
وعین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند در عین حیرت و نی
نشانی به علم و شعور است و در نفس غیبت حضور است باوجود علم و معرفت
جز از دیاد جهل و نگرت نیست ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم

(۱) و بمجدد عرض احوال روز مره جرأت ننمود و مع ذلک هل را برودت به نهجی مستولی شده است که
بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نتواند پرداخت

اللہ تعالیٰ بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشتہ
است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتست بل بُعد ما بینہما اکثر من بعد ھذین التجلین وفوق
مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است
اجلّ من ان یُعبّر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن
مقامی نیست الا النبوۃ علی اھلہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان
صدیقیہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بحالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشتہ وآنچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
ثابت کردہ اند وبقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار وتضرع بیشمار اولاً ہمان طور کہ بعضے
اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالےٰ حقیقت را بتفصیل
عرض خواہد کرد آنجا تمام بس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا درینمقام ظاہر میشود چنانکہ
مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالےٰ سعیہم وایجاد وجود ہم در راہ میماند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدولہ[1] در بعضے
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ
از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد وپایان تر از ان مقام مقام نبوت
است کہ فی الحقیقہ بالاتر است وکمال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این درجہ تمام ندارد کہ رویش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

(۱) علاء الدولة احمد سمنانی کبروی توفی سنة ۷۳۶ هـ. [۱۳۳۶ م.]

شتان ما بینهما ؎ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ٭ هرچه استاد ازل گفت
بگو میگویم ٭ علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند[1] از
نظریه بضروریه آورده اند شخصے از خواجهٔ بزرگ قدس الله تعالے
سرّه الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد و نفرمودند که علوم دیگر سوائے
آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها
مے باید گذشت و تا نهایة النهایة که مقام صدیقیة است نرسد ازین علوم
بهره نے یابد فبالبت شعرے ان من أهل الله القائلین بحصول هذا المقام
الشریف لأنفسهم ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فاحجبهم
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئلهٔ قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بنهجے اعلام فرمودند که بهیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبهٔ جبر مبرا و منزه است و ظهور بشابه قمر
لیلة البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبهٔ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل ؎ کز هرهٔ آنکه از بیم توبه کشاید
زبان جز به تسلیم تعبد و علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت
مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکه مجرد تعبیر است والا لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاه و دایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت
آورده شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر در بار بود آخر الامر تسلی
فرمودند که مقصود از افاضهٔ آن علوم حصول ملکه است نه یاد کرد
آن علوم چنانچه طلبهٔ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند که ملکهٔ مولویت

(۱) سر موئی مخالفت باصول علماء شریعت نیست همان علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند

بہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف ونحو وغیرہا کنند انتہے عرایضہ الشریفہ
روح اللہ روح صاحبہا وجناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامے برنگاشتہ ارسال فرمودہ اند
وزبان ثنائے ودعائے ایشان کشودہ وبصحت وبعلو مرتبہ تمامے
آن احوال واسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامے صحایف بقلم محترم
آوردہ اند کہ انچہ از کشوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضے وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما بر سبحے واقع شدہ کہ نے
قول وزبان چیزہا مکشوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انتہے
کلامہ العالے قدس اللہ سرہ قائلہ وایضاً وعدۂ ایراد دو فقرہ از فقرات
رسالۂ مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفتہ بآن وعدہ
نیز وفا لازم است وآن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرۂ اولے
درویشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
بیکے از خلفائے خانوادۂ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالے اسرارہم
رسانید وازانجا طریقۂ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجہ آن بزرگ جذبۂ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت وازطریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ نیز شرے
میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او بسلوک قرار یافت واین راہ را نسبت
روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالے وتقدس وجہہ المقدس تا بنہایت
رسانید یعنے باسمے کہ رب اوست وازان اسم بقابلیت اولے کہ معبر بحقیقت
محمدیہ است علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ بمدد روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس الله تعالے سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضے الله تعالے عنه فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و از آنجا
تا بمقامی که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است بنسبت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیه علے صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت
خواجه علاؤ الدین عطار که خلیفهٔ حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالے
اسرارهما قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرهٔ ظلیت تا همین مقام منتهے میشود بعد
ازان اصل خالص است یا ممتزج به ظل طائفهٔ افراد بوصول این دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطهٔ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میگردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علے تفاوت درجاتهم خاصهٔ افراد است ذلك فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول بآنمقام که مقام اقطاب است ازان
سرور دین و دنیا علیه الصلوات المبارکات والتحیات الناميات عنایت
شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانه
و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یکدفعه باصل
ممتزج بر دو فنا و بقا در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید در عروج اخیر که عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند وازانجا بعالم بازگردانیدند چنانکہ ازہر مقامے
بازمیگردانیدند وآن درویش را مایۂ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبۂ قویہ داشتند
وبخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت
خویش وقلت ظہور آن نسبت راہش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت وآصلا آنرا معلوم خود نداشت ونیز این درویش را
توفیق عبادات نافلہ خصوصاً اداے صلوۃ نافلہ مددے از پدر وے
است وپدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلۂ چشتیہ بودہ اند
حاصل شدہ بود وایضاً این درویش را علوم لدنے از روحانیت خضر بودہ
علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
نگذشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
از حقیقت خود است ودر خود بخود از خود میباید غیری را مجال نماندہ است تا در بیان
در آید وایضاً آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
بمقام مشائخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد وازہر مقامی نصیبے وافر فرا گرفت
ومشائخ آن مقام ممد ومعاون کار او شدند واز خلاصہای نسبتہای خویش
نصیبے اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبوری واقع شد وازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت وازان مشائخ عظام روحانیت حضرت خواجہ
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند ورئیس آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

درمقامات

ارزانی داشتند

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راه است و مقام اول بجانب یسار آن جاده
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فرود
میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها را راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
نمیتواند گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
گاه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره دارد است و مقام اول در جانب
دیگر از آن شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد از آن
بمقام اکابر سهروردیه که شیخ شهاب الدین ابن رئیس طریق اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آنمقام متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهده فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی از سالکان نارسیده که بعبادات نافله مشغولند و بآن آرام
دارند نصیبی از آن مقام بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگران را از مبتدیان و منتهیان بواسطه
مناسبت بآنمقام قرآن مقام بس شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد از آن بمقام جذبه فرود آوردند و این مقام جامع مقامات جذبات نے اندازه است
از آنجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد درین
مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تمکینے پیدا شود باز عروجے واقع شد
این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد تمکین پیوست والسلام فقرهٔ ثانیه قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و ازمنهٔ بیشمار این قسم گوهرے بظهورے آید و عالم ظلمانے را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کسے را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
مے آید و از و مستفاد میگردد نے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است
که اصلا حرکت ندارد شخصے که متوجه آن بزرگ است و با او اخلاص دارد یا آن
که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گویا روزنے در دل طالب کشاده
میشود از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه
ذکر الهی است جل شانه و با آن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصے که
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه
فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افادهٔ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
از وی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
و محبت با آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را
بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد والسلام فصل پنجم در بیان آن معاملات
بزرگ و مراتب شگرف که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را بمحض فضل و کرم بآن اختصاص بخشیده
اگرچه ازین جمله بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرت ایشان شمرده اند با دیگر معاملات که از دیگران

بگوش ہوش نرسیده بود سر اختصاص این مراتب علیه بآن قطب البیر چنان
مینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا مجدد منور الف ثانی گردانیده بود و این معنی را
بکرات بآنحضرت الهام فرموده و بافشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوصات علیا بود
باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزند
این آن وقت ست که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین امت که
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
لهذا بر سر هر مائه از علما این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و بر
پیغمبرے در آنوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است که قائم المقام اولوالعزم انبیا باشد و فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد انتهی کلامه الشریف و بر مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افهام اینها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقه آن
ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد
و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدارے نیست کاشکے

حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سر دگر
بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علماء وقت این معنے را که
حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تائید تمام بود تا روزے
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی که[1] در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نے نماید کتابے بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکے
ازان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانا
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیه بر و خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صورة میگفت که اویسے حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردد بنواخته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضے ازان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که[2] بازمے گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

(۱) عبد الحکیم سیالکوتی توفی سنة ۱۰۶۷ هـ. [۱۶۵۷ م.] در هندوستان
(۲) آن مجملا چهل و شش خاصه است

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
۲ بصورة شمع عظیم دیدن کما مر دیگر بزنگاشتن آن خواجهٔ ذو المکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
۳ شود که عالمها از و منور گردد دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روزگار
۴ ترا بنهایة رسانند دیگر حصول مرتبهٔ مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت
۵ پیر عالے منقبت بآن دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
۶ خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
۷ پیر والا مرتبهٔ ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر فرمودن
۸ آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
۹ دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن درویشان بحضرت
۱۰ شما نوشتن بیشمری است دیگر رقم نمودن آن خواجهٔ صفا کیشان با ایشان
۱۱ که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنبیه نمودن آن
۱۲ مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الأولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مریدے
۱۳ من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغنا است
۱۴ موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجهٔ عالیشان احوالات علیهٔ
خود را بدیدهٔ مکاشفهٔ ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانه
۱۵ از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیبتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شبه

۱۶ فی الفصل الثالث[1] دیگر آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
۱۷ اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بریشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده
۱ و خود چه بتحریر و چه بتقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند ازان جمله است
آنکه بعد از افاضهٔ پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیهٔ خود را بایشان همه مشایخ
طرق دیگر ایشانرا چون ورد احمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقرهٔ
۲ که از رسالهٔ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضے از اولیای رحم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت
هریک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میراندند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بندهٔ کمترین این است که هیچ گوشهٔ ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علیهٔ سریان و معیت
۳ و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و ازان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سنوات آموخت
۴ چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و ازان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
۵ مکتوبی بآن تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
۶ اشاره باین راز هم در فقرهٔ مذکورهٔ مبدا و معاد رفت و ازانجمله است

(۱) دیگر فرمودن آن خواجهٔ عالیشان در بارهٔ حضرت ایشان آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در حسن ایشان گم اند الخ کما مر فی فصل الثالث

آنکہ حضرت خاتمت علیہ الصلوۃ والتحیۃ ایشانرا مجتہد علم کلام ساختہ و بشارت
آن نواختہ اند چنانکہ خود بیان آن در مکتوبی کردہ اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی اللہ عنہ ارادۂ آن دارد کہ
آن مجتہدات کلامیۂ ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآوردہ شدہ
۷ رسالہ سازد انشاء اللہ تعالے سبحانہ ازان جملہ آنست کہ روزی ایشان در
حلقۂ مراقبہ بودہ اند و بانکسار و دید قصور اعمال نرفتہ کہ ندای در رسیدہ
کہ غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ و
باظہار آن امر فرمودہ اند چنانکہ آنحضرت قدس اللہ سرہ خود در فقرۂ از فقرات
۸ رسالۂ مبدا و معاد این معنی را رقم نمودہ اند از انجملہ است آنکہ بایشان
خطاب در رسیدہ کہ اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ و موجب این خطاب آن بودہ
کہ روزی بروح یکے از فرزندان متوفاے خود طعامی کردہ بودہ اند درین میان
ایشان را از غلبۂ انکسار بر زبان رفتہ کہ این صدقہ از ما چگونہ قبول افتد کہ او
سبحانہ در قبول صدقہ میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ درین گفت بودہ اند
۹ کہ ندا در رسیدہ اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ازان جملہ است آنکہ می فرمودند ہرگز من خود
یہ تہجد برنخاستم بلکہ ہمیشہ مرا باذان و اعلام و صدا و امثالہا در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکہ یکبار بی آنکہ صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم کہ بخود برخیزم در
بندگی و طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نہادم لحظہ نرفتہ بود کہ از ہر طرف آواز
۱۰ اذان و اعلام برخاست و از انجملہ است آنکہ ایشان را بمشیر گردانیدند بران کہ
۱۱ بر ہر جنازہ کہ تو حاضر شوی آن میت مغفور ست و ازان جملہ است آنکہ بر ہر مقبرہ
کہ ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملہم شدند بدانکہ عذاب را از اہل آن
برداشتند چنانکہ دو شاہد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

۱۲ ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی ترددی داشته اند
۱۳ بخصوصه صدق و حقیقت آنرا دانموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند سفر بعیت
۱۴ را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
۱۵ که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه
فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
نامتناهی بظهور رسیدند و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی قرار در آخرت
از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که آندم پای تو می مالید
۱۶ او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
معامله عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس
نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
جهان داشت ثبت نمودند و ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم
فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند و ازان جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند راقم این حروف گوید که آنروز
که بایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانهٔ آن ایشان طعامی
کردند وقصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما وعزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معاملهٔ عظمی اشارت از
سرور دین ودنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد ومارا
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش منست وکم حدیثی از و بیرون رفته بیا باهم در باب فضائل اهل بیت جستجو
کنیم درمیان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا وآن حدیث این است [1]
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا من بآن فاضل
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
وخاموش شدم من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم وچشم
بر مقولهٔ دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند وشکرانهٔ آن بر زبان آورده در حق این بنده
۱۸ التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بانوار وبرکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از آن جا بی بعلو مرتبهٔ ایشان خواهند
۱۹ برد واز انجمله است آنکه خناس ووسواس را به محض کرم از سینهٔ

(۱) محمد بن سعد کاتب واقدی توفی سنة ۲۳۰ هـ. [۸٤٥ م.] در جزء سابع از طبقات کبری بر صفحه ۱۲۰ روایت کرده عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال

بیکینهٔ ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز ضحی بودم که دیدم
بلاے عظمی ناگاه از سینهٔ من برون رفت ازان مرئی شد که آشیانه او با نیز از سینه
دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحی
عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این که از صدر تو برون شد خناس بود که
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشای آن همین خناس است که در صدر
آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق ۲۰
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز دید قصور اعمال
بر نبی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرائت
مصداق کریمه لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز نے آن درست
نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
ولنعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّینُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک ۲۱
هم از انجمله است
آن که ایشان را از غایة اتباع آن سرور و رسوخ علم و عمل بامام اعظم ابو حنیفهٔ
کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی باکبار تلامذهٔ هریک رضی الله تعالی
عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقهٔ ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
یک گونه فنای مخصوص روے داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامة ابو حنیفهٔ کوفی رضی
الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب خود گرد اگرد من
جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذهٔ امام مذکور چون ابراهیم نخعی[1]
رحمه الله نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هریک ازین ائمهٔ

(۱) ابراهیم نخعی استاد حماد توفی سنة ۹۵ هـ. [۷۱٤ م.] فی کوفة

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه مجسم از آن
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم تعین و بقا با مام شافعی و تلامذه و علماء مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد الحال خود را
بانوار فریقین متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت چنان مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام تمام برون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
تجاوز نموده دو حصه با مام ابو حنیفه مسلم ست و ثلث با مام شافعی رحمهما الله
۲۲ سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحمهم الله رسیده
۲۳ صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از ان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ما شده و خواهد شد تا قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نسا همه را
به نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بما دادند اگر خواهم
۲۴ همه را یک یک بیان نمایم از ان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی با ایشان نه گرویده و ایضاً
قبور متبرکه منوره بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز با ایشان
۲۵ نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و از ان جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ماتریدیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازهٔ جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفاء حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
اول سطور ست و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
۲۶ وهم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضاے مبرم را التماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرارے که متعلق بانقسام قضاے
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
۲۷ وهم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر نامد تهاستر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیب نمی یافت و تأویلاتی که بعضے علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تأویلات را از اسرارے
که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات[1] از الف لام میم الم
خواسته که به معنی درد است که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تأویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت و جدولی از آن دریای محیط بزمین استعداد این مسکین کشاده

(۱) عین القضاة همدانی توفی سنة ۵۳۳ هـ. [۱۱۳۹ م.]

گردانید دانست که علما را آنچنین را از تأویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که با خص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج
از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز و قبقهٔ محب و محبوب
و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد
کتاب متشابهات اند و امهات وسایل بیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را بآن
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تأویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس
جاهل است و از جهل خود بخیر و ضلال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم
نموده اند که علم تأویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
درین نشار برقع از جمال شان برایشان بکشایند اما امید است که نثار آخرت جم
غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتدی گردند این قدر بعلم می درآید که
درین نشار نیز بعض دیگر را ورای آن اقل روا است که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تأویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز ست
که تأویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما نداند که چه حاصل زیرا که متشابهات
کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این معنی
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زادهٔ جامع الاسرار والعلوم
خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسالت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزے در میان آرند که شیطان همواره پیرامون کاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شایان اظهار دیدم
و به بیان آن مأمور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بودند
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم ازان جمله است ۲۸
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبهٔ عالیه از نوادر است چنانکه در فقرهٔ مذکوره بیدار و
معاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران ۲۹
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وانموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطهٔ
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس معظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراهیمی اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

فرمودند

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در غایت أبهت ونورانیت حاضر اند وحضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام باادب
تمام بر پا ایستاده اند من وآن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این راوی گوید بعد از دید این واقعه
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند وفرمودند در آنچه گفته ایم تردد
گنجائے ندارد ودانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال ومشرب
واستعداد خود میدهند در قرون کثیره یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری[1] قدس سره بزرگے را
که قطب اولیاے زمانه خود بود ومعلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا به نیت تحقیق این أمر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد وفرستاده آن
بزرگ در أثناے تفتیش احوال شیخ از آن طالب فرموده که جهودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ وحیران بخدمت شیخ
خود باز گشته آنچه شنیده بود معروض داشته شیخ بنواجد برخاسته
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست ومعلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم جهودامت او را گویند واین کلام از آن بزرگ
مارا اشارت باتباع ولایت اوست وهم از آن جمله آنکه حضرت حق سبحانه ۳۰
ایشان را به محض کرم قدرتے عطا فرموده بوده وتصرفے بخشیده که یکی را

(۱) نجم الدین کبری احمد خوارزمی استشهد سنة ٦١٨ هـ. [١٢٢١ م.]

از ولایتی و شرفی که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
بمحمد و مزادهٔ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این ۳۱
غایة عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است ۳۲
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصاً بمرتبهٔ عظمی که بقلب
خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره
دوازدهم رسالهٔ مبدا و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفة
والاکمل شهوداً هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلباً للعوالم کلها والظهورات جمیعها وهو المتحقق بالولایة المحمدیة والمشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة والاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والآحاد وسائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی
بهدی حبیب الله وهذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة باحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی
لیس فوقه کمال ولا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم وبشری برکته الی مدة مدیدة وآجال متباعدة وهو الذی کلامه دواء
ونظره شفاء والحضرة المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه
الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم ازانجمله است ۳۳

والسلام

انکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زادهٔ عالی
مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
این نشار فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان
چنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هرچه در دنیا شهود گردد
نے شایبهٔ ظلمت نیست و این نشاء تاب آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
حضرت ایشان را از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از آلوش خوان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود
کمل تابعان او را از آن بوراثت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه
در بعضے مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودهٔ ایشان
آن بود که هرچند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست
مقید حبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشار محال چنانکه مولانا رومی
قدس الله سره العالی قریب احتضار میفرموده ؎ من شوم عریان ز خود او
از خیال ؛ تا خرامم در نهایات الوصال ؛ مگر آنکه فرمودی کسی را از کمل تابعان
انبیا علیهم السلام به طفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم از آن جمله است که
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت بیت المقدس
بهرهٔ فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعددة و از آن جمله است آنکه ایشان را
ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاق است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقرهٔ از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرؤیة را در آن اثبات

(۱) حضرت ایشان ملهم شدند

نموده رقم فرموده که این دولتِ عظمی ست که بعد از زمان اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن مستبعدی نماید
ومقبول اکثری نمیگردد اما اظهارِ نعمت عظمی می نماید کوته اندیشان قبول کنند
یا نه واین نسبت فرد را بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت
۳۶ وهم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق
الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
از جلد دوم بیان نموده اند وفرموده که ازین حق الیقین چه گوید واگر گوید که فهم
کند وچه دریابد این معارف از حیطهٔ ولایت خارج ست ارباب ولایت در
رنگ علما ظواهر در ادراک آن عاجزند ودر درک آن قاصر این علوم مقتبس از
مشکوة انوار نبوت اند علی اهلها الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف
۳۷ ثانی به تبعیت وو راثت تازه گشته اند واز انجمله است آنکه بر ایشان راهی را
که برون جذبه سلوک ست نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
نبوت تعبیر فرموده اند وبیان آن در مکتوب سی صد ویکم از جلد اول کرده اند
۳۸ وازان جمله است آنکه ایشان را بکمال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق
مقام رضاست وآن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند وآن
سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
۳۹ وهم ازان جمله است آنکه بر ایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغری وکبری
وعلیا که ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکه است منکشف گردانیدند وبه
کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات را
عالیات مبین ومشروح است وهم ازان جمله است آنکه بمحض لطف ایشان را
خزینهٔ رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد ویازدهم از دفترِ اول

۴۱ بتقریب سترهای دو چشمی[1] اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
۴۲ کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند ما بطوی سیر آنجماعه بجاست
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست و جماعه طواف
کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والله یختص
۴۳ برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی برآن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه دیگر اینست
الاولی مندرجة فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مضلحا
بین الفئتین و هی مرقومة فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانیة
وصوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مسطور من
قلمه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاها ذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة واذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی الله عنه
اشاره باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رقم نموده اند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

(۱) های دو چشمی حرف (ه) است

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی مغرفته التی نمقه بالقلم الاکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
هو اغراض مجتمعة والخامسة فی المغرفة التی متعلق باصله ان طینة بقیة
من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النحلة من بقیة طینة آدم علیه السلام
واز خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع ۴۴
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله مقبول مستمعان
نمایم به نهج بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف ترپے نبرد و نیز
ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء ۴۵
در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت ۴۶
آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ؛ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفه
ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار است اذعان و قبول از
خوانندگان و شنودگان درکار است ؎ راز چند بار از دان انباز نیست ؛
راز اندر گوش منکر راز نیست ؛ رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت باندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فصل سابق کہ دران علو مرتبہ وسمو منزلۂ آنحضرت بوضوح پیوستہ خردمند
منصف خواہد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
سنیہ واخلاص رضیہ وطاعات کثیرۂ علیہ چہ پایہ خواہد داشت مع ذلک
مجملی بجہت دستور العمل طلاب چہ مریدان بواسطہ وچہ بغیر واسطہ ایشان
بصحیفہ بیان مے آرد اگرچہ وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات
مخدوم زادہای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نمودہ اند اما اینجا بآئین
نازنین باز فواید فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ وتوفیقہ این کمترین از زبان
۱ مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود کہ فرمودند اگرچہ عمل وکار ما چہ
باشد ہرچہ بما عطا کردہ اند بمحض فضل وصرف کرم سید انم اما اگر مثلاً امر
بہانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین والآخرین صلی اللہ علیہ وسلم
خواہد بود کہ مدار کار خود را بران میدانم ہرچہ بما دادہ اند از راہ این اتباع
دادہ اند جزیاً وکلیاً وہرچہ ندادہ اند ازان ندادہ اند کہ از ما در اتباع اتم
نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد وبدین تقریب بر زبان مبارک راندند کہ
یک روز بسہو در درآمدن بخلا پای راست نہادم آنروز چندین احوال من
۲ بستہ شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشستہ بودم
وایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبۂ تقاضائے بول بسرعت
متوجہ متوضا شدند ہمچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہرچہ
تمام تر برآمدند بندہ را حیرت روے دادہ کہ باین سرعت درآمدن
وباین تعجیل برآمدن چہ بود بمجرد برآمدن از خلا ابریق آب طلبیدہ
ناخن ابہام یسار را شستہ باز بخلا درآمدند چون بعد از ساعتی
بیرون شد فرمودند کہ تقاضائے بول استیلا نمود بہ سرعت

بمتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
بر و بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و برعایهٔ ادب مطابق
ندیدم با وجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب ۳
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
که الله و تحب الوتر رعایة و تر از مستحبات ست مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشتهٔ اوست سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
عملی که دوست داشتهٔ حق عز و جل باشد بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایهٔ استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
قصد میکنیم که اول آب بر خدین رسد که تیامن نیز از مستحبات ست و نیز دیده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نحافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزها ست
فرمودند قضای احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها ۴
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عریش خود تکیه
کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عریش کاغذی
دیدم هرچند معلوم نبود که در و چیزی نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

کسی را بگویم که بردارد و آن قدر نشستن را هم بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش
مزیتی دارد بآن فرش که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پای خود در نور دیده کناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
۵ هان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی را
چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سلت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگ دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند دران ایام که سلطان وقت[1] حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در ساخته ایم
روزی مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

[1] سلیم جهانگیر

نام مبارک حضرت ایشان را بردہ عجب کہ چون ایشان بزرگی در شہر شما
باشد و شما بجاے دیگر مرید می شوید و نیز یکے از اُمراے وقت کہ در کار حضرت ۷
ایشان تردد ے داشت روزے از اقضی القضات وقت کہ ہمسایہ حضرت
ایشان بود در خلوتے پرسید کہ شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی کہ ہمسایہ شماست بگوئید فرمود کہ احوال باطنۂ این
طائفہ از دریافت ما ورا است اما این قدر میگوئیم کہ مشاہدۂ اطوار این بزرگوار
مارا باطوار اولیاے ماتقدم یقین دیگر بخشیدہ زیرا کہ چون ریاضات عجیبہ
وطاعات کثیرۂ محصل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت کہ شاید
محبان ایشان بہ مبالغہ نوشتہ باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکہ نویسندگان احوال جنگ داریم کہ ہنوز کم نوشتہ اند
الحق چنین بود کہ این عالم منصف بدیانت متصف فرمودہ جزاہ اللہ خیراً
این حقیر راقم از درویشی کہ خدمات آب وضو و مصلّے و ما یتعلق بامور العبادات
حوالہ بوی بود شنود کہ میگفت من در تمام روز ہمان ساعت قبلولۂ حضرت
ایشان و در شب ثلثۂ دوم فرصتی بکار خود می یابم و راے این دو وقت
مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست ہمچنین اصحاب خود را بکثرت
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی فرمودند کہ این دار دار عمل ست ۸
و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساختہ در کار
باشید و می فرمودند آنکہ برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیہ رضی اللہ ۹
عنہم قلت عمل فہمیدہ اند نہ آن چنان است کہ طریقۂ این بزرگان در اتباع نبوی
اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم با وجود محبوبیت و علو درجہ
از کثرت عبادت پاہای مبارک متورم گردیدہ بود غایۃ فی الباب چون طریقۂ خواجگان

ما در بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم
از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
با اتیان فرایض و واجبات و سنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع
ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصًا
باجذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال به تمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب بیشتر
تفقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبرهٔ فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عمل که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند نکردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم وحل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را و تا ممکن بودے حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز است و فتوی
برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لم
آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب و بیان

۱ صحیح
۲ جواز
۳ ایشان

آورده فرمودند شافعیه رحمهم الله بر آنند که جز بقرأت فاتحه نماز درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می خوانند و احادیث صحیحه نیز دلالت برین می نماید اما امام مالک و امام ابوحنیفه رضی الله عنهما فاتحهٔ امام را فاتحهٔ مأموم گفته مأموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی نمایند و جمهور فقهای حنفیه بر منند مگر بعضے روایات مرجوحه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون ما مهما امکن بر جمع مذاهب می کوشم درین صورت جمع را دران دیده ایم که خود امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود بالجمله عمل حضرت ایشان در صیف و شتاء و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالبا و گاه ثلث آخر شب برخاسته ادعیهٔ مسنونهٔ آنوقت را خوانده وضوے در کمال اسباغ و احتیاط می نمودند بران نبودند که دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو آنقدر احتیاط بظهور میرسد که فوق آن متصور نباشد استقبال قبله را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در هر وضوئے و وضو را بهر نماز لازم داشتند الا ما شاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب چیده ازان می افشاندند که احتمال تقاطر نمی ماند نه در عضو مغسول و نه در ید غاسله و سر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسالهٔ وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل بر احوط می نمودند و در غسل هر عضو کلمهٔ شهادت را ورد و در انیز بادعیهٔ ماثورهٔ دیگر که در کتب احادیث چون تکملهٔ مشکوة و بعضے کتب فقه و عوارف آمده میخواندند و بعد از اداے وضو گوشهٔ چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائے که آن وقت ماثور است خوانده متوجه تهجد می شدند و باطمانینت و حضور و جمعیت

تمام وطول قنوت تہجد ادا می نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الٰہی
جل شانہ در ادا آن عاجز و قاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد و ضحی
و وقت زوال تکرار قرارت سورہ یٰس می فرمودند چہ آنگاہی قرارت آن
سورہ ہشتاد مرتبہ می کشید و گاہے کم و گاہے زیادہ ازان عدد در اواخر
بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد
بخشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدو سہ ساعت ساعتے بر طبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین
بظہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند
و سنت بامداد را در خانہ ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد
از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ
مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرات چہار رکعت
بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات و ادعیہ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند
بعد ازان بحرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے
را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند
و بقرات قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را
طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نمودہ باسرار خاصہ سب می کشودند و باستماع آن سامعان را
از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطائے
نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او و استعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد کہ بر و فایض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
و مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانید و حکم آن دارد که کسے بخذف ریزهٔ چند
جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا دلاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمهٔ مقدس لا الٰه الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرهٔ می داشت
نسبت به دریای محیط این کلمهٔ طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت ست
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
بخشند و به بهشت فرستند گنجائے دارد و اگر برکات این کلمه را قسمت
کنند تمام عالم همه أبد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن ست
هرچند گویند عظ ـــــ ـــــ ـــــ

وظلمات بدع و فجور شمول یافتہ و درین ظلمات جز بنور چراغ سنت
راہ نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند کہ در کشف مے در آید کہ عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفتہ و نور سنت ہر جا در چون
کرم شب چراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بہ خموشی می گذشت و ہرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را ہیبت
ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت کہ زہرۂ انبساط نداشتند
و تمکین ایشان بہ مرتبہ بود کہ با وجود ورود این احوالات عظیمہ ہرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاہر نمی شد و خروشی و صیحہ بل آہ بلندے
بہ ظہور نمی رسید در مدت دو سال کہ بندہ حاضر خدمت بود سہ
چہار بار دیدہ شد کہ قطرات اشک بر چہرۂ ہمایون فرود آمد و سہ
چہار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در چشم و رخسار ایشان
سرخی و برندین شریفین عرق حرارتے مشاہدہ نمود روزے در اثنائے
بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند کہ درین
وقفہ خاموشی احوال شگرف و معاملۂ عظیم بہ ظہور رسید و در آن
وقت از چشمہای ایشان اثر غیبت و از بشرہ فے الجملہ رنگ
حمرت ظاہر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدید نہ چون صحوۂ
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نمودہ باز بحرم تشریف
مے بردند و بآن جماعہ طعام تناول نمودہ خود بنفس نفیس توجہ
فرمودہ بہ ہمہ فرزندان و درویشان یکیک از ہر چہ پختہ شدہ بود
میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
نمی بود امر میکردند کہ حصہ او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیۂ ماثورہ کہ در آن وقت

آمده میخواندند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در میان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وآله وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از اموری که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالیه کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابانیده و زانوے یمین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده نمی شد
که هر دو زانو را برداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قیلوله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اهمال متوجه وضو می شدند
و بسنت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نه کرده اند قرأت دران گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از ان چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر هم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بودی فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفته تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

دراول وقت بعد از خروج مثلین اُدامی کردند و چہار رکعت سنت پیش
از عصر را دیدہ نشد کہ ترک کردہ باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
با یاران بسکوت و مراقبہ می گذرانیدند و درین حلقہاے فجر و عصر
باطناً متوجہ احوال ستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم
نبودے دراول وقت اُدا نمودہ بعد از اداے فرض بہمان جلسہ دہ بار
سراً کلمۂ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ را کرام نمی نمودند و بعد از اُداے
دو رکعت سنت و چہار رکعت اَوّابین با اُدعیۂ ماثورہ کہ دران وقت
آمدہ مے پرداختند و اَوّابین را گاہ چہار رکعت و گاہ شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرأت دران سورۂ واقعہ مے بود و نماز خفتن را بعد
از زائل شدن بیاض افق کہ نزد امام اعظم شفق عبارت ازان ست
اُدا مے نمودند و چہار رکعت سنت پیش از فرض عشاء او کذلک
چہار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشاء را نیز اکثر می گذاردند
و قرأت در چہار رکعت سنت آخرین الم سجدہ و سورۂ تبارک و قل یا ایہا
الکافرون و قل ہو اللہ احد می بود و گاہ دران چہار رکعت چہار قل
مقرر میگشت و اگر دران چہار رکعت الم سجدہ و سورۂ الملک
نخواندہ بودند بعد از اُداے وتر این دو سورہ را مع سورۂ دخان میخواندند
و یاران را نیز بقرأت این سورہا دران وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیہ قل یا ایہا الکافرون و در
ثالثہ سورۂ اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم
میکردند و بعد از اُداے وتر گاہی دو رکعت نشستہ اُدا میفرمودند و در
رکعت اولی ازان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیہ قل یا میخواندند

ودر اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذاردند و می فرمودند فقهاء
دران قیل و قال بسیار ست و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادای وتر
چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبه اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانی که وتر را ادا
نماید پس هر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه وآله
الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاهی اول شب
ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود دران میداند که در امری
از امور تشبه بآن سرور نماید علیه وآله الصلوات والتسلیمات اگرچه آن
تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوته اندیشی هزار احیای
به نیم متابعت تحریم عشرهٔ آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کرده گفتم که غیر از متابعت نیت نه کنید که تبتل و انقطاع تام
چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
هزار تبتل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم ؎ آنرا که در

سرائے نگارست فارغ نست ؛ از باغ و بوستان و تماشائے لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا
وایضاً باین تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرورست
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور برنہجی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ وتعالی را بواسطۂ آن دوست
میدارم کہ رب محمدست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعۂ بصری[1] ست کہ گفت آن سرور را
در خواب کہ محبت حق سبحانہ وتعالی برنہجی استیلا یافتہ است کہ محبت شما
را جا نمانده است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفتہ است ومن در ابتدائے صحو سخن او در مرتبۂ صفات
ست وسخن من بعد از رجوع از مرتبۂ ذات زیرا کہ در مرتبۂ ذات تعالے
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوتہی
باجمل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند وبہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت ومعرفت در صفات ست
وبس محبت ذاتے کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم انتہے کلامہ الشریف وبعد از
ادائے صلوۃ عشا و ترزود بہ مضجع رفتہ می غنودند وبیش از اضطجاع
ادعیۂ ماثورہ را میخواندند و در سر آنکہ زود بعد از عشائے غنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

(۱) رابعہ عدویہ توفت سنۃ ۱۳۵ ھ۔ [۷۵۳ م۔] فی قدس

آیات و

اگر کسی بنشیند دور نیست که به سخنان رسمی هم بپردازد و آن دران وقت
نے کراهت نیست از عمر عبد العزیز رحمه الله تعالے منقولست که شبی
بعد از اداے صلوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها برآمده بود ناگاه هم
عسسان او او را نا شناخته گرفتند و بند کرده بخانه آوردند در روشنای صباح
چه بیند خلیفه است معذرت خواستند و عرض کردند که خلیفه چرا نگفتند
که من فلانم فرمود من صلوة عشا گذارده بودم و بعد از اداے آن سخن
دنیا مکروه است و درود نیز اکثر میخواندند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شب
دوشنبه روز دوشنبه در اخر یاران را شبهاے جمعه جمع کرده هزار بار
درود میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار
تمام میکردند چنان می نمود که بآن مامور شده بودند و رساله صلوات
ماثوره که زیاده از جزوے باشد یا رساله درودے که حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانے رضی الله عنه ترتیب داده اند میخواندند
و نماز جمعه به مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از اداے جمعه احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند مے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی مضمرات [1]
پست و در عشره ذی الحجه موے و ناخن نمی گرفتند جهة تشبه حاجیان
چنانچه مستحب ست اما انچه در روز عرفه به تشبه اهل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشره هر روز قرأت سوره والفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمهاے قرآن مکرر

(۱) مضمرات شرح مختصر قدوری است شارحه یوسف بن عمر توفی سنة ۸۳۲ هـ. [۱۴۲۹ م.]

میکردند میان هر تروبجه گاه به سکوت وگاه بدرود وگاه باد عیه که آمده
سرائے پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و مے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور ست وآن را
به مهمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسنونا سخن ست و فرمودند
که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس[1] سره دیده شد که ختم
احزاب چنین بوده ؎ فاتحه انعام و یونس گیر وطه ای همام ٭ عنکبوت
آنگه زمر پس واقعه دان والسلام ٭ و در وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوهٔ قرأت بر سامعان هویدا مے شد که اسرار قرآنی و برکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثنائے تلاوة
رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سبحانه
و حبیب او صلے الله علیه وآله وسلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
آن مخصوص بعلمائے راسخین بوده فرمودند گاهے بعضے آیات تا
خود را بجائے می برد که در فهم و وهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
خوف را بنوعے ادائے نمودند و از تعجب تعجب را و از استفهام
استفهام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعات موعوده میفرمودند
در سفرها دیده مے شد که در محفه نشسته بودند و دثارے بر روے
کشیده قرآن مے خواندند مے شمردم که گاه چهار سیپاره وگاه سه
وگاه کم دران محفه تلاوت مے نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمده
سجده مے کردند و سر آنکه دثار بر و مے کشیدند آن بود که نظر بر عورات
مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
یازده میرسانیدند و مے فرمودند که شرم مے آید که کسے در حال انفراد

(۱) یعقوب چرخی توفی سنة ۸۵۱ هـ. [۱۴۴۷ م.] در بخارا

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید و مے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چہ این رعایتہا ہمہ ذکر ست زیرا کہ یاد کرد اوست سبحانہ و توجہ باو و نیز میفرمودند
مردم ہوس ریاضتہا و مجاہدہا مے نمایند ہیچ ریاضت و مجاہدہ برائے
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازہاے فرض و واجب و سنن
آداے نماز بنوعے کہ فرمودہ اند بس مشکل ست ولہذا حق سبحانہ
مے فرماید انہا لکبیرۃ الا علی الخاشعین الآیۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیدہ مے شود کہ بہ رعایتہا و احتیاطہا مشغوف اند اما
در آداب نماز مساہلتہا مے نمایند و در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین کہ متعلق بمحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نمودہ اند
کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در رکعت نماز تحیۃ الوضو و تحیۃ مسجد را ترک
نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر بے
تکلف ادا میفرمودند و در آنکہ زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ بظہور
نیاید احتیاطہاے بلیغ بجا مے آوردند و بجز تراویح ہیچ نماز نفل را بجماعت
نمیگذاردند بل جماعت را در نماز نفل مکروہ میداشتند و جمعی کہ بہ روز عاشورہ
و شب براۃ و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنہا مے نمودند
و دران باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرۂ فقہیہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
بعضے متاخران این سلسلۂ عالیۂ نقشبندیہ تہجد را بجماعت ادا می نمایند
تعجبہا مے فرمودند کہ از اہل این سلسلۂ شریفہ کہ بنای طریقہشان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
شروع در کارہا مے نمودند و گاہ بہمان استفتاے قلب و دعاے

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم
داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در ان
تعداد مے نمودند واگر در اول مہمی بناگاہ استخارہ فراموش می شد
درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ می کردند
ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید
ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم برجواز آن آمدہ است اما چون نیک
تتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما
حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل وحرمت دائر شود ترک
آن اولی ست ونیز عمل حنفیہ بروایات اصل وظاہر الروایۃ است
وامام محمد اتیان آنرا در اصل ذکر نکردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر
جلد اول مکتوبے نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے
نوافل احتیاطاً واحتمال سنت ادا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از ادای
فرایض باروح گذشتگان برائے مہمات دین ودنیا چنانکہ مشہور
شدہ می خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از ادائے نماز
فجر وعصر دست برداشتہ دعا مے کردند اما در سہ نماز دیگر نمیکردند
وفاتحہ خلف امام ہے خواندند وآن را مستحسن ہے شمردند وخلف
ہر بر وفاجر نماز را جائز میداشتند وبر ہر بر وفاجر نماز میگذاردند و
عیادت مریضی مے نمودند وادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع
مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ
توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی از ان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت مے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
موتے میشدند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند
اواخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل
قبور را مستحسن نمیداشتند امّا استعانت از موتی تجویز مے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر انکہ در آن مجلس از منکرات مے بود بسماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودۂ مشرعہ
کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویز نمی کردند و حالے کہ سر موے مخالفت
شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نہ شریعت تابع احوال
کہ شریعت قطعے ست بوحی ثابت شدہ و احوال ظنے ست از
کشف و الہام ثابت گشتہ و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ بانکار و مخالفت
این شریعت باہرہ اقدام مے نمایند و حال آنکہ حضرت موسے
علے نبینا و علیہ الصلوات والسلام بآن مرتبۂ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
او راست اگر زندہ مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
این تہی دستان نے سر و برگ را چہ رسد و رأے علماے ماتریدیہ
را مقدم میداشتند بر رأے علماے اشعریہ میگزیدند و میفرمودند
کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

میدادند ولی عشرت را از ولی عزلت بہتر میدانستند وجمیع اصحاب را
از اعلےٰ تا ادنیٰ ہمہ را بر اولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند ومنازعات ومشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند واز اجتہاد ورائے میدانستند نہ از ہوا وہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعددہ
رقم نمودہ اند وطریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند واین طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقۂ اندراج النہایت فی البدایت ومیفرمودند
آنکہ اہل طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست ازان ست
کہ طریقۂ ایشان در متابعت سنت ورعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
ورخصتہا کہ بعضے متاخرین این طریقہ بر خلاف طریق حقۂ خواجہ
بزرگ وخواجہ علاؤالدین عطار وخواجہ محمد پارسا وخواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدند وشیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند ونیک یاد میکردند
ومے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم وحق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا خطاء کشفی ست از مؤاخذہ دور ست وصاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطائیکہ او در تقلید
روے آن کشف خطا مؤاخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

ح رضی اللہ عنہم اجمعین

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوے و بخارے و مشکوٰۃ و عوارف
و بزدوی و ہدایہ و مواقف نے سخن و نے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
اگرچہ در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقۂ صوفیہ مقدم
میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیہ نبودند و مے فرمودند کہ نحوست ایام بعد از ولادت آن
سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتائید این حدیث کہ الایام
ایام اللہ والعباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذاردند
و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ دران باب آمدہ میخواندند و ہمچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیۂ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثورہ را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
و آئینہ بظہور مے آوردند کہ ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزے کہ وظائف یومے و لیلے ایشان را جمع کردہ با اکثر آنہا تصریح
نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان مے آوردند و باندک ترک
اولے استغفار بسیار مے نمودند و اگر بلیہ مے رسید مے فرمودند کہ از
شآمت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینہ بساعر و جات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ باعث
کہ سلطان وقت[1] از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ باعث
افعال بد ما بود و این آیہ برخواندند ما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم
و باہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یاران را

[1] سلطان سلیم جہانگیر

بر این معنی دلالت مے نمودند و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
نابود می سازد که آتش هیزم را و منشار عجب آن ست که آن عمل و نظر
عامل فریت می در آید باید که قبائح خفیه خود را در نظر آرد و حسنات را متهم
دارد بل از ایشان حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید
قصور اعمال بر نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل
و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشارت بجال
خود مے نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند[1] یکے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمه مرسل داشتند

الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفے صحیفه شریفه که ارسال داشته
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس مے شد که انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی در تے می رسند کار
از حضیض باوج می برند سالها به تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال بتربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش ست
چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار رند و ایلام را زیاده از انعام

(۱) غوالیار (Gwalior) مدینة فی الهند الوسطی کانت عاصمة الهند علی ایام اسلام شاه الذی توفی فیها (۱۵۵۳/۹۶۱) شهیرة قلعها و بتربة محمد غوث و مدفن اکابر.

(۲) مکتوب ششم از دفتر سیوم

تصور نمایند زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت
و حال و در اروقت و حال سابق ست شتان ما بینہما انتہی و ایضاً
ازین قلعہ دران ایام این رقیمۂ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نمودہ بودند الحمد للہ و سلام علے عباد الذین
اصطفے مخفی نماند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
بصورت جلال و غضب او تعالے تجلی فرمودہ بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگنائے ایمان شہودے بالکلیہ نرستم و از بس کوچہائے
ظلال و خیال و مثال تمام نبرآمدم و در شاہراہ ایمان بغیب مطلق
العنان بتحیر نمودم و از حضور بغیبت و از عین بہ علم و از شہود باستدلال
بروجہ کمال نہ پیوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر ندوق
کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتہائے خوشگوار نے ننگے نے ناموسے
و مرباہائے مزہ دار خواری و رسوائے را نچشیدم و از جمال طعن
و ملامت خلق حظ نہ گرفتم و از حسن بلا و جفائے مردم محظوظ نشدم
و کاملیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
نکردم و رشتہائے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگسستم و
حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلۃ استغنائے حضرت حق سبحانہ را کہ
محفوف بسرادقات عظمت و کبریائے ست مشاہدہ نہ نمودم و خود را
بندۂ خوار و زار و ذلیل و نے ہنر و نے اقتدار و با کمال احتیاج
و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارۃ بالسوء

إلا ما رحم ربی إن ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل و تواتر فیوض و ارادات الٰہی
جل سلطانہ و توالی عطیات و انعامات نامتناہی او سبحانہ درین محنت
گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ امید بیاس
رسد و رشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء و کرمنی
فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالۃ العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
والضراء و جعلنی من متابعی الأنبیاء و من مقتفی آثار الأولیاء و من محبی
العلماء و الصلحاء صلوات اللہ سبحانہ و تسلیماتہ علی الأنبیاء اولاً و علی
مصدقیہم ثانیاً **فصل ہفتم** در بیان مدحت علو معارف ایشان
و سر ظہور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموعۂ ناظر
عارف و خواندہ و شنوندۂ منصف و ہر کہ از میگدۂ احوال علیای
کمل عرفا جرعہ کشیدہ و از خوان سخنان والاے محققین اولیا و علما
چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفۂ حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجۂ اسرار شریعت و حقیقت ست
بمطالعہ خواہد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت
لسانہ ناچار بعلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال راہی خواہد برد
زدرِ او نہ دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عالی کہ نہ از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم را
بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علوم و نکات رودادۂ خود را
بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی و علو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
بالہام ربانی و کشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل روزگار

تصنیف رفتہ وہمین تالیف ماندہ بود الا بندرت کہ بعضے مؤلفان در تالیف
خویش از زادۂ علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
کہ درین جزو زمان تصنیف متبرک بسیار رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار تست
کہ ہر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت
بیشتر بش مکشوفات و ملہمات خاصۂ این بزرگ دین ست وہمہ عالی
و نازنین و بر وفق شرع متین جزاہ اللہ عن الطالبین خیر الجزا انتہی کلام

ہذا العالم رحمہ اللہ تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراہ دیگرے از فضلا کہ
بصحبت بسیار شرفا و علما رسیدہ بود و سالہا سخنان این طائفۂ عالیہ دیدہ
و شنیدہ چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
استماع نمود گفت حق این ست کہ فطرت و مزاج اہل این زمانہ شایان
ادراک دقایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
بودی تا پایۂ کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب
باستشہاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اہل وقت با سخنان ایشان چون قصۂ
آن گروہ کوتہ اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیدہ شد لا آن
قصہ چگونہ بودہ گفت دانایی در مجلس پادشاہی گفت جانوری دیدم کہ اخگر
برافروختہ رامی خورد اہل مجلس کہ ہرگز آن را ندیدہ بودند و بعقل ایشان آن واقعہ
گنجای نبود از ہر طرف بآن دانا در پیچیدند و بر جہالت و بلاہت او اتفاق نمودند
چون بیچارہ دید کہ ہر چند دران باب مبالغہ می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت
او می افزاید ناچار بکوہستانی کہ آن جانور یعنی قسمی از کبک کہ آتش خوار ست آنجا
بود در شد و یکی را از آنہا بدام آورد و پس از مدتی بمجلس این جماعہ حاضر گشت
و گفت اینک آن مرغ این ست ہمگی جمع شدند و اخگرہای برافروختہ پیش آن

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز مؤید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
قدس الله سره العالی به سلطان سنجر[1] رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست
که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اغلاق و غموض معافی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
بینی چند رقم زده که این سه بیت از آن ست ؎ مهین فرزند فاروق ست و نیز
چون آب ؛ کنون نطق از زبان او کند رب ؛ ز هر یک نقطه اش چون نافه
شمیم وصل جانان میزند سر ؛ ولی آن کز برودت در زکام ست ؛ چه داند نافه اش
گرد مشام ست ؛ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیده ام بنده
مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم

(۱) سلطان ششم سلجوقی سنجر ابن ملکشاه بن آلپ آرسلان توفی سنة ۵۵۲ هـ. [۱۱۵۷ م.] در مرو

وبمن گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینهٔ دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلے
نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا و علماء نیک نهاد هر قرے
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعهٔ رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدة گردیدند و بعضے بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضلے معمر مردم دیدهٔ مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان ما قدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را دریافته اوصاف علیه شنیده بود و ندکره
بر نگاشته در احوال جمعی که ملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور داشته
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبهٔ قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان به بلخ و ماوراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایه فرود دارد
اگرچه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سه آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ورنه بس عالی است پیش خاک تود علماء آن دیار معارف
الاخیار از مطالعهٔ آن کلام دُرّ بار زبان به ثنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوهٔ حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد که بتاریکی درون آب حیات ست یکی از صلحاء دران ایام از قبة الاسلام
بلخ صان الله عزة اقبال ساکنها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاه و دانای حکمت صوری

ظهور رسید

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخی رحمہما اللہ وجہ از علما مثل مولانائے
ربانی حسن قباد بانی و اقضی القضات مولانائے قاضی تولک سلمہ اللہ مصحوب آن
درویش امانات دعوات نیاز مندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بودند
در اجمیر آن درویش بشرف دسبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
ذوالبرکات را باوفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص
مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجائی کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و مسافت بعیدہ مانع نبودے
بملازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت مے بودیم و از انوار احوال بلند
مالاعین رارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان
التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
این محبان بظاہر مہجور بمعنے در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش
گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن و چنان کرد وقت
رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزۂ آنجا معارف بلند ایشانرا
شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائے
کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرۂ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون
بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف از ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند
خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
مذکور نویسند کہ اعزۂ آنجا بارمغانی آن از من ممنون گردند و من ببرکت آن مرفوہ
از آفات راہ مصون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرم

برداشتہ مکتوب بخدمت میر مومن رحمہ اللہ برنگاشتند و بدیگر اعزہ مذکور
دران رقیمہ شمہ دعا نوشتند و آن این ست الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشایخ ما و الہم شکر اللہ
تعالے سعیہم بر ذمہ ما و اپس ماندگان و دور افتادگان بلکہ بر کافہ اہل اسلام
ہندوستان نہ آنقدر ست کہ در ضمن تقریر و تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نمودہ ام و صحت عمل بموجب مذہب علما حنفیہ
رضی اللہ تعالے عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقہ
علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مقاص
بالجملہ اگر ظاہر است اصلاح از آنجا یافتہ است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نمودہ ؎ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بہار کہ اگر خار و گر گل ہمہ پرورده
تست ؛ حرسہا اللہ سبحانہ و ابالیہا عن الآفات و البلیات بحرمۃ سید
السادات علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانے کہ
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلے می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجایے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افادت
و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالے نسبت باین حقیر اظہار می نمایند کہ عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بتو حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
ترا کہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
باعث ازدیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلپذیر

وچون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فراموش ایشان داد وچون نقل بعض سوانح
این فقیر را اخوی خواجه محمد هاشم گشتی که از دوستان مستمند ست
مصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود وحرفی
از مقولهٔ علوم ومعارف این طائفهٔ علیه درین رقیمه مندرج نساخت واز
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر وفاتحهٔ سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانهٔ این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت وبخابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامة الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضی تولک ادام الله تعالے برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیرزادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریبه وبعیده را در حق ایشان
ومضافات ایشان بیک بزنگار موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدا فیاض بر باطن معدن الیامن حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان نمے آوردند
چه بحرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخیار چنانکه در مکتوبے که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات این ست از الغامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه سان شکر آن نماید علوم ومعارفے

[1] مکتوب دو صد وشصت وهفتم در جلد اول است

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در قید کتابت مے آید
وبسمع اہل دنا اہل میرسد اما اسرار و دقایقے کہ آن متمیز ست شمہ ازان
بظہور نے تواند آورد بلکہ برمز و اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نے تواند کرد
فرزندے اعزے کہ مجموعۂ معارف فقیر ست و نسخۂ مقامات سلوک و نیز رمزے
ازین اسرار دقیقہ با او در میان نے آرد و بہ شیخ تمام در استتار آن میکوشد
با آنکہ میداند کہ فرزندے از محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ اما
چہ کند کہ دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبہا را می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نہ ازان
قبیل اند کہ در بیان نیایند بلکہ در میان نمی آرند ؎ فریاد حافظ اینہمہ آخر بہرزہ
نیست ؎ ہم قصۂ غریب و حدیثِ عجیب ہست ؎ این دولت کہ ما در استتار
آن میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات
وملائکۂ ملاء اعلی علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام ہر کرا باین دولت مشرف سازند
ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار ست کہ فہم ہر کس بآن
نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم انتہی
کلام المقدس قدس اللہ سرہ الاقدس بعضے ازین اسرار کہ برمز و ایما ہم
ازان در میان نے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابہات
آیات فرقانے بود چنانکہ در فصل پنجم ایمائے برآن رفت قسم دوم آن بود
کہ بمحرمان خاص و ہمنشینان زاویۂ اختصاص در خلوات در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب بر ابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازهٔ خانه را که در وبیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبهٔ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درماندهٔ بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوهٔ که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز در ارالوراء
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه بردیدیا نه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرم
در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوهٔ که دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان بمحرمان در میان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشے آنرا بشیوهٔ که هر کس
شنے بر درقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر او واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افادهٔ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست وہر معرفتے ازان شفا بخش دلہاے
رنجوران ومقرب دوران ومہجوران نقل آنہا نقشی ہر محفل آوازۂ شان او ورفع
گوش ہر دل ہر فقرہ ازان خاتم اسرار فقر را نگینہ وہر فصلے ازان جواہر اسرار
وصل را خزینۂ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن
کلمات بوستان از ہر کامہا از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان ہمدوش
دلہا از صفاے آن اسرار بانوار لایزال ہم آغوش جامع اسرار دین وانوار
یقین مظہر رموز مخفیۂ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیہ وفقہیہ حاوی دقائق معارف تشبیہیہ وتنزیہیہ ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال واقوال متاخرین علما وعرفا
قدس اللہ سر قائلہا این علو مقال کہ از زبان خامۂ عنبرین بظہور میرسید
چون ہمین اسرار وغیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
صورت دیگر میگرفت گویا آن کہ بزبان قلم بیان می نمودند قال بود واینکہ بقلم
زبان می فرمودند حال وآن بیان معرفت بود واین القای نسبت و
اعطاے نعمت یعنی در پردۂ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند کہ سامعان را سکر
وحضوری فرو میگرفت کہ تجریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
چنان بودے کہ مستی از میخانہ بیرون آید مخدوم زادہا ودیگر محرمان
ہمیشہ آرزومند آن مے بودند کہ آن کدام روز فرخندہ فرجام باشد کہ آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ؎ از دل نرود لذت
حرف لب او ہ در لیست کہ از گوش برون نتوان کرد ہ شیوۂ آن نازنین
آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود کہ تا بمأخذ ومنشأ این علوم
متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت وکشف ایشان جمال آن معانی

جلوہ گر نمی گشت بجز دقوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
تحققاً وحالاً معلوم ما نگشتہ بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بندہ بضرورتے روزے از معرفت خاتمۂ مکتوبے از دفتر ثانی کہ در اسرار
غضہ نگارش فرمودہ اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند کہ مدتہاست کہ
ازین معاملہ بجای دیگر افتادہ اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکہ علم
ومعرفت نبود باین شیوہ حرف کردن خوش نمی آید وآئین ما نیست لیکن چون
الحاح بندہ را دران مشاہدہ نمودند روزی کہ بر عرایش خود تکیہ زدہ بودند دثار
مبارک را بر روکشیدہ مدتی فرو رفتند آنگاہ سر برآوردہ تبسم نمودہ باین حقیر
فرمودند کہ چون نگرانی ترا بحل آن معرفت بسیار دیدہ شد وبعذر از سر وا
نشدے لاجرم ہمین لحظہ متوجہ آن مقام کہ معرفت سوال تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنایے وحدت دیگر یافتہ بود آن معاملہ بانبساط
ووسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بتحریر آید بچندین درجہ بیشتر وبہتر از پیشتر
صورت بندد ومجملاً آنچہ بحل آن شبہہ تعلق داشت وموجب تشفی سایل میشد
فرمودند وبتفصیل آن لب نکشودند روزے در بلدۂ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار ست وآشنای مقال این طائفۂ علیہ از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علے نبینا وعلیہما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفتہ
فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافے درمیان
آریم وبتفصیل برنگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نمودہ فرمودند کہ بکرات یاران ومحبان سر اینمعنی را از ما سوال

کردہ بودند لیکن چون مکشوف نگردیدہ بود جز خاموشے جوابے نداشت
چنانکہ شیوۂ ماست از روے مہارت علم وعرفان بحل آن پرداختن
لائق نہ اکنون کہ این جوان پرسید وتوجہ بان منصرف گشت درے از
کشف این سر بر روے بصیرت کشودند وبشیوۂ خاص جلوہ ازان راز
وانمودند بدان ماند کہ کشف اینمعنی بتفصیل بظہور رسد دوات وقلم وکاغذ
حاضر میداشتہ باش فردائے آن روز دوات وقلم طلبیدہ فرمودند
کہ امشب بعد از ادائے تہجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
اللہ سبحانہ از دل بزبان واز زبان بقلم واز قلم بہ کاغذے آید پس بہ تحریر
پرداختند وصحیفہ را بوستان رنگین ساختند چنانکہ بر نظارگیان آن
ہویداست چون آن صحیفۂ جواب را بسائل سپردند یکے از مخلصان باین
حقیر گفت کہ درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشتہ ونیز خاصہ از خصائص علیۂ
حضرت ایشان بر مزوایا وران مندرج شدہ شیخ سائل بصحبت امرا وخوانین
آمد شدی دارد مبادا کہ این مکتوب عظیم را بسمع آن گروہ باطن سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل وقال آنجماعہ گردد بندہ این مقولہ را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت کہ دوستان را افشائے
آن در ہراس انداختہ کدام ست کہ مرا بخاطر نیست کہ اینچنین رازے را
درین مکتوب رقم نمودہ باشم بندہ معروض داشت کہ قصۂ بقیۃ النخل ست
تبسم نمودہ فرمودند کہ آن اینجا مذکور شدہ است ومراقب شدند بعد
ازان سر بر آوردہ این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچۂ خندان کہ سپردے بمنش ؛ ہے سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ؛ بالجملہ بآن ماجرا توجہ ننمودند وتکیہ بر حفظ الٰہی فرمودند

تا آنکہ آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از آنچہ یاران رسیدہ بودند
بظہور نرسید و این از جملہ خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی کہ باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصاً کلامے کہ ظاہرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بہانہ طلبان دنے اُدبان آن کلام را دست آویز تکاسل و تساہل
ساختہ بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّامی فرمودند و اگر تاویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجہ حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقولہ
کہ دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند کہ این کلام او از غلبۂ سکر سر زدہ یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفتہ و آن چون خطاے اجتہادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرمودۂ مجتہدین و محققین رفتن ناشایستہ و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفتہ از راہ جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلے علیہ و آلہ وسلم بر دو منع آن توجہ مے نمودند و
رقم مے فرمودند ازین جملہ است آنچہ بتقریب سیرے کہ در اے النفس
و آفاق معلوم شریف گشتہ نوشتہ اند ہم ازین جملہ است آنکہ
در بیان آن کلام سید الطائفہ نوشتہ اند کہ فرمودہ چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
کہ از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
کہ بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فور شرع را نیز سکرے ست قوے کہ اقتضاے آن

خلاف آنرا بر نتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند که ستجدنی ان شاء الله صابراً لیکن بمجرد مشاهدهٔ امرے که آن را بظاهر شرع موافق نیافتند عنان بمصابرت از دست داده بسان پیچیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت هذا فراق بینی و بینک و نیز حضرت ایشان فرمودند که هر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم و از خوشه چینان خرمن دولت ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جل شانه و عز سلطانه فوق حقوق دیگران ست خصوصاً که سخن بذات و صفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیه او مربوط بود و ایضاً چون فلق صبح مکشوف و مشهود هم شده باشد آنوقت اگر آنچه موافق تقدیس او سبحانه ملهم و متیقن شده درمیان نیاید ملاحظهٔ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت باشد که ستر القا و انکشاف آن معرفت همین ست و ازین باب هم درهمان مکتوب که سخن از وراے سیر انفسے و آفاقے کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در مسئلهٔ و معاملهٔ از مسائل و معاملات این طائفهٔ علیه که آن را نزد علماے قشر بظاهر شرع موافقتے نبود و حضرت ایشان را تاویلات قوے علماً و حالاً دران عطا فرموده بودند مهما امکن در اثبات آن معامله و مسئلهٔ مختصهٔ صوفیه بدلائل عقلیه و نقلیه و ذوقیه مے کوشیدند و در مدحت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند و تقریرات ارجمند درمیان مے آوردند مثل مسئلهٔ وحدت وجود که در دفاتر مکتوبات شریفه بچه تحقیقات والا و تدقیقات زیبا که بیان آن فرموده اند

وآن را بر طبق شریعت غرا اثبات نموده مانا که یکے از علماء ظاهر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد در آن
موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد کجا بگرد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و براے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انتهے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتهٔ محبت با آنجناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حبی بمطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بطلال ست وارسته باصل
الاصل مے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود ها میرسند و اتصال بیچونے پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بل جاے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب واصل نشود انتهی و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتہدین اند نہ آنکہ درین امور بر خلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الہام این طائفۂ علیہ مفید بسیار اسرار
خفیہ و ماذونات و مرضیات علیہ است اما نہ مثبت حل و حرمت شرعیہ
کما توہم بعض الجاہلین کہ رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ
کتاب و سنت ست و قیاس مجتہدان و اجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چہار ادلہ ہیچ دلیلے مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نہ نماید و
ارباب ولایتِ خاصہ با عامۂ مومنان در تقلید مجتہدان برابرند کشوف و الہامات
ایشان را قربت نمی بخشد و از ربقۂ تقلید نمی برآرد ذوالنون و بسطامے
و جنید و شبلی رحمہم اللہ با زید و عمرو دیگر و خالد کہ از عوام مومنان اند در تقلید
مجتہدان در احکام اجتہادیہ متساوے اند آرے مزیت این بزرگواران
از راہ دیگر ست اصحاب کشوف و مشاہدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظہورات ہم ایشانند کہ بواسطۂ استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند و اگر میزنید برای او میزنید و بندبان ایشان
مطلوب را بواسطۂ غلبۂ محبت در مرآت ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہدہ مینمایند
و ہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمای و صفاتی آدمی یابند از منتہیان ایشان
چہ نشان دہد کہ بے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے ست از قدم
ثانی ایشان چہ وا نماید کہ برون آفاق و انفس ست الہام ایشان راست
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رائے و اجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضۂ علوم لدنے روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الأنبیاء الصلوات والسلام ظاہرا این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملۂ منتہی دیگر ست کما یشہد بہ الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانے
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف مینمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلے بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند ہر چند آن معارف ثمرات اوست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
و تا زمانے کہ درخت بر پاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را دران شرکت ست کل حقیقۃ

ردۃ الشریعۃ فہو زندقہ والحاد پس رواست کہ خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند بسا ست کہ در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے لوم را بہ از یقظہ فہمند احکام شرعیہ باوقات موقتہ
واحکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط بہ اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
مینمایند وگاہے مرتکب امور مباحہ میگردند واین بزرگواران چون کار را
بامر واذن مولے جل سلطانہ مے کنند ہمہ از فرائض ادامی یابد مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت عنائے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را دران
اخبار شرکت نمیدہند این معنے منافی وراثت ست ونفے ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند از
احکام شرعیہ مربوطہ بہ ادلہ اربعہ است کہ الہام را دران گنجایش نیست
اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار ست کہ اصل خامس درانجا
الہام ست بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپا ست پس دیگران را این بزرگواران

چہ نسبت بود بسیار ست کہ دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان بہ از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند و این را
بیکار می شمارند سوال چون دین بہ کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالہام چہ احتیاج بود و چہ نقصان ماندہ کہ بالہام کامل گردد جواب
الہام مظہر کمالات خفیۂ دین ست نہ مثبت کمالات زائدہ در دین چنانچہ
اجتہاد مظہر احکام ست الہام مظہر دقائق و اسرار ست کہ فہم اکثر مردم
از ان کوتاہ است ہر چند در اجتہاد و الہام فرق واضح ست کہ آن
مستند برائے ست و این مستند بخالق رائے جل سلطانہ پس در الہام
یکقسم اصالت پیدا شد کہ در اجتہاد نیست الہام شبیہ اعلام نبی ست
کہ مأخذ سنت ست چنانچہ بالا گذشت اگرچہ الہام ظنے است و آن اعلام
قطعے ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علے من اتبع الہدے انتہے کلامہ فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
فقرات رائقہ و این مقدمات سابقہ و لاحقہ آنست کہ حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند رحمہم اللہ سبحانہ و اگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کردہ اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشفے
و مشاہدتے بودہ بالجملہ اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد
کہ حضرت ایشان را میرسد کہ از روے اجتہادات کشفیہ و الہامات
لدنیہ در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند وازان هیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
محل مشائخ بظهور پیوسته وهیچ از روے انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاؤالدوله سمنانی در مسئله از مسائل بشیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه بینی که هم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته ودر مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده اینچنین ست
احوال مجتهدین میان همدیگر ونیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجهٔ اجتهاد اولے
متابعت رأے خود ست ومرضیٔ استادش نیز دران ست وتلامذه باوجود
کمال أدب در حقیقت مسئله با ساتذه مباحثات ومناظرات نموده اند
وآن محمود بوده امام ابو یوسف دریک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده ودر بسیار مسائل وے وامثال او بر خلاف رأے استاد خود
فتوے داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبهٔ اکمال وارشاد وعرفان نیز
این صورت دارد واما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
وبعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد امروز در علم ظاهر وباطن یگانهٔ زمانه ایشانند چه بود که شرحے
بنگارند چون الحاح اعزه از حد شد بنده را بقرأت عوارف أمر نموده
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربی در غایت بلاغت
معنے وفصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محلی از محال اذکار بتقریب علو سخن وتدقیقات آن
ناگاه شیوهٔ ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکه من کهترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برگے
که مرد فاضل ست واز ارباب حال واز مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بشتاب در بخش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و نا
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بدعت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنایا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راہ خموشے پیمودہ سیفر مودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید درگاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیۂ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل از سر وانے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتۂ حظوظ آنایند و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این عذابہاے دنیوے کہ می بینند و از آن خود را بصد حیلہ
بکنار میکشند و بکترین آلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات و حظوظ در بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و ابقی
خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہر چہ
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعے فرمایند و از چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت ترست و سرمدے بپرہیزند و از ہر چہ باعث وصول

بآن بود بگریزند خواہ بحقیقت آن بود بود یا نمودنے بود وکذلک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آوردہ التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند وگاہ بودے کہ مأمور بجواب او نمی شدند واگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمۂ چند
بخامہ مشکین شمامہ میدادند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ باوجود کثرت
خاموشی واستغراق آن حضرت این بودہ وابتدائے توجہ شریف ایشان
بہ تحریر اسرار عالیشان امر واشارۂ حضرت پیر بزرگوار ایشان بودہ ایضاً
امرار واح طیبۂ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واحبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکہ در
عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نمودہ اند
آنجا کہ رقم فرمودہ اند ہو در کشف ہریک از مقدمۂ مذکورہ بمقتضائے
وقت مسودہ کردہ شد بعضے متممات ومکملات آن علوم مسطورہ نیز
مخطور شدہ بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حامل عرضہ داشت راہی شد
انشاء اللہ تبارک وتعالے متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالۂ دیگر
بہ بیاض رسیدہ بود فرستادۂ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران میسر شد
کہ التماس نمودند کہ نصائح بہ نویس کہ در طریق نافع بود وبمقتضای آن زندگانی
کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
کہ حضرت رسالت خاتمت علیہ السلام والصلوۃ والتحیۃ با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند وہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند واز کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند وبمشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی وممتازند وعزیز الوجود در بروی
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه لطولها ودر همان مجلس
باشاعت این واقعه را امر فرمودند ع باکریمان کار با دشوار نیست انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبهٔ فراوان داده بودند چنانکه
سابقاً اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار ومعارف از دست سبحانه
که بزبان این بندهٔ برگزیدهٔ خود اظهار نموده ع زبانی زما بود وگوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچهٔ دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده ومجملش اینست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول ومرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
وتقریر تو آمده همه مقبول ومرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که اینهمه
که نوشته بلکه هرچه در گفتگوی تو آمده است همه مقبول ومرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم وبیان ماست ودران وقت آن علوم ومعارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند وهمه را دران حکم داخل یافته اند آنگاه
بتحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند وایضاً حضرت در خاتمه مکتوب
دوصد وسی وچهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصهٔ عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسوده یافته است امیدست که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل بر نفی آنکه

چون درصدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
گشت دید کہ ملائکہ کرام علے نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام از نواحی آنمقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند کہ درحوالے آن مکان بگردد و چون
اظہار نعم جلیلہ از اعاظم محامد ست باظہار نعم عظمے جرأت نمودہ آمد رجا
کہ از مظنہ عجب مبرا باشد چگونہ عجب را گنجایش باشد کہ بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین ست و کمالات منسوب بما و
و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصہ کہ ذکر یافتہ یکی فرمودن
سید الانام علیہ الصلوۃ والسلام ایشان را مجتہد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را کہ آمدہ ام کہ ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصہ ایست عجب کہ بندہ آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنودہ کہ او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نمودہ کہ روزے فرمودہ اند بر ما چنان ظاہر
گردانیدند کہ مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مہدئے آخر الزمان علیہ الرحمہ
والتحیۃ والرضوان خواہد درآمد مقبول حضرت او خواہد شد۔ این تکثیر تحریر
از انست ؎ بر نوحۂ شب و روز ازان مے پیچیم ٭ تا بو کہ یکے نالہ بگوشش
تو رسد ٭ و اگر آن قصہ را داخل آن خصایص حضرت ایشان کہ در فصل پنجم
ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکہ
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند مقصود
ازین گفتگو اظہار نعمت حق ست سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت
نہ تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل بر آنکس حرام ست کہ خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولے چون شه مرا بر داشت
از خاک ؛ سر دگر بگذرانم سر ز افلاک ؛ اگر بر رویدا از تن صد زبانم ؛ چو سوسن
شکر لطفش کے توانم ؛ و نیز رقم فرموده اند که طائفهٔ از ارباب توحید اند که
استهلاک و اضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و هست ایشان
آنست که در شهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاهر نشود رجوع آثار را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند که اشتهی عدماً لا اعود ابداً عدمی میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق ست همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی[1] میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید ست
که گناهان او را بخشند وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانه از
کمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازهٔ استعداد او بامورے
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود نے الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساخته
و گروهے را به بعضے امور مباحه مشغول داشته عبد الرحیم اصطخری
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتهے کلامه العزیز بر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علو فوت و غموض
و دقت پایه دیگر ست و از نازکے سرمایهٔ دیگر روزے این حقیر

(۱) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] در هرات

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهرے از منقول
و معقول مہارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفۂ علیہ خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ اطلاع فراوان نباشد
قدر علو معارف ما و نازگیہاے آنرا در نیابد ؎ در نیابد حال پختہ
ہیچ خام ؛ پس سخن کوتاہ باید والسلام ؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان یکے فقرات عالیات مبدء و معاد ست و فقرات شریفۂ
معارف لدنیہ و رسالۂ جذب و سلوک و رسالۂ مکاشفات غیبیہ و رسالۂ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ و رسالۂ تہلیلیہ و رسالۂ
رد شیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بیست عریضہ و دو صد و نود و سہ
مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گردد از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بر دل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بناگاہ بعنایت اللہ رقیمۂ شیمہ نامزد این احقر
گردد آن رقیمہ خاتمۂ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این درگاہم چہ دولتے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نامہ
باین غلام مہجور متردد بے برہان پور مرسل دارند چون بر نگاشتہ اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ بر طبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشتہ ختم نمایند حصل مرادی
بکرامت چون بندہ تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفۃ یافتہ بود فرمودند
کہ نامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نہ مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور
قرآنے بعد از تمامے جلد ثالث و مہجورے بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ
قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر و الصلوۃ و السلام علیہ
و علے آلہ و اصحابہ و اجتبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرۂ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
و جدید ست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقرۂ اولے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرہاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزۂ قرآنے
از سائر معجزات اقوے و ابقے آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت تمامہا
موافق علوم شرعیہ و سر موے مخالفت سنت را در آن گنجایے
نہ این خصوصیت علامۂ صحت علوم ست حضرت خواجۂ ما قدس اللہ سرہ
الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجۃ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقرۂ ثانیہ در آخر
معارف عالیۂ مکتوب بیان طریق برنگاشتہ اند کہ این ست بیان طریقے
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک یثرب و بطحا ست کشتند و بآب
فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرتبے ساختند چون
آن کشت بکار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق
فقرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد للہ سبحانہ حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را از آن اینجا در ضمن ہفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کے میسر آید ب ا فرخندہ بشی
مکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان
نہان ست و ستیر ٭ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ لیک عشق عاشقان
تن زہ کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربہ کند ٭ بر زبان آوردہ اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

زیرا کہ متعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نے آنکہ صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردتا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و بمحبت معشوق بعاشقی نسبت جدید آرد
چنانکہ در اواخر از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشۂ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بعاشق ست ہیچ یک ازینہا ملحوظ نیست
آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آرامے و تلوین ناگزیر ست از انست
کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فربہے معشوق آثار آن و این ست و آنکہ عشق
معشوقان نہان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیہ مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
کہ معشوق را بعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف
و این تعبیرے بود از آن حضرت بر مرے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم و یحبونہ
داشت فہم من فہم ب۲ روزے یکے از درویشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابو الحسن
خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الا در محبت کہ بکشند
و از کشتہ دیت خواہند معنے این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش
فرود آمده و ساعتے مراقب نشستند بعد ازان روے بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او هیچے از معشوق رحمت اندر حسب ظهور
مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشے که بیقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشتهٔ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وے
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را
میدانست چون برحمت محبوب بمشاهده رسیده بعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب
هم آغوش محبوب شد از بس استسقار آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبهٔ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و آنچه درست از غلبهٔ شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او بدانستگی خود خود را کشتهٔ محض یافته و مواخذه
که بر واز فنائے بقایاے آثار سیر و دیت فهمیده متحیرانه می گوید آنچه
میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازالهٔ آن رمق بود رمقی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

کہ بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را ہمگی باو سپارد تا سر موے ازو با دست قاتل مواخذہ
دیت درمیان دارد وچہ گویم کہ بر وچہ مے رود وچہ مے بیند وچہ میدہد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ و توجیہ این کلام وجیہ نیز برین وجہ
فرمودند کہ بکشند و از کشتہ دیت خواہند یعنی بفنائے کہ زوال عین
و اثر لازمۂ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواہند
و وظائف شرعیہ طلب دارند ب روزے در سفرے کہ ہوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نہایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زادۂ عالے مشرب جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمہ اللہ
و باین مسکین مغموم توجہ نمودہ فرمودند کہ عارف سبحانے شیخ ابو الکارم
علاء الدولہ سمنانے قدس سرہ میفرماید رباعیہ این وہم بود کہ زتو دوئے
برخیزد ٭ امکان و حدث برہ روی برخیزد ٭ گر لطف خدا در رسد از راہ کرم
شاید کہ دمے از تو توئی برخیزد ٭ این رباعیۂ شیخ اشارہ بزوال عین نمیماید
اگرچہ قائل آن قدس سرہ آن زوال را جز لمحہ نمی داند زیرا کہ از ادراک عین
جز بہ تجلئ ذاتے میسر نمیگردد و چون تجلئ ذاتے نزد قائل نیست مگر
برقے لاجرم اثر او کہ رفع توئیست و آن ایماست بازالۂ عین
دمے و لحظے باشد و آنکہ گفتم زوال عین جز بہ تجلئ ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچہ بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست کہ چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاہ فرمودند صاحب فصوص

قدس سرہٗ زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلیٔ ذاتے را جز بصورت متجلی
لہ اثبات نمینماید آنجا کہ در فص ششم میفرماید التجلی من الذات
لا یکون الا بصورت المتجلی لہ فالمتجلی لہ لا یرے الا صورتہ فی مرآۃ الحق
و نیز مے فرماید عین کہ معلوم ست از معلومات الٰہی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانہ بجہل لازم آید و ہذا محال و اعتقادہ ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونہ رود
و در کلام بعض صوفیہ چنان مفہوم مے شود کہ عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست کہ عین و اثر ہر دو زوال پذیرد چنانکہ
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس اللہ سرہ العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکہ بزوال عین رفتہ و زوال اثر را منع نمودہ
مشیر ست این مقولہ از وے بر آنکہ زوال عین از و بکلیت متحقق
نشدہ کہ اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوہر چون جوہر رود عرض
چگونہ ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد از ان آن
رباعیہ شیخ مہنہ قدس اللہ سرہ را کہ در جواب سائل از محو اثر
نوشتہ فرستاد خواندند و مصراع چہارم او را تکرار نمودہ فرمودند
ما بزوال عین و اثر بشیخ مہنہ موافقیم اما چون من ہمہ معشوق شدم
عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانے گویم توئے برخیزد
اما دوئے برنخیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دوئے گوید و ما مستمر
شناسیم کہ نزد ما تجلیٔ ذاتے دوئے بودنہ برے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود بر خاستن دوئے بل نشاید زیرا کہ ہستے
ظل را بود از اصل و دیعت بود کہ از خود می دید چون باصل دید توئے

برخیزد چه تولی او بهمان ماهیت مودعه بود اما دوئے هر جا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق دقیق در میان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤالدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
و غیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفته و این قسم ثالثے ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
هیچ نزاعے نیست مگر لفظے ب۴ روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده اِن شئتَ قلتَ انه اے العالم حق و اِن شئتَ
قلتَ انه خلق و اِن شئتَ قلتَ انه حق من وجهٍ و خلق من وجهٍ و اِن
شئتَ قلتَ بالحیرة بعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگر ست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقهٔ حضرات خواجگان ما قدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی و اثبات انچه مارا معلوم شده
آنست که اسم ذات را بجذبه مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقه را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد
لائق حال او نفی و اثبات ست ب۵ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب می یابم

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکے از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از اداے کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرافراز
کرده فرمودند این جوانے هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت
آسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکارے که لائق اوست
داشته اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از اوراد و حسبه سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال بامور متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود که باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از آن
ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آرد و در کلیه توجه
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غالب آمده او را نیز بکار خود آورده بل برنگ خود برآورده و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفته ب وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته پرسیدند

معروضداشت بتقریبی کہ درمیان بود فرمودند بدانکہ چنانکہ ذات او سبحانہ
در ادراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید کہ ہرچہ از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بودہ آنچہ مختار ماست
آنست کہ بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانہ مستغرق دارے
تا او سبحانہ بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونہ یاد کند کہ وعدۂ یاد فرمودہ و نے تخیل و
تکلف تو از و سبحانہ بر تو چہ ظاہر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلبے در متخیلہ جا ندہی و نے غرضانہ بل بجان منت داشتہ بذکر
و عبودیت پردازی اگر قبول کند بہرچہ او سبحانہ بآن نوازد و آن بر طبق
معتقدات اہل حق رحمہم اللہ بود بران اعتمادے نمائی و شکر بجا آوردہ ہل من
مزید گوئی و الا اعتباری نہی بعد ازان فرمودند سبحان اللہ و بحمدہ مارا باوجود
حصول کمالات ذاتیہ از بس مراعات نیز او سبحانہ در مراقبات صفات و تصور
آنہا خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم کہ بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانہ میفرمایند و آنرا بنور نے رنگ نے چیز کہ محیط ہمہ عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبہ چنان مفہوم میشود کہ آن نور را انبساط
و عریض در تخیل مے آرند حق سبحانہ ازین متخیل ایشان منزہ است بسیطی
حقیقی کہ آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راہ نیست
یک روزے در محفل شریف سکریات و شطحیات بعضی عرفا رحمہم اللہ مذکور شد
کہ خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساختہ اند و تساہلات در دین پیش گرفتہ اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچہ از صوفیہ صافیہ فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدہ کہ بسیار فاجران این امت بہ یمن انظار این طائفہ
و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شدند و بسیار

اسرار خفیهٔ کتاب و سنت بکشف ایشان بعرصهٔ بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم از
مستان این طائفه بدین مبین لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کلماتی
در سکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
اگرچه مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانید نبود لاجرم روی نمود
آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که محبسهٔ باطله از انجا بتجسیم رفته گمراه
شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها از ان عبارات مع ذلک
بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة والسلام در غایة صحو
و نهایة رعایت کلام حقیقت و عدالت بانتظام اند پس از طائفه اولیا اگر مثل این
یا زیاده ازین سر زند عجیب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بدل
فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینل مصر ما للجبوبین و ما للمجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از ان فرمودند
که ما که همگی خود را بشریعت در داده ایم و بخدمت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والتحیه همیشه بر پا ایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آمده
که تا دوران چه دریابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرمودهٔ حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز مینمایند از جملہ آن تشکیکات یازدہ معترضات کہ شہرت تمام یافتہ اعتراض بمکاتیب
عریضہ یازدہم ست از عرایضے کہ آن حضرت بہ پیر بزرگوار خود باسرآن بزرگ مرسل
داشتہ اند و حاصل اینست کہ رقم نمودہ اند کہ بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین دست دادہ است
تا آنکہ سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی دادہ است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فہم نمودہ اند بصاحب آن مقام اما این
دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفہ علیہ بظہور رسیدہ زیرا کہ ہر کہ
آشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفہ باشد میداند کہ مراد ایشان
قدس اللہ سرہ خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
شبہات نمودہ اند کہ برخواستگان منصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواہد بود
از انجملہ مکتوبی ست کہ بشیخ حمید بنگالی نوشتہ اند و آن مکتوب درین کتاب در
احوال مشار الیہ خواہد آمد ان شاء اللہ یا فقرہ دیگر کہ بندہ از مکتوب آخر آنجا نقل
کردہ و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم کہ آن مکتوبیست بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ رفع این شبہہ بشیوہ احسن نمودہ اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیہ آیا معترضان ندانستہ اند کہ عجب تر ازین سخنان از
بزرگان کل سر بر زدہ بایزید کہ سلطان العارفین ست فرمودہ لوائی ارفع من
لوائی محمد آنرا چہ تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی کہ خاتم النبوۃ را صلی اللہ
علیہ وسلم خشت فضہ گفتہ و خاتم الولایت را کہ خود باشد خشت ذہب خواندہ
و نیز نوشتہ کہ خاتم النبوۃ اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید در حل
آن چہ میفرمایند و آنکہ در مقامات قدوۃ المتاخرین خواجہ بہاء الحق والدین
قدس سرہ مرقوم است کہ حضرت خواجہ بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه بیارگاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و انچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره فرموده درینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم بیارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم رد دست بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانهٔ احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
دو بزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله منه بکجا منجر خواهد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
بیان مرادیست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب
که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفهٔ خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات ست که سالک طریقت جهت دریوزهٔ
فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده مسالت کشایش مینماید بلکه
لباست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ علیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق ست گو مارا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات بشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوء ظن با کابر دین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذو الاحترام
قطب وقته ابو الحسن نوری[1] نور الله مرقده که فرموده اعز الاشیاء فی زماننا شیاء
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات
قرآنست ؛ دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و ایضا
آن خصایص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

(۱) ابو الحسن احمد نوری بغدادی توفی سنة ۲۹۵ هـ. [۹۰۸ م.]

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکور ست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگرچه مصداق این مقام
الکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از انست که ویرا بیارایند بکرامات بلکه
بمقامات که مقال و حال در دست او مسخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزر آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امور ست و نه مرا دل برین ظهور ست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بیمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام راه یافت چون از غلبهٔ قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است بنیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظہ سر مرا برداشتہ فرمودند آرے
سیر کرامات طلب شدہ اند و این از اثر صحبت فلان خواہد بود معلوم یاران
باشد ہر کہ چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و ہر کہ متابعت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواستہ باشد باین فقیر اچند روز بگذراند راوے گفت درین
عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی کہ از زبان حضرت ایشان
شنیدہ ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیدہ و آن متضمن ست فوائد
جلیلہ را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام کہ درین باب رقم نمودہ اند
بزنگاریم باب بیفرمودند کرامات ہمہ معجزات پیغمبر ست و چنانکہ معجزات پیغمبر برای ترویج
و تقویۃ دین بودہ کذلک خوارق اولیا نیز برای ہمین مقصد ست مطلب دیگر
ایشان را در اظہار خوارق از حصول جاہ و ہنرنمای و اشتہار خود و امثالہا نیست
باوجود این نیت اکثر ایشان آخر عمر از ظہور خوارق نادم بودہ اند بعضی از ایشان فرمودند
عقوبۃ الانبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اظہار الکرامات و عقوبۃ المومنین التقصیر
فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
آن فرو می نشیند چنانکہ احادیث کثیرہ مخبر این معنی ست لاجرم ظہور خوارق کہ برای تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظہار آن نگردند لاسیما چون ہزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضی آن مدت را در تغیر امور دین و ضعف
ملت مدخلی تمام ست اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظہار خوارق غالباً ممنوع
گردند کہ ظہور خوارق از مقتضیات اسم الہادی ست کہ بارشاد و ہدایت متعلق ست و آخر
زمان مقتضی ظہور اسم المضل ست کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ است کما جاء فی الحدیث

ان بین یدی الساعۃ فیہا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیہا مؤمنا ویمسی کافرا ویمسی مؤمنا ویصبح کافرا
و نیز فرمودند کرامتی کہ ارباب ارشاد را ضروری ست آنست کہ مریدان رشید را
از خلق بخلق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند ہر روز از مرشد خود کرامات
مطالعہ مینماید و در خود آثار تصرفات ہیر می بیند و اولیاء اللہ را ہیچ لازم نیست برائے
نمودن دیگران اظہار خوارق در کار نیست کہ معاملہ ولایت باستتار لیق ست اولیائے
تحت قبابی لا یعرفہم غیری برین مدعا گواہ صادق ست و تحریر نمودہ اند کہ خوارق نہ از
ارکان ولایت ست و نہ از شرائط آن بخلاف معجزہ نبی کہ از شرائط مقام دعوتست لیکن
ظہور خوارق از اولیاء اللہ شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظہور خوارق نیز دلالت ندارد
افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الٰہی ست جل شانہ تواند بود کہ از ولی اقرب
ظہور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق کہ از بعض اولیای این امت بظہور آمدہ
از اصحاب کرام رضی اللہ عنہ عشر عشیر آن نیامدہ با آنکہ افضل اولیاء برتبہ ادنای صحابی
نرسد نظر بظہور خوارق از کوتہ نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایت جماعہ اند کہ استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بواسطہ آن قوت اصلا محتاج بلم نگشت
ولہذا سبق سابقان این امت آمد و ابو جہل لعین بواسطہ قصور عین استعداد با وجود
ظہور چندین آیات باہرہ و معجزات قاہرہ بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد
و نیز میفرمودند و ہم بر نگاشتہ اند کہ شیخ الشیوخ قدس[1] سرہ در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرمودہ کل ہذہ مواہب اللہ سبحانہ و قد یکاشف بہا قوم و یعطی و قد
یکون فوق ہؤلاء من لا یکون لہ شیء من ہذا لان ہذہ کلہا تقویۃ للیقین و من منح صرف
الیقین لا حاجۃ لہ الی شیء من ہذا و کل ہذہ الکرامات دون ما ذکرناہ من تجوہر الذکر
فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

(۱) شیخ الشیوخ شہاب الدین ابو حفص عمر سہروردی توفی سنۃ ۶۳۲ ھ۔ [۱۲۳۵ م.] فی بغداد

الهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل و علا تعلق دارد ورای حد
عقل ست وخلاف متعارف ومعتاد ست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است ونوع ثانی کشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعداء ادران شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبرست ودر انظار ایشان معزز ومحترم اعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک
که از نادانی او را پرستش نمایند وبهر طب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد
او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق
ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخبری ان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت وکرامت در وی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که به جهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس
که بشرافت وکرامت سزاوارست وباعزاز واحترام شایان ؎ پری نهفته رخ دیو در کرشمه
ونازه بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ؎ وقریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی والامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمة الله علیهم اجمعین
ب وایضاً مسطور شده که از اکثر متقدمین اولیاء رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشائخ این وقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم وچه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی بینا نیست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذست آنست که حاصل شود اولیا را الله را صفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
تصرف بود در همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر که باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی هر کس را به از خود بیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه با حیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا را
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر بر و منکشف شود و امثال اینها کما ترمن الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب اینست که بخواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

۱ مکتوب ۲۱۶ از دفتر اول

میرسد که چون درمیان اخبار بعد صوری حائل گشته است وملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیاناً بعضے از علوم ومعارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزے مینویسد امید ست که بملال نکشد مخدوما چون
بحث ولایت درمیان ست ونظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
بسازد واستماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا وبقاست که خوارق وکشوف
از لوازم آنست قلت آو کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم واکمل
باشد بلکه بسا ست که خوارق کمتر ظاهر شود وولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن ودر وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد وفعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند وآنکه نزول نکرده
یا نزول کرده وباسباب نرسیده ونظرش بر فعل مسبب الاسباب ست وبس زیرا که
اسباب بتمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه وتعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید وکار اسباب بین را باسباب می اندازد
وآنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد وحدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیا
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
ستر این معما را ظاهر ساخت ومعلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است ودر جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر ست
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری[1] وحبیب عجمی[2] ست قدس سرهما منقول

(۱) حسن بصری توفی سنة ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.] (۲) حبیب عجمی توفی سنة ۱۲۰ هـ. [۷۳۸ م.]

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بوده انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما فضل حسن راست رضی الله عنه که صاحب علم ست و علی الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفاعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بوسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق ست
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر که از همه
بالاتر رفت از همه بپایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد از ینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بساست که از متوسطان
این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید از وی بهرهٔ کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افادهٔ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و هبوط آمد
نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسا ست که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز ست
که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکنهٔ
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور
آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته
اند حضرت مخدومی قبله گاهی[1] قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کارها
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکهٔ معظمه دیده ایم در
موسم حج حاضر بوده اید باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانهٔ خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم
را ندیده ام چه تهمتی ست که بر من میکنند الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
زیاده برین اطنابست اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت زود تر
بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انتهی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعده نموده درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمهٔ ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات ست نیز خواهد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

ب

(۱) ملاّ عبد الرحمن نور الدین جامی توفی سنة ۸۹۸ هـ. [۱۴۹۳ م.] در هرات

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف دہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند بعد از ساعتی سر بر آوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات در آمدند و از حضرت حق سبحانہ صحت و شفاے آکل خود خواستند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ سوال ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنہا را در اکل آنہا ودیعت نہاد خود چند مویز از ان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادۂ خرد ایشان کہ او نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذالک دو سہ تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمۃ اللہ نام کہ از مریدان حضرت ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے ملک دکن من با دو سہ درویشے دیگر بصحرای میر فتیم بتخانہ دیدیم چون روزی از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از توہین اصنام و عبدۂ آن از دست مسلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکیہ برین نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید بیائید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ دویدہ با اہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ بینیم کہ قریب بہزار کس بعضی سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بر دست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما و یاران ما را حیرت و دہشت

ب ۲

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفره و خبر رهائی ده درین تضرع و بیتابی
آوازے بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک برائے حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش من
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کے خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرهٔ مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارے چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند انجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و برخے را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریب بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و از آن بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بتضرع
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

ب ۳

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر درانده
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با الحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضے سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روے انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود بر خاستم و استغفار
نمودم منها بعضے ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروے
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسے یکی از یاران مخصوص او صریحًا ازهم کاسگے او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا بسدهٔ سنیه آورد در یوزهٔ
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بیاری
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نزدیدند که ازان بیماری
نمانده بود و از مشاهدهٔ آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجهٔ دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل شد همه بے آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز بلتجی و متضرع شدند که از ایشان نیز
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان بس شگرف ع قدس الله سره منظهره منهاهم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
آنحدود متوجه شدند روزی درمیان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار و تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادهٔ بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدما اصحاب آن حضرت بل از هم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را
آزار میدهد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چه حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشهٔ چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعهٔ ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و همان مقدار که غباری فرو نشیند و بوحل نانجامد
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهدهٔ این سایه و باران موجب مزید عقیدت ست منهاهم برنالی
از سادات که از طلبهٔ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدهٔ گریان آمده باین حقیر واقعهٔ
عجیب درمیان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بمحاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه نقاری بود و بسوء عقیدت شبی مطالعهٔ مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار قومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
مباح دانست و همان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودند ازین نقل بر آشفتم و گفتم

این چه نقل بے مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این نقشم و مکتوبات را بزمین انداخته
ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیه ما را بزمین
افگنی اگر از من آن سخن را که از و آشفته گشته باو در میکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته خود
تنها رفته بجانب ایوانی که دران باغ مینمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد ازان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بزبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بقبر سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و برفع آن راضی نمیباشند چون نظر کردم این دم دل خود را

صاف دیدم و درین بیان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غلیان بغضب تمام رسیده
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمهٔ اعتراض دوشینه را ندکور ساخته
کارد برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست از وی باز داشتند از آن پس هرگز بهیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبدالحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریری را ندکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من با آن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برکشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از آن نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کردم و من نیز هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفتهٔ خود نادم شد و من

ب۱۰ شکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آن شنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای بیدین و چنان میدانی
که چه کس طلبیدهٔ حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمحاربه انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بالاخانه برآمده آن بالاخانه خانه بود پر از نفط که نفط اندازان
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه دران نفط از جای آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها هم
اثری ندیدند بے ادب تنهانه خود را داشت بده بلکه آتش در همه آفاق
ب۱۱ زد منهایکے از امیرزادهای سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از و تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهدهٔ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیدهٔ آن بود که بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگند وی نیز
این معنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب معرض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در حصن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزار ها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی یکی از سلطان شفقت
وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند باو در میان
آورد آنگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منها یکی از سلاطین زادها
را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او باگره تشریف
آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائی
و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فردایش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی
و از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غلبهٔ اضطراب
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دار که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنود و دیده ممنون احسان ایشان دید

۱۲ ب

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منهاد و لتمندی را از پیرزادهای این سلسلهٔ
شریفه که از سوی ماوراء از اخفاد ملوک تیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تعالی
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض باید او را ادا کردند بی واسطه بنده المطلبیده بسر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر بنزد او رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بجا فران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم تهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در دفع آن نموده اند و باجابت رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت بتمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

۱۳ ب

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانهٔ وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منها درویشی که وی و اهلیهٔ وی از مخلصان این آستانه بودند و آن
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید
که اهلیهٔ من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه
گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه آنچه
مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص حضرت
ایشان سررشتهٔ رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیهٔ من مرا تاکید تمام نموده
که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را مادر ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبهٔ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکه بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیهٔ او می بود
تا آنکه بعد از چند روز نوشتهٔ او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیهٔ خود را صحیح و تندرست یافتم

حساب کردم از ہمان روز کہ حضرت ایشان فرمودہ بودند یکیک امراض او رخت بستہ
بودہ اند بندہ بعرض ایشان رسانید تبسم نمودہ کلمۂ تحمید بر زبان آوردند منہا در بیاض ۱۵ ب
حضرت مخدوم زادہا خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ بخط آن نوبادۂ بوستان ارشاد دیدم کہ مرقوم
بود در ایام غلبۂ طاعون دربارۂ عزیزی مردم خوابہای ناخوش دیدہ بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ بختم حصن حصین[1] امر فرمودند وی
ختم نمودہ آمد معروضداشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
اثنای قرأت فاتحہ گرد اگرد تو قلعہ دیدم بر پا شدہ اما بعضی اطراف آن قلعہ نادرست قائم
میشود غالباً در قرأت آن نسخہ تقصیری رفتہ باشد آن شخص رفتہ باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر مرتب می در آید بعد از ان فرمودند عجب معاملہ ایست آن حصن اول را می بینم
کہ از تو منتقل شد پنداشتم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادر زادۂ تو شد و او را احاطہ درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادر زادہ صحت
یافت و غم او نیز بعافیت ماند منہا مولانا محمد امین نام عزیزے کہ از مریدان ۱۶ ب
خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بیمارئ صعب وی را پیش آمدہ بود و مدتہا
ماندہ نہ از دعای فقرا و نہ از تداوی اطبا تخفیفے یافتہ چون آوازۂ بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید بہ نیازمندی تمام عریضہ مرسل داشت
والتماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت تبرکے نمود حضرت ایشان بر وی ترحم
فرمودہ این عنایت نامہ را با پیراہن متبرک فرستاد ہو مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مہربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصہ و غم باید پیچید خود را و ہمہ را
مردہ باید انگاشت و جمادے چند بے حس و حرکت باید پنداشت اِنَّکَ مَیِّتٌ
وَاِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ نص قاطع ست فکر ازالۂ مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر از اہم
مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

(۱) مؤلف کتاب حصن الحصین محمد ابن جزری شافعی توفی سنة ۸۳۳ ھ. [۱۴۳۰ م.] در شیراز

مقاصد دلی که گرفتار غیر ست از وے چه توقع خیر ست روحی که مائل بکثرت
نفس امّاره از و بهتر ست آنجا همه سلامتی قلب طلبند و خلاصی روح بجویند و ما
کوته اند یشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان
کرد و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از عم ضعف ظاهر اندیشه بکند انشاء الله
تعالے البصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر ایجانب ازین بگذر جمع ست جامهٔ
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و مترصد نتایج و ثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه ست ؛ و آنکه دیدش نقد خود مردانه
است ؛ والسلام علے من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه وعلے آله
من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
رهید و آمده از مریدان گشت منها فاضلے از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویشی
بود که محبت باو تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه و ادعیه باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه بر آمده مرا یاد کردند که فلان
طالب العلم که برائے مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت و اگر اینچنین
خواهد بود پس خارقی عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که وے فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

ب ۱۷

ب ۱۸

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرهند رسیدم مرا ضعفے روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشاء الله خیر ست حسب الامر در راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شبے بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیر ست و عجب که
اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثرے از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دوستی تناول بمعجونی از معجونات
حاره مرا دلالت نمود بحجر و خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود در بلیه
افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده دو روزے برین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از در در آمد گفتم خیر ست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضر ست من گفتم این نبات داروی ست که حضرت ایشان برائے رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تپ شیرینی و سردے خوردن مضر ست من گفتم نامعقول مگوئید آن طبیب
الهی برائے من فرستاده و ناچار شربت ساختن بحجر و نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزے در اثنائے تلاوة سورة

۱۹ ب

بنی اسرائیل چون بر کریمۂ وتہجد بہ نافلۃ لک عسے ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد کہ مگر اداے نماز تہجد را در نصیب از برکات مقام محمود
کہ مقام شفاعت ست دخلی ہست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم کہ ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
معروض داشتم کہ اکثر اداے می یابد فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود کہ مقام شفاعت
است بہرۂ تمام گیرد گو نماز تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوۃ نمودند
بندہ سر در قدم ہمایون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین
سر بملازمت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بے آنکہ عرض نمایم
بظہور آمد منہا ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگوید کہ دران ایام کہ حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند و بندہ را راہ عشقبازیہا
بحضرت ایشان کشودہ بود روزے رباعی بنظم آوردہ بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ؎ ای آنکہ ملائک مگس قند تواند ٭ دل سوختگان
عشق اسپند تواند ٭ کان نمک از لعل تو آوارہ بکوہ ٭ عالم ہمہ در شور شکر خند
تواند ٭ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
برانند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء دمن دونہم باشند افضل از مگس
قند گفتن ناملایم است بندہ را برائے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا بخوے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بآن بیت مولوی رومی
قدس سرہ کہ ؎ بی عنایات حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاہش شد
ورق ٭ تکیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

یا از بس مبالغه بفرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفرے حضرت ایشان بر باطے ۲۱ ب
فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرئی گردید که درین سرا امروز بلیه روے
خواهد داد و در عامهٔ اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند که هر
یک دعاے ماثوره بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
بخواند بعنایت الله سبحانه وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودهٔ ایشان دو
ساعت نرفته بود که در بعضے خانهاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی هر چه
تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها سوخت
و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن
دعاے ماثورهٔ مذکوره خبر نکرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یارے که آن دعا خوانده بود وے و اشیاء وے بسلامت
رهائی یافت منها فقیرے که در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ۳۳ ب
حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاه بود از غایت اشتیاق عریضهٔ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بخادمان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضهٔ او باو نوشتند که
در وقت مطالعهٔ کتابت شما انبساط نورانیت شما در آن نواے بسیار بنظر در آمد و امید وار
ساخت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک انتهی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاه در آستان

گذرانده نواز شهادید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک فرز
ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع دلها اسیر آن نظر
دوربین او ۔ منهاهم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوهٔ خوانین بود و از ۲۳ ب
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرسلے بمیر محمد
نعمان سلمه الله که آشنائے آن خان محب الفقرا بودند قضیهٔ او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعهٔ عریضهٔ سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعهٔ کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملهٔ او جمع دارند چون این رقیمه شیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصها بان خان فرستادند و وے شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملهٔ من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتویها و جریمهٔ من نوشته اند آرے بتوجه بزرگان
علوشان من عجب نباشد ازین نوشتهٔ شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوے الطاف و اعطاف بظهور آورد منهاشیخے
سجاده نشین از روے طلب و نیاز از راه دور بصحبت تمام باستان آن قدوهٔ

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان بآیندگان خصوصًا
بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و نزهت چندانے بظهور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ ست و با خلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آرے چنین گمان می بردیم اما در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اِتَّقُوا فِرَاسَةَ
الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهٗ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰهِ منها فقیرے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
رسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلے الله علیه
وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرش
چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که بر جمیع احوال اولیا
شرف و مزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت ست و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد ازان بخدمت
و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان
او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم
ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
دیدهٔ دل و روان برکشادم منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے
صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل بر نهجی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت و اجازة و کلاه و خرقه یافته بود و از حضرت نیز
مترقب آنمعنی می بود چون قضیهٔ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده
و ازان اجازتهای بیحاصل که دیده وی را پنداری بر سر دویده و سد راه ترقی او
گردیده معالجهٔ او سلب این حالت ست از دل او و دور وی نرفته بود که آن ذکر چنان
چنان از و مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدهد
حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طرهٔ طرار برد ؛ چون روزے چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند و بنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را
طلبیده باحوالات مخفیه نوافتند و فرمودند که معاملهٔ باطن مبطن باید ؛ نقشبندیه
عجب قافله سالارانند ؛ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ؛ منها شیخ محمد مسعود
که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجهٔ عالیشان قدس الله سرهما جهت کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندهار
رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
که عجب معاملهٔ ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیدهٔ مکاشفه
جستجو نمودم ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم
صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودهٔ ایشان بچند روز رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند منها در ایامیکه حضرت
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدے که بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان

۲۷ ب

۲۸ ب

برزبان مبارک راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الٰهی باران شبها فرصتی میدهد
که برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتے بود این حقیر بیکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران ریختن گرفت کان هذا من کرامة الشریفة
منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند متوقع آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بسبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزلنا جدع هزل من هزل نیست تعظیم است
آنچنان شد که فرموده بودند روزے که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبے ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتند نماز خفتن را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این دالان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن درمیان نبود شخصی طبیب وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را با فتادن امشب
نسبت میدهند دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
دالان خوابیده بود در تهٔ آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبے باو نرسیده بود منها یکے از حکام

۲۹ ب

۳۰ ب

۳۱ ب

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکی از مشائخ
آن نواحی استخارۃً مذکور ساخته آن عزیز وے را بشارت بفتح داده ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارۂ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه وے با عدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما برعکس ست لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسے این فرمودۂ
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث[1] سلطان وقت را که ۳۲ ب
بسائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے درمیان آمد از یکسو
پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند و کار بمقاتله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامه بآنحضرت نوشتند که
درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معرکه معامله برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معامله شاهزادۂ عالیمقدار بسیار خوب
در نظر می درآید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید آنگاه حق سبحانه از سایر اخوان ایشان را برگزید و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب به
از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوۂ

(۱) فرزند ثالث سلطان سلیم شاه جهانگیر محمد شاهجهان بود

سلاطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاه
انتظام دیگر یافت وعرفا وعلما حرمت دیگر دیدند وشریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه براورنگ شوکت وجاه بدیهه زینت شرع
ازدل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار باعلو منزلت ورفعت مرتبت و
فتح ونصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل الارشاد
فصل نهم دربیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
سال هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج شصت وسه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی بخلص اصحاب
خود فرمودند که چنان دانمودند وملهم گردانیدند که قضاے مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت وسه سالگی ست وازین معنی شادی بودند که از غایة اتباع سید المرسلین
صلی الله علیه وآله اجمعین در سن عمر مطابقتی نیز بظهور میرسد کذلک
موافقتی باعمار صدیق وفاروق ومرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد در
سال هزار وسی ودوم در بلدهٔ اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
بحضرت مخدوم زادهاے گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته
فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک وفرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمهٔ
عظیمه آن نور دیدهاے ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبهٔ علیا
بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که
مرا اکنون بهیچ گونه نظرے وبهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
جهان شد وآثار رفتن ها نیز مشهود میگردد وچون مخدوم زادها سلمهم الله
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی وحزن تمام از ایشان در نظر این
احقر درویشان آمد وهریک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سرّ کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
ننموده اند فلاجرم از اظهار آن خود را برکران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چندگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاه داشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم در میان
نهادند مع ذلک رخنه جو بار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چندگاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے محاذی صدر
آن صدر الأولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصهٔ خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنید و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکهٔ حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشائخ
میفرستاده اند یا بپادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبر پوش فیروزه را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان با دب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باش و هم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارقت تمام بیتی
را میخواند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراند و آن بیت اینست ؎ با دور روز
زندگی جانی نشد سیر از غمت ؛ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ؛ چون
ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
العود احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفهٔ خویش دورتر از فرزندان زاویه اختیار
نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و در آن
خلوت ینابیع الانوار والاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این همقدار دو سه
تن از درویشان خدمتگار دیگر بر ارسیدن کمتر میسر میشد روزی در بدایت
اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت پرور برآورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بجهت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

طلبا حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشاد اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که اشعار
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقهٔ هر در میزد ٭ هر سو طبل سراغ شکر میزد ٭ چون
یافت دکان قند بادش بربود ٭ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ٭ ؎ حرفی
نشنفته از دبستان رفتیم ٭ صبحی نشگفته از گلستان رفتیم ٭ آدم که چو آه سرد اصحاب
خمار ٭ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ٭ و اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدرالدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زادهاے عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده ازانجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضے فوائد دیگر که زبان آن قیمه ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنے والده مخدوم زادها سلمهم الله گفته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد مے گوئید چه باشد حال آنکس
که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این راز

زبوش برانداز را فرمودہ آنچہ دل اسرار منزل کشیدہ اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرات نمودہ
پرسیدند کہ وجہ این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق اللہ درین روزہا
چیست فرمودند سرش آنست کہ ایام ارتحال خود را ازین جہان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بجگی خوبہ تنہائی و انزوا و بہگی آنست با استغفار و استغفار ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاہریہ و باطنیہ
داشتن لازم و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نہ پس شمایان از من دست
بدارید و مرا با وسبحانہ واگذارید و ایضا درین ایام روزی کہ در دہلیز حرم سرا اضطجاع
نمودہ بودند بناگاہ فرمودند درین سرما کہ بعد از دو ماہ می آید ما درین خانہ نخواہیم غنود
حاضران معروض داشتند کہ مگر در خلوت خانۂ خاص خواہند گذراند فرمودند
آنجا ہم نہ و ازین خانہا جای دیگر نیز نہ عرض کردند پس کجا فرمودند ببینم کہ چہ خواہد
شد در اواسط ذی حجہ کہ اوائل میزان بود عارضہ ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزے فرمودند کہ حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ در معاملہ دیدم کہ در حق من عنایات بلا نہایات نمودند و زبان مبارک
خود در دہان من کردہ فرمودند کہ مردم در معنی این بیت ما کہ ؎ افلت شموس
الاولین وشمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب ؎ و آن قول ما کہ قدمی ہذہ علی رقبۃ
کل ولی اللہ حیرانند شما حل آن بنویسید کہ ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا کہ درین بیماری شوق لقای او سبحانہ استیلا نمودہ بود و از
کمال آن شوق گریہ بر ایشان غالب میشد و ہمیشہ در آن ضعف بدعای ماثورہ
اللہم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید کہ مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکرا للہ بقدر ما بلغنا بدہیم لاجرم از وفور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی اللہ عنہما رفتہ بود درین میان چند روزے
صحت گونہ روی نمودہ درویش دل خستگان را بحکم مرہمی شنود درین چند روزہ
صحت شد ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کردہ میفرمودند کہ در ہجوم
مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم کہ درین چند روزہ صحت معلوم نمیگردد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظہور میرسید یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاہدہ کردہ بود و پاس ایشان را
از زندگانی این جہانی دیدہ و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان بردہ
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید کہ آن چیست و این چہ این مصراع را از اشعار
ہندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیدہ برافشاندند مرع ہندی
آج ملاو اکنت سون سکھی سبھ جگ دینون وار پ یعنی امروز روز وصال دوست
ای محرم ہمہ عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکہ در دوازدہم
شہر محرم الحرام فرمودند کہ الحال مرا نمودند کہ درمیان چہل و پنجاہ روز ترا ازین جہان
بآن جہان باید شد و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان درماندہ و حسرت رفتند درویش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ و حضرت مخدوم
زادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ درہمان ایام روزے آنحضرت را در گریہ دیدہ سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند کہ حضرت حق
سبحانہ و تعالے خواص بندگان خود را درین دار بہ اختیار اینہا میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان را بین مشابہ است البتہ ایشان را می برد چون ازین حروف در مخدوم
زادہ ہا تغیری دیدند فرمودند کہ محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
کہ حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پر درد و کانون جان اندوہ پر درد بعرض رسانیدند

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی وکم رأفتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احسب است ونیز شفقت واعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانته وتوجه
است وبعد الموت فراغ وتجرد است وازان روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست ودوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید فیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن ومتصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات اکملها ومن التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین ودنیا صلی الله علیه وسلم ع رشک زلف
تو بوی شب فراق آمد ؛ روز پنجشنبه بست وسوم صفر بدرویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد وتب رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند وچون حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
نداد وند وپیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفال فرستادند
وآنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضهٔ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزے ازانجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فرادان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان انهمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که اے فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارائے
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثورهٔ لازمه
و ذکر و مراقبهٔ دائمی را بهیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبے که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرو رفتگی دے
میداد مخدوم زادهٔ بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضے معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و اکمال رسند و مجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها با فاقت می آمده اند و فقاے
درد انگیز و داغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بظهور می آورده اند منها ما رمی الترمذی وابو داؤد عن عرباض بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها موعظة مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد وانه
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفائی الراشدین المهدیین
عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة و درین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین
هی النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجهیز وتکفین من مراعات اتباع سنت نبوی
علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالده ماجده اطفال فرموده
بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند قبر مرا در جائے
گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت وبرکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشارهٔ حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اید واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودهٔ حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید هم

بفنای اتم وہم بر آنکہ آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیدہ بودند موید
اینمعنی ست آنکہ این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعہ دیدہ بود
کہ آنحضرت قدس سرہ ازینجہان انتقال نمودہ اند و من نالان و گریان ہر سوی
می پویم و گاہ این احمد و گاہ این اللہ میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد در آمدم
بجز خطے کہ از وصورت قبری طولاً و عرضاً ظاہر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست کہ جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو کہ آخرین نسبتی
است از نسبتہای فنائیہ و بقائیہ این طایفہ علیہ بر دل آمدہ بود چنانکہ حضرت
ایشان نیز در مکتوبی کہ کریمہ ہل اتی علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً
مذکوراً عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نمودہ اند و آن خطرا
ہمان شیخ عارف فرمودہ بعد از اندک ایام از دیدن آن منام انتقال آن غوث الانام
بظہور رسید تواند بود کہ تعبیرش ہم آن وہم این بود چون فقیر بہ برہان پور رفت
در اواسط ماہ صفر کہ دران انتقال حضرت ایشان خواہد بود در وقتے از
مخلصان آنحضرت آمدہ بفقیر گفت کہ در واقعہ می بینم کہ شجرہ عظیمہ در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکہ گویا نزدیک بآسمان رسیدہ و از کثرت اغصان
چنانکہ ہزار کس در سایۂ او آرامیدہ بیکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو و
افسوس و گریہ از مردم برخاست ؎ شور برخاست مگر دامن محفل بشکست
بگریہ زد جوش مگر آبلۂ دل بشکست بنابین فقیر دلریش از واقعۂ آن درویش
ہراسان بود تا بعد از سے و اندر وز ازین واقعہ خبر وفات حضرت ایشان
بہ بندہ رسید چون حساب کردم آن واقعہ باین صورت بحکم کریمہ کشجرۃ
طیبۃ اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء الآیہ اشارہ می نماید بانکہ آنحضرت تمامی شریعت

غرابود ند باز گردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس اللہ سرہ الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو سہ جاکہ برائے
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند بہ تبسم آمدہ فرمودند
شما مختارید ہر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سہ شنبہ بست و نہم
صفر کہ روزش روز وصال خواہد بود بخادمانے کہ شبہا بیمار داری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشبہ است و بس و در آخر شب
فرمودند اصبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بجہت بول طشت یک
ندارد احتمال جستن قطرہ است و رعایت دقیقہ در آن وقت نازک نمودہ ترک
بول نمودند و فرمودند کہ این ظرف را بردارید یکے گفت قارورہ را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضو نمی نمایم و استنجائی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از
ساعتے انتقال خواہم فرمود و فرصت وضو نخواہد شد نقض وضو نفرمودند
و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیہ دادند ایشان
بر طریقہ سنونہ دست راست زیر خد راست نہادہ بذکر پرداختند مخدوم
زادۂ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز کہ کردہ ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لحہ جان بجانان تسلیم نمودند
رحمہ اللہ سبحانہ رحمتہ واسعۃ ابدیہ بثبوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتبعیت انبیا و سرور ایشان
علیہم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعۂ عظمے در چاشت روز سہ شنبہ
قریب بیکپاس روز بست و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود وشب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز اینمعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد وجامها را از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت
بر شیوهٔ نماز دست بسته بودند وابهام وخنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد واین قصه مصداق این قطعه گردید ع یاد داری که وقت آمدنت ٭ همه
خندان بودند وتو گریان ٭ همچنان زی که وقت رفتن تو ٭ همه گریان شوند وتو
خندان ٭ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایة کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تختهٔ غسل فرود آوردند قبض بدین نهج مسطور واقع
گردید وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باہم جمع شدند و ہمبرین منوال دو سہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
سرّی ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند کہ
حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان اسکنہ اللہ
بحبوحۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدۂ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصواب
دید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند و دیگر فضلای حاضر سہ جامہ سفید
کفن کردند لفافہ و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایۃ مفتی بہ از دو جانب تکبین نمودند
و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق
رضی اللہ تعالے عنہ عمامہ نداده بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ
در کفن مکروہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی[1] در شرح سراجی نیز منع عمامہ
در تکفین تاکید فرمودہ و حدیث ان اللہ و تربیب الوتر نیز مقتضے اینست و حضرت مخدوم زادۂ
بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر و پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضے سنت چنین نیست و در کتب
فقہیۂ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
بعضے امام درین ایام چنین ست و روضۂ منورۂ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در ہمان قبۂ علیہ قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و بصدقۂ حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام

(۱) سید شریف علي جرجاني توفي سنة ۸۱۶ هـ. [۱۴۱۳ م.] در شيراز

والتحیة والبرکة بلدهٔ سرهند گویا زمین احیای منست که برای من چاه عمیق تاریک را پر کرده
صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت
گشته است که مقتبس از نور بی صفتی و بی کیفیتی ست در رنگ نوری که از زمین
مقدسه بیت الله ساطع ولامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه
این نور را برای درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویهٔ زمین سکنای فقیران را
نشان داده نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود
و از کیفیات منزه و مبرا بود آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر
قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور و
ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
پردهٔ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها از شرافت
این بلدهٔ معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است در آنجا آسوده
است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه ایست از انوار قلبیهٔ این فقیر
که ازینجا اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروزند
قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهی مرقومه الشریف و راقم این
حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادهٔ
جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند ارادهٔ عزلت و انزوا نمودم
که بگوشهٔ از گوشها رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
طریق محبوب و مرضی ما همین ست که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
کردهٔ در آن وقت در نظرم بلدهٔ سرهند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق
راه بر آمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضهٔ از ریاض جنت دیدم سرّ آنکه مخدوم زادها را آخر مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان نوشته و گفتهٔ سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرویشی و دوجای دیگر را که فرمودند از غلبهٔ دید فنا و خمول و بی نشانیها سر زده بود کما لا یخفی مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و اخلاص کیشان دیده اند برخی از آن مرقوم میگردد یکی از آن خوارق که بسیار مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زادهٔ مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر از آن خوارق آنست که جامع رسالهٔ احوال وفات ایشان مولانا بدرالدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریه بموت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور[1] و بلغنی ان السموات والارض بکیان علی المؤمن و بکاء السماء حمرة اطرافها و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادهای عالیشان و بعضی درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از آنست که به تحریر در آید از آنجمله است آنکه حضرت مخدوم زادهٔ کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدم که از انعامات عظیمهٔ او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

(۱) مؤلف شرح الصدور جلال الدین عبد الرحمن سیوطی توفی سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.]

آمده بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبی عطا کرده اند فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاکران
گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین ست اما مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه دیده
پرسیدم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
قلیل و گویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم ست حاضرست و بخدمت
بر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والا انهم نشده
مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود متعاقب
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در بر گرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
شدند و فاضلی دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعت فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

قستقی پوشیده بودند و گوش پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای ایشان
بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد اما بی ریب
و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان را
ندیدم مضمون ؎ آمدی و آتشم بر جان زدی ٭ رفتی و بر آتشم دامان زدی ٭
با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرده باش
دران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
بابا ما بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پای راست در بهشت نهادیم
بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پای چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقای حق تعالی برسانید فرمودند
که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه برآمده
صحتش روی داده و بعد از ده دوازده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده مولانا
بدر الدین مذکور در آن رساله مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آنجهان نشستیم
انا لله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی الله عنه گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین حضروی زاویه غربت و مسکنت رسید از غایت دلبستگی و اضطراب با جگر کباب و چشم پر آب
و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشاد این بیت
خود بکشاد ؎ بی روی تو روی دل بصحرا کنمی ٭ چون کوه زبار غم در و جا کنمی ٭ از هر
خاری نشان آن گل پرسم ٭ و ز هر مرغی سراغ عنقا کنمی ٭ اتفاقاً چون شب رسید در کنار

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه بروه بودم جاسوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ؛ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ؛ هر رگی شد رشته هر موسوزن
اصلاحی نیافت ؛ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ؛ هیچ هر مو بر تن هاشم زما تم
حلقه ایست ؛ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ؛ در میان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و ورد زبانم این رباعی خود بود ؛ دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ؛ وز زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ؛ هر شیشه که بشکست ز می گشت تهی ؛ هر چند دلم شکست
پر خون تر شد ؛ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج احزان من بردند دانستم که آن اندختن
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا ماند و
جز ابهوای آن گنج بصد رنج ورد زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه ؛ شکر یزدان بشستم سر هر رهگذری ؛ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ؛ گاه برخیزم و گاهی بنشینم چو غبار ؛ تا توانان ترا نیست ازین
به سفری ؛ بکف آرم طلبم بوی کبابی جگری ؛ کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ؛ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زری ؛ خانه از نی کنم و نغمه نی
گیرم پیش ؛ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ؛ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ؛ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم تری ؛ اهل این قافله سرگشته بیع

ع بر دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام ؛

اند و شرا بدول گرو ساختہ ہاشم بخیال نظرے بہ ناچار خود را بفکر نظم و نثر مرثیہا
و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود کذلک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیہ و امثالہا دران باب از
دل کباب سر زدہ کہ مخلصان آنحضرت و فقیر زادہ و دیگر
ہمنشینان ہر یک را جمع نمودہ اند بیک تاریخ منثور کہ آن کریمہ
اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ است باکتفا میرود باین منظومہ غریبہ نیز
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ٭ من کان ذیل رأفتہ عروۃ
القبول ٭ قطب الذی تفوض رب السماء لہ ٭ حال التی تحیر فی شانہا
العقول ٭ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ٭ من شرق الظہور
الی مغرب الافول ٭ لما اصاب ارث رسول بحقہ ٭ اکتب لعام رحلتہ
وارث الرسول ٭ و دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا نثراً و نظماً
در بیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہو میان موت
و جسر تاریخ یافتہ یعنے الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیۂ
انتقال را بہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیدۂ دل را براہ انتظار فیوضات
و برکات حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفای
کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کرمہ

فصل دہم در ذکر احوال

حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ تحسین
فرزند بہرہ مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت در سال ہزار روی نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو

ونما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیہ الرحمۃ آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشتہ حضرت ایشان
فرمودند کہ والد ما میگفتند کہ این طفل شما عجائب چیزہا از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد کہ جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنہ ہزار و ہشت بصحبت گرامی حضرت سے خواجہ فانی زخود
باقی بحق قدس اللہ تعالے سرہ رسیدند مخدوم زادہ نیز بنظر قبول حضرت
خواجہ و اخذ ذکر و مراقبہ و جذبہ و نسبت شریفہ مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمہ نصیب روزگار ایشان گردید و ہم از خفیہ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرہما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنزا نیز بنہایت رسانیدند شنودہ ام کہ بسا بودی کہ دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برہنہ ہر سو سر نہادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثنای باران با جمعے از طفلان و یاران
برہنہ سر و آشفتہ حال ایستادہ بودند کہ حضرت خواجہ از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نمودہ فرمودند مجذوب ما را بنگرید کہ چہ میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی کہ در خدمت عزیزی سلوک تمام کردہ و خلافت یافتہ
متوجہ دیار خود بود بخدمت حضرت خواجہ قدس سرہ آمدہ احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود کہ ما را باینچنین احوالات نواختہ اند اگر اینجا
ہمینہاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بود استفاضہ نمایم حضرت خواجہ
مخدوم زادہ را طلب نمودہ فرمودند بابا احوال خود را بگوی کہ درویشان مہمان
بشنوند مخدوم زادہ احوال بعرض رسانیدہ اند کہ بخصوصہ احوالات آن درویش

بودہ بامزید آن چون آن شیخ دیدہ کہ طفل ہفت ہشت سالۂ این آستان
کہ دو سہ ماہ است قدم درین راہ نہادہ از حال پنجاہ سالۂ او دم نیز نہ پندارد دید
آن احوال از سر نہادہ غیبت و استہلاک مخدوم زادہ قدس سرہ بانجای رسیدہ
کہ در غلبات و استیلای آن حضرت خواجہ جہتہ تخفیف مغلوبئے ویرا طعام بازا
می دادہ اند چنانکہ حضرت ایشان قدس سرہ در مکتوبے تصریح باینمعنی نمودہ
اند و نیز از مکتوبے کہ حضرت خواجہ روح اللہ روحہ بجناب مخدوم زادہ نگارش
فرمودہ اند این مضمون ہویدا است ازان مکتوبست این چند فقرہ قرۃ العین
محمد صادق برخوردار ظاہر و باطن گردد احوال او چنانچہ ظاہر است مستوجب
حمد است بر ہمان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشہ نیست انشاء اللہ
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکہ حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نمودہ ہموارہ
آن مخدوم زادہ را طلبداشتہ از امر کونیہ غیبیہ می پرسیدند و ایشان علی الفور از
ہر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بردہ از احوال
ہر کدام از اموات ہر مقبرہ استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال ہر کدام
چنانچہ مشاہدہ میکردند بیان می نمودند کہ تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجہ
ہم دران زمان حیات خویش بعضے طالبان را حوالہ بحضرت ایشان ما کردند مخدوم
زادہ نیز ازان جماعہ بود بل بہترین آنہا لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابدساس
والد بزرگوار خود زد تا بنہایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکہ ہمہ گفتندی کہ
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضہ کہ بحضرت خواجہ خود مرسل داشتہ
اند آنجا مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری ہمراہ

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد انتهی و آثار
فنا و تجرید دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضے از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه
این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضے همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضے اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پر درد برکشید و گفت ای فلان اگر و خصومت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
مبارکش رفت که من از آن عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکلی رخت
بست و قوة مدرکه ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق
علوم هیئت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوة ادراک
مسائل دقیقه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نموده اند بر خوانندگان هویداست ما بفقره چند از آن کلمات ارجمند اکتفا نمائیم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعه معارف
فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند داخل
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ
فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان
نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی
سفر آخرت اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولیا باقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی
نتیجم گرم بیازاری ٭ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ٭ فرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال
رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامهای
بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق ست
بهیچ کس نیست و همچنین محبتی که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
هر یکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرح چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نموده
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنه که امانات را باهل
آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشارت
ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول ۱۰۰۰ تاریخ سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمه چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان راتب گرفت و برفتند بعد
ازان وبا در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلیات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
این بار را برداشتیم شمار ابر مردمان بچیدن روا نباشد و یکی در خواب دید که هر که نام
مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه برهد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
که در مقبرهٔ جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکه
قصهٔ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
بزیارت روضهٔ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه
مع اصحاب حلقهٔ ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبه از احوال اخرویهٔ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد
مکشوف می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه
او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبه که برحمت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدس
سره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل
داشته اند که از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد ب منها قبله گاها از روی
جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادمان
آن درگاه مددی فرماید و دستگیری نماید مصرع با کریمان کارها دشوار نیست
الحمد لله والمنة که بیمن توجه شریف بطریقی که امر فرموده اند استقامت
دارد و در ان کم فتور راه می یابد بل روز بروز امید وار ترقی و تزائد است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظ قرآن می شنود بعض اوقات بقبوض است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل ظلال میداند و از ظل تجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میداند و بعد ازین بقا باز یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا روی دهد تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود ب منها عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطی عظیم روی نمود دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة وکدورة من البدن واللطائف وحصل فیها کل نور وبرکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن کله نورا مضیا الطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی القلب ظهر ان فی ذلک قلب آخر وانما التجلی علیه وهکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولکن یتوهم الان انه انتهی الی القلب البسیط ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

کانت کلها تخلفات صرفته وکان یخطر اسم ہذا المقام فما کتبها بسوء الادب قبلہ گاہا این ہمہ
کمترین اثریست از آثار توجہ اظہر ؎ گر بر تن من زبان شود ہر موی ؎ یک شکر تو از
ہزار نتوانم کرد ؎ و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاہ را چہ شرح دہد حق
سبحانہ باحسن وجوہ این دولت عظمے میسر گرداناد بحرمۃ النبی الامی وآلہ علیہ وعلیہم من الصلوات
اتمہا وافضلہا حضرت سلامۃ جماعۃ اعدا ہر چند خباثتہا میکنند ومنصوبہا می انگیزند
آخر الامر بتوجہ عالی بغیر از خجالت وخسارت بدست نیاوردہ اند بندہاے اینجائی
ہمہ عرض بندگی مینمایند وبجد وذوق حاضر میشوند ب منہا حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقامی وسیع بس نورانی ظاہر شد گوئیا
مقام حقیقت قرآنی بود ہر چند باین جرأت نمی تواند کرد وچنان معلوم شد کہ حقیقت
محمدی علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام مرکز واجمال این مقام ست گوئیا دریای
عظیم را در کوزہ در آوردہ باشند وآن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیہم السلام واکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بہرہ دارند
واز تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلے اللہ علیہ وسلم نصیبے مفہوم نشد واین حقیر
نیز بہرہ یافت حق سبحانہ بتوجہ علیہ نصیب کامل روزی گرداناد وہنوز این مقام
خوب واضح نشدہ است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماہ معظم خیلے برکات
مفہوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع ہموار دارد واوقات بجمعیت وذکر میگذراند
یاران شہر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیۃ انتہی حضرت ایشان را قدس اللہ
سرہ العزیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیہ است کہ اعظم آنہا مکتوبی ست
در بیان طریق وآن مکتوب دوصد وشصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون در غایت
تطویل وتفصیل بود ومعارف دران باہم دریافتہ نقل آن یا فقرۂ ازان دشوار
نمود خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفائے
کردار آراستہ اند ولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار وپنج ہجری شہر شعبان
بودہ وحضرت ایشان قدس سرہ میفرمودند کہ محمد سعید چہار وپنج سالہ بود کہ ویرا
رنجورے پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی اختیار
گفت حضرت خواجہ را میخواہم من این حرف او را بحضرت خواجۂ خود قدس سرہ
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ندہی وحریفے نمود وغائبانہ از ما نسبت در ربود ونیز
حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضے مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این
مخدوم زادہ را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند در مکتوبے کہ بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ما قدس سرہ برنگاشتہ اند آنجا نوشتہ اند
فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند استعدادہای عجب دارند بالجملہ شجرۂ
طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سرہ اشارت
است عظیم بعلو استعداد وفطرت ہمہ مخدوم زادہا ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بہ سن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداختہ حصہ
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سرہ وبعضے را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مہارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجہ والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفہ بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن ہفدہ
وہیزدہ سالگی بار دیدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبع بیلاغت معنوی توام گردید
از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقہ را از معقول ومنقول بمہارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبرہ تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرمودہ اند از آنجملہ است تعلیقات

مشکوۃ المصابیح کہ دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ ائمہ حنفیہ است
غایۃ سعی مبذول داشتہ اند بعضے علما کہ مطالعہ نمودند بغایۃ پسندیدہ زبان ثنا
و دعاے ایشان کشودند و روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلۂ مشکلہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایۃ تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زادۂ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدۂ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کردہ بود
و علما و مشائخ آن بلدہ را و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نمودہ بود دران محفل بتقریب
سجدۂ تحیت و سجدۂ عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زادہ با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از ہر علم تقریبًا بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبۂ علم از قوت علمیۂ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس بنظارہ
درآمدند و برخے کہ بہ خصوص مشار الیہما را نمی شناختند می پرسیدند کہ این دو عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
ازان صدف ولایت این قسم درّ ہدایت چرا بظہور نیاید و نیز این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
بتقریب عدم رفع سبابہ در تشہد بمذہب مختار حنفیہ رسالہ بنگاشتہ بودند و فرمودند
مقصد آنست کہ اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای کہ مثبت رفع سبابہ بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس اللہ تعالے سرہٗ بتقریب
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علے الاحسان این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ سبتہا اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک وظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بطی
بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد چندان که غلبه سکر و بدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد ان شاء الله که نیز بولایت
خاصه مشرف گردد بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و آن اسرار
بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند و هیچ یکی از اصحاب
و غیرهم به استماع آن سر بلند نکنند این هر دو مخدوم زاده را
بر آن مطلع ساختند بل به خصوص تحقق آن در حق ایشان
خبر می دادند بعض از بشارات عالیه که آن حضرت در حق این
هر دو برادر فرموده اند ذکر مینمائیم ب حضرت مخدوم زاده خواجه

محمد سعید سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود نوشته
اند که حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه قطب بوده اند
وهر قطب را دو امام می باید دو شخص در ملازمت علیه حاضر
بودند فرمودند که شما هر دو امامید بر یکی فرموده که این از روی تواضع
بسیار بدیگری گذاشت وصاحب یمین شد ب
ونیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود
بر نگاشته اند قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی بخاطر فاتری رسد که حکم آن دار از احکام این نشاء جداست
درین تماشاگاه هیچ ترقی از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن
نیست تا فنا بر هستی سالك وارد نشود وبه موت
ملتمس نگردد بخلاف آن نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی
کمال دیگر نیست ومعد با معد جمع موت را دران دار البقا
چه گنجایش وفنا را چه یارای تحققش آنست که چون
درین عالم ظهور ظلال است ومعاملات آن شك نیست
که ظل را بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
وانعدام چاره نیست وچون اصل نسبت با فوق خود حکم ظل
دارد بعد از سطوع اصل او آن اصل اول مستتر می شود هکذا
الی ان یأتیك الیقین وآخرت چون مقام ظهور حقایق اصل
است واصل را با اصل دیگر هیچ تدافع نیست فنای کمال
اول چه درکار واضمحلال اول نزد ورود ثانی چه گنجایش کریمهٔ
و لدینا مزید مؤید این کار است که شعر بقاء اول است
وکریمهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها[1]

(۱) سوره بقره آیة ۱۰۶

مناسب معاملات دنیوی است جمعی که عنایت
الٰهی جلّ وعلا شامل حال شان شده است و
دنیای اینها را حکم آخرت ساخته و بخطاب لقد آتیناه
اجره فی الدنیا[1] نواخته امیدوار مخلصی از مضایق این دار غرور
اند و بخلعت سعادت[2] الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا ممتاز حضرت قطب الاولیاء
قدس سرّه در باب دو شخص از اصحاب خود این بشارت
فرموده اند واین لفظ را مذکور ساخته اند که دنیای شما را آخرت
کردند. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم. ب۳ حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی
مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق. ب۴ ونیز این مخدوم
زاده سلمه الله تعالی برنگاشته اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی
عنه دو شخص را از اصحاب خود فرمودند که شما را از دائرهٔ غضب
بیرون کردند مترصد فوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که مراد از دو
شخص که درین هر چهار بشارت واقع شده است همین هر دو
مخدوم زادهٔ عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه یکی از اسفار که این دو
مخدوم زادهٔ عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند وبضرورت در هند
ملازم بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم ومعرفت
شگرف بحضرت ایشان رسید این دو نور دیده را بشوق تمام یاد

(۱) سوره عنکبوت آیة ۲۷ (۲) سوره مائدة آیة ٤

میکردند درهمان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مدعا بمشارالیها رقم فرمودند[1] الحمدلله والصلوٰة والسلام علی رسول الله فرزندان گرامی هرچند مشتاق وخواهان صحبت ما اند وما هم آرزومند حضور وملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح علی لا تشتهی السفن ؛ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میداند ویکساعت این عرصه را به از ساعات کثیره امکنه دیگر تصور می نماید اینجا آن میسر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود علوم ومعارف آن موطن جداست واحوال ومقامات این مجموعه علیحده منعی که از جانب سلطان ست آنرا دریچه کمال رأفت ورضامندی مولائی خود میداند جل شانه وسعادت خود را درین حبس می انگارد علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کاروبارست ودرین اوقات پر تفرقه غرائب غنج ودلال لیکن هر دولت ونعمت تازه وبوالعجب که روز بروز میرسد فرزندان در دل می خلند واز دوری ونایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد انگارم که شوق من بر شوق شما چرب وغالب ست ومقرر ست که آنقدر که پدر خواهان پسر ست پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیه اصالة وفرعیة مقتضی عکس اینمعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست وفرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین آمده واشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکدخدای ماند همه چیز ؛ والسلام ودر دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد این دو محل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظر بها ودر سفر اجمیر که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هرچند روز ایشان این مخدوم زاده را بفیض خاص ونسبت مخصوص سرافراز می ساختند وخلعت خلت که کنایت است از معامله

(۱) در مکتوب هفتاد و هشتم در جلد ثالث.

عظیمہ درین سفر میمنت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کردہ اند
چنانچہ این مخدوم زادہ در مرقومات خود تصریح بآن
نمودہ اند آنجا کہ نوشتہ اند ب ۵ بکرم اللہ سبحانہ آن وعود
کہ در مکتوبی نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواہم داد
در حضرت اجمیر منجز فرمودند و عنایت کردہ روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برائے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در علوئے
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواہم محمد سعید چنان
شود کہ تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زادہ رسانید
بہ لینت و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بہیچ وجہ شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان ہر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر مزار جد بزرگوار قدس سرہ کہ برون شہر
واقع است زاویہ اختیار کنم و مسند داری حوالہ قرۃ العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم مدظلہ معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند ہمانا اعزی مخدومی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ مر الائق خدمت
خود نمیداند من کہ نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط ہائے شرعیہ و اخلاق
ملکیہ و قوت علمیہ و غیرہا خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آوردہ باین فقیر
فرمودند مے بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر در نجستہ سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضہ از بعضے عرائض این مخدوم زادہ

که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد ازان بتمامی غرق لجۂ انوار و بحار اسرار والد بزرگوار
خویش گشته بمقامات عالیه و کمالات باهره و درجات
متعالیه و مناصب فاخره رسیده اند و محرم خاص الخاص
و مونس دمساز در خلوات و جلوات گشته خصایص
و کمالات ایشان بی شمار است و استحصاء معارف
و حقایق که بزبان قلم ایشان آمده است دشوار اما بحکم
ما لا یدرک کله لا یترک کله کلمۂ عالیۂ ایشان که دران تحقیقات
چشم و تدقیقات مجسم نموده آید و به بعض مقامات حاصلۂ
خویش تصریح نموده در ضمن چند برکت آورده خواهد انشاء الله
تعالی اما آن عریضه این است ب هو عرض داشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که مترصد هلاکت و مرض شدید
میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شد تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی
که کیفیت آنرا نمیداند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیۂ اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت

بودن ثبوت نمی ایستد بلکه عدم مطلق و شر محض حقیقت خود
در نظر ست و ثبوت مجدد هم منظور گویا شئ خالی را پر کرده
اند و گران بار آن واضح ست فردای آن روز دیدم که آیینه بدست
دارم دران مینماید که روی من داغها بحتغ دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفائیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال روشنی و صفا اول پاره از رو دران مصفا ظاهر شد فی الحال
تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرات شئی مغائر شئی ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر مشابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق انا تا بقایای عدم ست که ملتبس با باطل است چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصدقه
آنحضرت امیدوار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی
اما آن معارف و بشارات که وعدهٔ ذکر آنها سبق ذکر یافت
این است که در ضمن هفت برکت منقول می گردد ف ۱
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند که فلانی
تو در ضمن مائی و ازینکه نسبت تو ضمنی است دلتنگ مباش
که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه ضمنی حضرت دین و دنیا
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بودند الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً

طیباً ب ۲ حضرت ایشان قدس سرہ خطاب بآن مخدوم
زادہ نمودہ فرمودند کہ تو دائرۂ نفی حضرت ابراہیم علیہ السلام
الحال در اثبات شریک منی وآن را بہ بعض محرمان خود ظاہر
فرمودند کہ بعد ازان معاملۂ خلت فی الطریق ماندہ بود الحال
با معاملۂ حضرت ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال
درباب آنمخدوم زادہ فرمودند کہ در ہیچ مقامی از عروج ونزول
تا امروز وی تخلف نکردہ وشریک وردیف من بودہ حضرت مخدوم
زادہ باین فقیر حکایت کردند شبے در صحن خانۂ خود دروازہ را از درون بستہ
خفتہ بودم ونصفے وزیادہ از شب رفتہ بود یکی بشدت تمام وحدت دزد وحیران
شدم کہ کہ باشد ہر چند فریاد کردم جواب نداد بدر دروازۂ خانہ آمدم کہ بکشایم او
در را بجانب خود می کشید ومن جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان
رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان آیندہ
ناپدید شد صباح کہ بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش ازانکہ من قصۂ
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانۂ تو میخواست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم وبانگ بروے زدم وبراندم بدین تقریب بعضے ثقات اصحاب حضرت
ایشان کہ حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند کہ فرمودند شبے بخانۂ
خواب خود دراز کشیدہ بودم والقای می آمدہ بود کہ ناگاہ جنی خواست بر من تصرف
کند من کلمہ لاحول ولاقوۃ الا باللہ بر زبان راندم ہمین کہ آن کلمہ از زبان من
برآمد دیدم کہ ملائکہ با دور باشہا نزول نمودہ آن جن را پارہ پارہ کردند ومتعلقان او
را از نواحی اجلای وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت ہمان روز یکے را
ازان منزل آوردند کہ امشب جن باین آسیب رسانیدہ اینمعنی نیز مصدق

فرمودهٔ ایشان گشت ب وایضاً حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته
اند که روزے احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلاً مجال مخالفت نداشتند الا
ان یشاء ربی شیئاً و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلے گرزی ست آهنے که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از
تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم وقت
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان ست
و نیز آنحضرت در مکتوبی برنگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات
قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و نیز
بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم و یوا حق ست ؎ چون زلیخا کز سپند آن
تابعود ۔ نام جمله چیز یوسف کرده بود ۔ پاگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آنچه دلالت بر کمال مناسبت

سال وفات محمد سعید ابن امام ربانی ۱۰۷۰ هزار و هفتاد است

اصلی ورابطۂ جبلیٔ این مخدوم زاده بجناب قدس دارد
آنست که حضرت ایشان تا مدتها در انکاح این مخدوم زاده
مأذون نمی گشتند هرچند درین باب ملتجی می شدند واستخارها
می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند بعد از
نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از غایت
رعایت أدب آنجا بول ننمودند وهمچنان برخاستند درین اثنا
ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم ومنکشف ساختند که
منع ازین أمر از کمال غیرت الٰهی جل شانه که در حق این نوباوۂ
بوستان کمال بوده حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بلندی
استعداد وآثار رشد ورشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت وصغر سن مشاهده
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند ومنتظر ظهور کمالات خفیه که درمگی
استعداد مودع می بوده می بودند ومیفرمودند که چون علم مبدء حال ست از
تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول ومنقول نیز دلالت
می نمودند واز کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه وورق ورق امر کرده میفرمودند
بابا دار تحصیل علوم فارغ شوید که مارا با شما کارهاے عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیدۂ ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت واگرچه درضمن تحصیل قال در تحصیل حال
وتنویر بال سرگرم مے بود اما بعد از فراغ ازان همگی خود متوجه این گردید تا بعنایت
الله سبحانه از احوال واسرار خاصۂ والد بزرگوار خود رضی الله
عنه بهرۂ فراوان گرفت باسرار خاصه ومعاملات مختصه و
مقامات فخیمه ودرجات عظیمه وکمالات بلند وحالات ارجمند آنحضرت

مبشر و متحقق شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ پدر عالیمقدار بر وجه
کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشتهٔ
آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است **ب** بکرم
خداوندی جلّ سلطانه و بطفیل رسول او صلّی الله علیه و علی آله
وسلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله سبحانه بسّره
الاقدس معاملهٔ تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته
و راه وصول اقرب گشته و کار دهور بایام و شهور مقرر شده
هرچند بحسب کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد چه
این وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کیفیت افزون و
بیش از پیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز
از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان
می نمود که گویا بحوالهٔ فنای نفس رسیده بود و ما ذلک
علی الله بعزیز و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان
خود بیان می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل
عقیل در تحیر می ماند ع: اگر پادشه بر در پیرزن ❊ بیاید
توای خواجه سبلت مکن ❊ و چون احصای خصایص و
کمالات این مخدوم زادهٔ عالیشان بنابر غایت مناسبت ایشان
بوالد بزرگوار خود متعذر است و عدّ بشارات از حضرت
ایشان دربارهٔ این فرزند ارجمند صدور یافته متعسر و نیز
بعض از ان بشارات بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم
الاستتار است لهذا اینجا بتفصیل بعضی از انکه فی الجمله قابل

اظهار اند بر مزو اشاره اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال مخدم زاده
محمد سعید سلمه الله ربه سبق ذکر یافته بل مخلصان امید دارند که بحکم
واقعه که این مخدوم زاده در سن چهار سالگی دیده اند واز والد بزرگوار در تعبیر آن
اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
می شوی واین سخن را از من یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً حضرت
مخدوم زاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل بشارت
مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعد منجز گشت
واثر بشارت بحصول پیوست این فقیر راقم گوید روزی از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم بسبب ما را یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه[1] می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفها لاے جدی الوقایه سبقاً سبقا
وکنت اجری فی میدان حفظها طلقاً طلقاً حتی الفق تمام تالیفه مع تمام حفظی راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز این مخدوم زادهٔ عالیقدر در بیاض خاصهٔ خود رقم نموده اند
حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیهٔ از خلقت آن
سرور دین ودنیا علیه وعلی آله الصلوات والبرکات العلی مانده بود
وآن اولش را گویا بیك فردی از دولتمندان امت او عطا فرموده اند
وتخمیر طینت او ازان نموده وازین راه آن فرد را از اصالت
بهره ور ساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ

(۱) مؤلف وقایه برهان الشریعة محمود استشهد سنة ٦٧٣ هـ. [١٢٧٤ م.] شارح وقایه صدر الشریعة الثانی عبید الله توفی سنة ٧٥٠ هـ. [١٣٤٩ م.] در بخارا

قلیلی مانده بود آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است
و تخمر طینت او از ان فرموده اند و باندازهٔ آن حظی از اصالت نیز
یافته ان ربك واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی
موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی
است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نیز حضرت ایشان
خطاب باین مخدوم زادهٔ عالیمقدار نموده فرمودند که هر قدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال در حق وی
نشان داده و ماذلك علی الله بعزیز ایما باین است آنچه این
مخدوم زاده سلمه الله تعالی در بعضی مرقومات خود بر نگاشته اند
ب در نماز عصر بودم که بسط عظیم روداد و منزل عالی کیفیت
بس شگرف که هرگز مثل آن رونداده بلکه مخطور و متصور
هم نگشته بشرف ورود یافت و اموری در میان آمد که مصداق
لاعین رأت ولا اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن
آن نه و قلم را تاب نوشتن آن ندع : فریاد حافظ[1] این همه
آخر بهرزه نیست ❖ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست ❖
انگارم که حصول آن وابسته به نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیه
است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه
خود را مقرر دید نتایج کلمهٔ طیبه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و
تکبیر را در ان حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست
قرآن را و نماز را هم بعلاقهٔ آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای
نماز نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ کسب

(۱) حافظ محمد شیرازی توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] در شیراز

وعمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف
است سابقهٔ عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات ومجاهدات
در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول و
اصول اصول است اعمال صالحه سودمند ونتایج بخش است که
بوسیلهٔ آن سالک مستعد ترقیات میفرماید واز تکرار کلمهٔ نفی و
اثبات از ظل باصل راه می کشاید از اصل باصل اصل عروج مینماید و
آنچه مذکور شد آنجا اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت به
ریاضات شاقه بحوالی آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید
وصول بآن منوط بموهبت محض است یا بمحبت صرف خصوصیت
وعدم شرکت احدی که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمودید که
ازین رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است
مقامی از خود دارد که دیگری را بالاصاله دران شرکت نیست هر چند
واصلان آن مقام اقل قلیل اند از ان جمله است که حضرت ایشان
در انجا ملاحظه نموده بغایت عظمت ونهایت ابهت وعلو
شان در نظر در آمدند چنانکه عقل ووهم در ادراک آن حیران
وسراسیمه است وزبان قلم وقلم زبان در تبیان آن عاجز وقاصر
باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه دانستن یا مرآت
او تعالی تصور نمودن وموهوم دیدن وکمالات منعکسهٔ ظل را
باصل سپردن وظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد از ان
آنرا بکمالات اصل متحقق یافتن همه در قرب ولایت است که از
ظل باصل پیوستن است می فهمد بعد از انکه اصل را در رنگ ظل
در راه گذارد وبحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ دکر

بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با صل
داده خود را فانی و مستهلك دیدن نه و بقا و تحقق با صل پیدا
کردن مشهود نمی گردد وصول آن موطن را راه جدا است
ازین بآن مقام رسیدن دشوار است ب ۲ ونیز این
مخدوم زاده نوشته اند روزی در ایام حیات حضرت مخدوم زادهٔ
کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة والرضوان حضرت ایشان
فرمودند که در زمرهٔ سابقین که حق سبحانه در شانشان ثلة
من الاولین وقلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خود را داخل
آن جرگه دیدم ویکی را از منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم و
مثل آن در اسرار متشابهات کنایات از معاملاتست
درواست که شخصی را معامله حاصل بود وعلم بآن معامله
نباشد این معنی را در یك فردی از منتسبان خود مشاهده
نموده است بدیگران تا چه رسد خوش گفت : سعادتهاست
اندر پردهٔ غیب ٭ نگه کن تا کرا ریزند در جیب ٭ گوییا اشاره
بانکشاف وعلم آن معاملاتست که بعد ازان بحصول پیوسته
است آنچه آن مخدوم زاده در بعضی مکاتیب خویش نوشته اند
اگر شمه از حقیقت معاملهٔ این کار در میان آرد نزدیك است
که نزدیگان دوری جویند و واصلان راه هجر پویند مستمع از
هوش رود و متکلم را تاب نماند بیت : فریاد حافظ این همه
آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ٭
متشابهات قرآنی رمزیست ازان و مقطعات فرقانی ایمائیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است علیهم الصلوات

والتسلیمات وکمل ورثه را باتباع این بزرگواران نیز نصیب هست
بوراثت ولو علی سبیل القلة والندرة فعلیك باتباع خاتم الرسل
علیه وعلیهم الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم وتذوق
من اذواقهم وتنجو من مهالك الطامة الکبری بشفاعتهم ب ۳
ونیز میتواند که ایما بمعاملات مسطوره بود آنچه آن مخدم زاده
به بعضی مخلصان برنگاشته اند از شمول عنایات که در بارهٔ این
عاصی واقع است چه نویسد ع : داد او را قابلیت شرط نیست
قبل مَن قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم طاقت
آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود بعد ازان که
گوید و که شنود خوش گفت بیت : سراپا آتشی اشب قدح کو
دیگری پر کن ٭ که خواهد سوخت ساغر تا توئی در جام خامی کرد ٭
وایضا لطافت وعلوّ آن زبانرا میگیرد : یضیق صدری ولا ینطلق
لسانی ع : سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد ٭ پس
باید که مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جستن بذات او راه
جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هرچند ذات متکلم را با ذات
مستمعان هیچ نسبتی درمیان نه چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته
وباذات بیچون حقیقی اتصالی ونسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران
را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونه پی برند
ذات خالص عارف خود وراء اوست جهر حال دست
وپای باید زد و همواره باین ترانه باید مترنم بود بیت : مفلسانیم آمده
درکوی تو ٭ شیئاً لله از جمال روی تو ٭ ب ۴ ونیز عریضهٔ که این
مخدوم زاده برجادهٔ حضرت ایشان نوشته اند مصرحست بوصول

نسبت سابقین برایشانرا و اینست حضرت سلامت این فقرا
ازان باز که بعالم فرود آورد و نشانهٔ آن نسبت را که در وقت عروج
بآن مشرف ساخته بودند بمیانه می باید که از یمین و یسار بیگانه است
این نسبت مخصوص بسالکان ایشان است اصحاب یمین در رنگ
اصحاب یسار ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام محبوب
از دیاد محبت بخشش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد
چون بذوق و وجدان خود رجوع میکند بی تکیف می نماید که حظی و حلاوتی
بلکه از دیاد محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
انعام او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب فرح و
سروری می بخشد در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در
محبت ذاتیه هرچند فرح و سرور از شایبهٔ نفسانیه منزه و مبرا باشد
اتمیت و اکملیت پیدا کند و نیز این مخدوم زادهٔ عالی درجه بر
نگاشته اند **ف** روزی حضرت ایشان قدسنا الله بسره الاقدس
پیش ازانکه بسفر اجمیر روی آرند نواحی آن جناب در صوبهٔ
پنجاب همواره خلیفهٔ عصر دیده بود و موسم اعتدال خریفی در ایام
تشریف دقایق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان
میفرمودند و سخن از وصول با کعبهٔ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم معارف در میان بود
و روز بروز دقایق و غرایب آن می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می
نمود و آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این بی پر و بال می بودند
و ترقب ترقی وی داشتند و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در ان

وقت کہ بیان دقائق مستورہ می نمودند وغیر ازین فقیر دیگری در
خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار
نوازشہا در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات
منہورہ فرمودند حمداً للہ سبحانہ علی ذلک وعلی جمیع نعمائہ
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمہ چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
ایشان خواجہ محمد سعید سلمہما اللہ سبحانہ رقم فرمودہ اند کہ از انجا آشنایان ذوالاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشایان پی برند وآن اینست خاطر ہمیشہ متوجہ
احوال شماست وخواہان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاہر
شد خلعتے کہ داشتم از من جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجہ شد کہ بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد کہ این خلعت زائلہ را بکسے خواہند داد یا نہ و
آرزوی آن شد کہ آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدہند بعد از لحظہ دید کہ بفرزندے
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائلہ کنایۃ از
معاملہ قیومیت بودہ است کہ بتربیت وتکمیل تعلق داشتہ وباعث ارتباط باین
عرصۂ مجتمعہ او بودہ واین خلعت جدیدہ را چون معاملہ بانجام رسد ومستحق خلعت
کردد امیدوار است کہ از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این
فقیر بتضرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابتہ می فہمد وفرزندے را مستحق
این دولت می یابد ؎ با کریمان کارہا دشوار نیست ٭ اگر استعداد ست
ہم داد اوست تعالے ؎ نیاوردم از خانہ چیزے بخویش ٭ تو دادی ہمہ
چیز من چیز تست ٭ وبدین تقریب ہر دو مخدوم زادہ را بشکر دلالت نمودہ
نوشتہ اند قال اللہ تبارک وتعالے اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور
میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح والقوی
الظاہر والباطن الی ما خلق اللہ واعطاہ لاجلہ لولاہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ

الموافق انتهی حضرت مخدوم زاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این
معاملهٔ شگرف در مادهٔ خود تصریح نموده اند آنجا که بر نگاشته اند
ب مود در آن هنگام که درویشی را بخلعت قیومیت
نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا خطاب کرده فرمودند که
علاقهٔ ارتباط من باین مجمعگاه همین معاملهٔ قیومیت بوده که آنرا بعد
از توجهات کثیره بتو عطا کردیم و مکونات بشوق تمام بتو روآوردند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای قرب
ارتحال خویش ازین جهان پرنیش فرمودند آن درویش دلریش
باوجود استماع بشارت مسطوره جگر کباب و دیده پرآب گشته
باکمال الم واندوه در خود فروفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامعه
را تاب شنفتن چون آن حضرت این تلوین را دران مسکین مطالعه
نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنت الله اینچنین
جاری گشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجایش می
نشانند و بکمال تلطف عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد
در زبان مبارک راندند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پای
درکشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه وسلم نشست
ابوبکر را پای درکشیدند عمر بجای او نشست عمر را پای درکشیدند عثمان
بجای او نشست عثمان را پای درکشیدند علی بجای او نشست
رضی الله تعالی عنهم آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مرکوز بود به لا یا نعم لب نتوانست
گشود و اموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد خوش
گفت بیت : وحشی گذشت نکردی حکایتی ؛ ای خان و مان خراب
زبان بسته بود این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا بقیومیت

تو راضی تر و خوش وقت تر از قیومیت من نیز بلهٔ آنرا نتوانست
جرأت نمود که پرسد چون اندوه آن دلریش را آن حضرت
بیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست اما
به بینم که چه علاقه درمیان است متوجه گشته بعد از لمحه فرمودند
که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام افراد عالم بتو این مقوله
گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردید بعد ازین گفت و گو
بیك سال و سه ماه چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی
داد باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است جل و علا و
نائب مناب او همه بوی رو دارند و قبلهٔ توجه جهانیان اوست دانند یا
ندانند بلکه قیام عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر
أسما و صفاتند درمیان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف
اند و اعراض و اوصاف را از ذات وجه چاره نیست تا قیامشان
بآن بود سنة الله جاری است که بعد از قرون متطاوله عارفی
را نصیبی از ذات ارزانی و برادانی داشته عطا میفرمایند که بحکم
نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قایم می باشند
ب ۷ و برنگاشته اند العارف الکامل المشرف بالبقاء
الذاتی یشاهد جماله فی مرایا العوالم و یری نفسه کلاً و اجمالاً و العالم
مظاهره و تفصیله و یعاین ذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته فله الذات و
ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع الأخیر بافراد من الکمل له حکم
العنقا فی الغرابة لو وجد واحد بعد الوف من السنین لأغتنم ع: اگر
پادشه بردر پیرزن بیاید ❊ تو ای خواجه سبلت مکن ❊ انتهی بعد ازین
بمدت قلیل چون حضرت مخدم زادها بشرف ملازمت

رسیدند خلعت ثانیۂ موعودۂ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزندی محمد سعید عطا کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چہ آن خلعت ثانیہ کنایت از خلت ست وغیر ازین نیز چہ در مکتوبات وچہ در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان ذوالبرکات بسیار نمودہ اند حق سبحانہ برکات این را ہموارہ جاری دارد وازان دو سرچشمۂ زلال کمال بکام متعطشان این راہ رشحہ برساناد وہم از عنایات الٰہی در حق این مخدوم زادۂ ثالث آنکہ درین ایام باوجود مشاغل از افادۂ طلبہ علم وافاضۂ طالبان حق والتزام اوراد وافیات در اندک روز حفظ قرآن مجید نمود وما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ والطافہ مخفی نماند کہ این مخدوم زادہ را غایۃ اطلاع ست بر اسرار ومعارف پدر بزرگوار خود چہ آن معارف کہ داخل مکتوبات گردیدہ وچہ غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات از زبان مبارک آنحضرت شنودہ اند وبعضے را از انہا در بیاضہ خاصہ خود تسوید فرمودہ چون باین بندہ نظر عنایتے داشتند ومحرم میدانستند باکثر آنہا اطلاع بخشیدہ بودند وبہ نقل بعضے اجازۃ فرمودہ وبعض ازان در احوال حضرت ایشان ست تحریر یافت وبرخی از انہا چنان ست کہ افشار ابر نمی تابد از بعض آخر کہ توان اظہار نمود این برکات پنجگانہ تبرکاً بمنصۂ تحریر می آید

ب ۱ مراد از روضہ بودن قبر کہ در حدیث آمدہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ آنست کہ حجبے ومسافتے کہ میان آن بقعۂ قبر وجنت بودہ مرتفع میگردد وہیچ حجابے ومانع میان آن ہر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعہ فنا وبقای بجنت پیدا میکند فافہم وہذا معنے قولہ صلے اللہ علیہ وسلم ما بین قبرے ومنبرے روضۃ من ریاض الجنۃ این قسم روضہ خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از جنت در آن بقعہ تابد می شاید ب ۲ حیاتی کہ بنشار دنیوی تعلق دارد دو چیز

می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکتے بود حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ در کار نیست
ب ۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بمکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویة اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتے معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانه ب ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد ازان رضای
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ
ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مرا روزی در حین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در انکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقی خواهد بود
متوجه شد شهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص بخصوصان ست که میان او تعالی و ایشان امور میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها

مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیہ الایۃ الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الایۃ او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملہا علی ہذا المعنی بادنی تاویل وتوجیہ حضرت
مخدوم زادہ سلمہ اللہ در بعض اسفار کہ حاضر خدمت ایشان نبودہ اند احوال علیہ
خود را بزبان قلم عرضہ داشت نمودہ اند بانقل دو عریضہ کہ دو شاہد عدل علو
احوال واسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضۂ اولی عرضہ داشت
بندۂ کمترین محمد معصوم ذرہ وار بموقف عرض باریافتگان عتبۂ علیہ میرساند
سرفرازنامہای گرامی پے درپے رسیدہ معاملہ را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت اللہ سبحانہ فنا و
بقای بآنا نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچہ در وقت تحریر
عریضہ ستور مینماید تا وجش چہ باشد قبلہ گاہا از عنایات او تعالی بوسیلۂ توجہات
حضرت ایشان چہ نویسد واز احسانہای او سبحانہ چہ بیان نماید کشان کشان می برند
ہرچند نداند کہ از کجا می برند و بہ کجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان سید بند کہ دو فی
است ندیانی ؎ من نہ باختیار خود میروم از قفای او و آن دو کمند عنبرین
میکشدم کشان کشان ؛ حق سبحانہ بتوجہ عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زدنی علما عجب معاملہ ایست کہ باوجود ورود این احوالات بعضے از اوقات از وفور
قبض آن قدر منجمد میشود کہ گویا ہیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصہ تازہ
میگردد و کیفیات مخصوصہ جلوہ گر میشود وجہ آن چہ خواہد بود این قدر رسید اند کہ ما
اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک و ازین معاملہ
مناسبت خود را براہ انابت بیش از راہ اجتبای مینمود و اعتبار را طفیلے میداند دل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی می دہد کہ بندہ را بخواست چہ کار ہر چہ عنایت فرمایند آن

راضی باید بود حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ شمہ از محبوبیۃ ذاتی بتوجہات علیۂ آنحضرت عنایت
فرماید العبودیۃ عریضۂ ثانیۃ عرضہ داشت کمترین بندہا محمد معصوم بندوۂ عرض
خاک نشینان آستانۂ علیا میرساند سرفراز نامۂ عالی کہ دران این عاصی مہجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساختہ بودند شرف ازدرود آن یافت
ع من کہ باشم کہ بران خاطر عاطر گذرم ۔ للعظما سیکنے ای خاک درت تاج سرم ۔
قبلہ گاہا از احسانہای او تعالیٰ چہ توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانہ
توان بجا آورد مگر آنکہ خود را لخاک سازد بلکہ از خود نامی و نشانی نگذارد و ہنوز حق
آنرا بجا نہ آوردہ باشد چہ ہر عبادتے کہ باین طرف منسوب بودہ باشد
البتہ قاصر ست و بعیب و نقصان متصف اللہم لا احصی ثناءً علیک انت
کما اثنیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفۂ جدیدہ را اخوی خواجہ محمد
ہاشم از آگرہ فرستادند علو درجۂ آن نہ بآن مشابہ است کہ فراخور فہم ہزلی ہزلی
باشد و آنچہ اندراج یافتہ کہ افراد عالم ہمگی ظلال اسماء و صفات واجبی ست
عز شانہ پس ہمہ اعراض بودند کہ جوہرے درمیان اینہا کائن نباشد
تا قیام اینہا بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نماز
تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنے افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و بتمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت ہر چند عروج مینماید دولہ آنست کہ از ذات مجرد بہرہ یابد میسر نمیشود
و ہر چند میرود ہمہ در اصول خود میرود و در اصول اصول الی ما شاء اللہ تعالیٰ و مشہود
گشت کہ تا ہر جا میرود ہمہ در وجوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و

ذات عز شانہ ماوراء وراست چہ اطلاق اصل دران حضرت جل سلطانہ ساقط ست
آخر الامر معاملہ بیأس رسید و بیقین یقین معلوم گشت کہ ہرگاہ اصل توصفات و
اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواہد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و مستلاشی سازی و بعد
از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امرے دیگر باید کہ نصیبے از حضرت
ذات فراگیرد جل سلطانہ دران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
بن العربی قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست
کہ بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چہ اصول را دران حضرت راہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست و آنچہ حضرت ایشان نوشتہ اند کہ این قسم بزرگ یک عصر
متعدد نمیشود علاوہ یأس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد و ایام
یأس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بکدام اعتبار خواہد بود یا فرق اصالۃ و تبعیۃ باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود کہ بادی در دل توان درمیان آورد

بحکم حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا جاءہم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوبے کہ نامزد این فقیر گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مکرر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امید وارست کہ ازین معمائے بکشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہے
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والا مقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ ببعضے امور کہ فقیر را بصدق

۱ ۱۲ هشتم از مکاتیب جلد ثالث

حضرت ایشان محرم آن سید انستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آرد کہ از انجا بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الجواب ہو الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید داریم کہ آن برادر گرامی از صنوف دوال وارستہ بمدلول حقیقے پیوستہ باشند و از جزئے بکلے واز آنجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرۂ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطۂ ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطۂ مذکور نفوذ کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ ومعاملہ نفی را پس پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ ولو فی الجملہ فرا گرفتہ باشند واز خلیل بہ حبیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوٰۃ والتسلیمات وعلے محبیہما مصرعہ باکریبان کارہا دشوار نیست بناز علو فطرت ومحبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بر زلات ومعاصی صرف نمودہ چہ یارا کہ این مطالب ارجمند را توان حظور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل نمایند کہ بیان واقع ست آرے اینقدر مے یابد کہ باوجود این ہمہ ناقابلے وعصیان سرے ونشاء در نہاد او ودیعت نہادہ اند کہ ستودع را از حقیقت آن کماہی اطلاع نہ دادہ اند ہموارہ والہ نشاء خود است وہمہ وقت عاشقیہا بلاے در میان دارد بلکہ آن سر نزد مودع آن انکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے غایات واہب العطیات آنکہ آنمعنی کماہو در ظہور آید واز سر بعلانیہ کشد واز قوۃ بفعل آید وما ذلک علے اللہ بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصے

بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بے مزاحمت اغیار
ستهلاک آن نشاء بل نشاء آن باشد انه قریب مجیب انتهی
مکتوبه اللطیف ونیز این مخدوم زاده و الاقدر را مکاتیب دیگر
است بغایت عالی وزیبا که دران بسا معارف غریبه وحقایق
عجیبه برنگاشته اند ودر بعض از ان شرح کلمات قدسی آیات
والد بزرگوار خویش بامزید تدقیق نموده اند ما بایراد برخی ازان درضمن
هفت برکت اکتفا نماییم این هفت برکت مکتوب شصت وسیم در
جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول وقسمی از مکتوب صد وپنجاه و
ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول وآخر مکتوب
صد و پنجاه وششم در جلد اول و مکتوب پنجاه ودوم در جلد
اول و مکتوب صد وسیزدهم در جلد اول است مخفی
نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسے رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
بارفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه درضمن احوال مخدوم زاده بزرگ[1] مذکور است وباعث تسمیه آن
مخدوم زاده بمحمد عیسے آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسے علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که در خانه شما
پسر متولد خواهد شد مسمے بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیرخوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیے
است طول الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

(۱) در مکتوب سه صد و ششم در جلد اول

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
راشاه خوانده بود وجه تسمیهٔ ایشان به یحیی آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسری
آید یحیی اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بآن مناسبت بشارت
بآن نام مسمی گردید و همواره از سمو فطرت و علو استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به یمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دران سن کودکی از و تحصیل علم
رغبتی و محبتی دیده می شد و با وستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زادهٔ دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنابر سببی آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر ما را یاد نکردهٔ بعرض رسانید که دیر
چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
اوستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آری چرا همچنین نبود که از طبقهٔ علما است و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزی فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیی نیز چون برادران خود ازین نسبت
بهره ور گردد اما چه باید کرد که او طفل و معاملهٔ اجل مابس نزدیک این بگفتند

وازبس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان و پس
از تمامی حفظ قرآن بہ یمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چہ معقول و
چہ منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداولہ
و نشر علوم بر منصۂ افادہ و افاضہ اقامت دارند و بر طریقہ انقطاع و تبتل و
آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنۃ سنیہ
در رعایت این طریقۂ علیہ بوجہ اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکہ آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویہ بر جبین مبین شان شاہد عدل است و حلیۂ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباہت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زادہ آنست کہ نبیرۂ حضرت خواجہ باقی باللہ دختر خواجہ کلان
خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ والبقاء در حبالۂ نکاح آن گوہر صدف ولایت منسلک
گردیدہ است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز کہ سال عمر آن برخوردار بہ پانزدہ رسیدہ مطول میخواند امید
کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سہ صبیہ بود یکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشتہ دوم کہ
بہ سن پانزدہ رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ
سوم در حیات و از صالحات والسلام والاکرام **فصل یازدہم** در بیان احوال
خلفاے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوۂ صفا کیشان میر
محمد نعمان سلمہ اللہ تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین تیجے معروف
بمیر بزرگ اند کہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر
بدخشان و ماوراء النہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و تکسیر و امثالہا وحید الدہر

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلدهٔ کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
بوده اند واز مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آبای ایشان غریزی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی زوایای
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر ازان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدی در رسید که دران وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی برجستند وهیچ الم بجسم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود وعرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سره رسیده اند
ورساله بنام نامی آن عزیز تألیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقرا را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانه وتعالی شما را معزز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلما
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتی در غایت نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکمی آن دیار بیکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین دار

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنہ اربع و تسعین و تسع مائۃ خدمت
مرشدی میفرمودند کہ مرا بوالد خود ہمین اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزے یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعہ دیدم فرمودند
کہ بمحمد نعمان گو کہ چرا بما این ہمہ سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ سبع و سبعین و تسع مائۃ پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ بخواب
دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمے ہم ما
گردان مرشدی میفرمودند ہم در ایام صبے بعضی فکرتہا و حیرتہا مرا فرو میگرفت بعد
از آنکہ در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
کہ فکرتہا و حیرتہا نیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در ملبج بخدمت
عارف آگاہ امیر عبید اللہ ملبجے عشقی رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ باشارۂ آن بزرگ
انابت نمودہ اند چون بہندوستان آمدہ اند نیز از وفور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند
از بعضے درویشان تعلیم اذکار گرفتہ بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق بہ قدس اللہ تعالے سرہٗ
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذکر و مراقبہ طریقہ شریفہ نقشبندیہ
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقہ تمام بسر می بردند و از آن خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرائے
مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرای
خانقاہ شدتہا بفقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ
ہر یک مستعد گردم حضرت خواجہ چند تن از فرزند و اصحاب خود را تجویز نمودہ اند
درین اثنا یکی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال ست

ولادت محمد نعمان ۹۷۷

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن ما اند یعنے ما جز بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قهار فتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرهٔ ایشان که از
صالحات خداوند حالات و جذبات بوده رنجور شده والدهٔ ماجدهٔ حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از رایحهٔ کریهٔ آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجهٔ من و نور دیدهٔ من این جماعته
که مریدشده اند گشتے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی حالات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجهٔ خود
قدس سرهٔ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبلهٔ حقیقی
کرده احرام بندم بمجردے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
و از یمن این نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجهٔ بزرگوار خدمتگارے و بیدارے یکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضاے او تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجاے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
رضای ایشان بوده و رشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سره در حال حیات چون حضرت
ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را بایشان سپردند و هر کدام جدا
جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را
متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما نمائید و ران اثنا این فقیر
محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان
در ضمن ایشان کم ست و از کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
باشند بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز
و نیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مائی الحال چند
گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
ایشان ما قدس سره به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته دلیها
و غریبیها و بی نصیبیها و بی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض
داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبتی باولاد سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این
عریضه رقت روی داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجه ما رضی الله عنه حاضر اند
انشاء الله خوبتر خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سره میرا

باما مناسبت دیگرست بالجملہ سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ و کنف تربیت گرفتہ بسرہند بردہ اند و مرشدے سالہا در آستان آن قدوۂ حق پرستان گذراندہ دیدہ اند آنچہ دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالی سرہٗ ضعفے روی دادہ بتصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم باہل آن میسر نشود بران آمدہ اند کہ بہ بعضے خلص اصحاب این نسبت شریفہ را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زادۂ بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ اللہ ندیدہ اند و بعضے احوالات کہ مناسب استعداد این دو عزیز بودہ بر ہر یک افاضہ فرمودہ اند بعد ازان حضرت ایشان را صحت کامل روی دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این نسبت بتہا در ین ضعف بشما یان متلقی گشت آن بودہ کہ بعضے احوالات عظیمۂ دیگر بما مودع بودہ کہ ورود آن موقوف باعطائے اینہا می بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را بہدایت طلبۂ برہانپور مرخص گردانیدہ اند و این اجازت نامہ رقم زدہ ہو اللہ لا الہ الا ہو نحمدہ و نصلی علی نبیہ و نسلم علیہ و علی آلہ الکرام و بعد فان الاخ الصالح السالک طریقۃ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان وفقہ اللہ سبحانہ و ایانا لمرضاتہ لما دخل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ المشائخ النقشبندیۃ و سلک طریقتہم العالیۃ قدس اللہ تعالی اسرارہم و ظہر منہ الانتفاع للطلبۃ اجزتہ بتعلیم طریقۃ ہولاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازۃ الاستقامۃ علی الشریعۃ و الثبات علی الطریقۃ و الحقیقۃ و السلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات دو بار سیدے مرشدے بان بلدۂ معظمہ رفتہ اند چون دران شہر مذکور مشائخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسے روح اللہ روحہما این طریقہ از مرشدی تربیتی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبۂ ثالثہ بشیخت آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ بمرتبہ با

سابق نماند انشاء الله تعالے سبحانه چون سیدے درین مرتبه بشهر برهانپور صانها الله
وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور درآمدند بحسب اشارات عنایات نبوی مجلس
ایشان آنجا درگرفت که بتحریر نگنجد دیده میشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب وحالتی ایشان را روے میداد که از غایت سکر وبی آرامی جامها پاره میکردند
وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشاهده میشد که سی چهل تن بهم افتاده بودند
ومصدوقه این مصراع سید قاسم تبریزی رحمة الله که ع درمیان شهر ودر هر گوشه
غوغای اوست ٭ بظهور پیوسته بود تا بجائے که بعضے مریدان مشایخ عظام
آن شهر نیز ناچار آمده داخل مستفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند
وبسیار هشیاران بادهٔ بیخودی وجذبه چشیدند ودرین اثنا عنایت نامه از حضرت
ایشان قدس سره بسیدی رسید که این فقره از انست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقهٔ یاران نشسته بود بخواست یابی خواست توجهی بجانب شما پیدا شد
ودر رفع بقایاے آثار که بنظر می آمد گشت واهتمام در دفع ظلمات وکدورات که
محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچه در آفتاب
هدایت ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتے که در جانب کمال
هیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویأخذ بقدر وسعه شیئاً
فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیهٔ این معنی را در نظر داشت تا یقینے که مصداق
حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنه علے ذلک حصول این دولت تأویل آن واقعه ست که
شما دیده بودید وحصول آنرا بمبالغه وتاکید مسالت مینمودید لله سبحانه الحمد والمنه وام شما
بتمام ادا یافت وموعود منجز شد ومعهود موفی گشت امید وارست که تکمیل باندازهٔ
این کمال حاصل آید ودشت وصحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد نهتی
از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی وضعیف چه گوید واز استیهاد بے

تکلفهاے آن عنصر لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
بیچاره دل آواره گشته چه بنگارد و این ذرهٔ ناچیز تجدید توبه و انابت بخدمت این عزیز
نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقهٔ علیه از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
وضع سپاه بشیوهٔ اهل خانقاه در آمده و بدلالت و سفارت ایشان باستان بوسی
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده و بنظرات و عنایات آنحضرت
بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزاء و سلمه الله علی رؤس الاحبار و
امید وارست که بحکم واقعهٔ صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان و جب
قبول او سبحانه و تعالی و حبیبه صلی الله علیه وسلم گردد و آن واقعه اینست که
سید فرمودند آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام در مسجد جامع برهانپور با خلفاء کبار رضی الله
تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه
مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون
این کلام از آن حضرت شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
مقبول حضرت حق سبحانه و حبیبه المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوٰة والتحیة بر ما فی الضمیر
من مشرف شده فرمودند رد و قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب
آنکه آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شبی از صفهٔ مسجد
جامع برهانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکه یکدست من خسته
و شکسته شد اما افتادن همان بود و ظهور معامله و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
از آن افتادن مسرور شدم که شکرانهٔ آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود که هر که از آن حلوا
تناول نماید به بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگیهای حضرت
ایشان قدس الله سره فرمودند در آن ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلائق زیر آن
بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روزنی
ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم میکند و بدان عمل مینماید
و همچنین هر که در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارهاء
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات و کلیات
کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند
که چندین را فقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدی
بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط حلته بجا آورے چنان کرد و بعد از ساعتے شوربرخاست
که بزے را درین میان بجرے که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی
که در ساعتے از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه هیچ کرمے به
گوشتهاے دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این
ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلاد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانهٔ
این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل
علوم ظاهر سیدی را کمتر ست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصًا
علوم حضرت ایشان قدس سرهٔ حدت بصر ست و حضرت ایشان نیز
مکرر سیدی را بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیرہ در جواب اسولۂ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمودہ اند کما لا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریۂ راہ را در ضمن دوازدہ برکتہ
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب از تکثر طلاب و ترقیات آنہا
نوشتہ بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امید واریاست
و کریمہ سنشد عضدک باخیک نیز مؤید این معنی ست لیکن باید کہ منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکتہ خود بود مبادا کہ ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانۂ مرشدان
برودت اندازد و ازین معنے ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر و ببر باید دانست چہ جای آنکہ بآنہا مفاخرت و مباہات باید
کرد کہ مبادا ازین راہ دروازۂ عجب کشادہ گردد بلکہ باید کہ بحکم الحیاء شعبۃ من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید کہ قصور اعمال و تہم داشتن نیات
ملازم وقت بود لسان حال و قال بکلمۂ ہل من مزید مرطوب باشد ب ۲
اے برادر مکرر بشما گفتہ کہ مدار این طریق بر دو اصل ست استقامۃ بر
شریعت بحدی کہ بر ترک ادنے ادبے از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نہجی کہ بر وے مجال اعتراض
نماند بلکہ جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
اللہ سبحانہ این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیدہ بودند کہ اسمائی کہ مبادی تعینات انبیا
علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات اند ہمان اسماے مبادی تعینات اولیاست
یا نہ و اگر ہست فرق چیست اے عزیز مبادی تعینات انبیا علیہم الصلوٰۃ

کلیات اسماست ومبادیٔ تعینات اولیا جزئیات آن اسماست که در
تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن اسما همان اسما
است که بقیدے از قیود ماخوذ گشته است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ
المقیدۃ بشئ وچون اولیا را بواسطۂ متابعت انبیا علیہم الصلوۃ والتسلیمات
ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود ب۴ عمل آن سرور
علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بر دو نوع ست بر سبیل عبادت است یا بر طریق
عرف وعادت عملے که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و
در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین ست وآن مردود است وعملے که
بنا بر عرف وعادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم ودر منع آن مبالغه نمی
نمائیم که در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است
نه بر دین وملت چه عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست
وهمچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع ست مع
ذلک رعایت سنت عادی نیز ثمر نتائج ست ومنتج سعادات ب۵ از فرق
میان حصول وصول سؤال کرده بودند اے برادر حصول با وجود بعد متصور
است ووصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت
که عنقا در مدرکۂ ما حصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که
عبارت از ظهور شئ ست در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شئ نیست اما وصول
شئ ظلیت را بر نتابد فافهم ب۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد
که حضرت حق سبحانہ وتعالے ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آرائے
اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالے سعیہم بسلوک طریقۂ علیۂ نقشبندیہ

مشرف ساخت واز مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید
نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر ست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وار اند المرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را غائب و خاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهتر ست یا تلاوت قیام نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در
رنگ وضو ست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معاملهٔ نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذاے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
فاسد و مفسد است ع هرچه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر و نقص ست با عکوس صور
علمیهٔ اسما و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخیص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست و قیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به هیولی گفته اند و تشخیص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة
فساعة از ماسوای اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات وجهی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد لا
ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجائی میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است
هر عکوس را روبا ستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خودند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است ب ۹ چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر کرانیز تمام کند و دائرهٔ ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط سیر
الی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبهٔ ظلیت
و بی توهم حالیة و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیهٔ معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلای مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبهٔ ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت بتمام از نظر او میخیزد
جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر آو آوی بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
ب ۱۰ بدانند که هر شئی بماهیت خود آن شئی ست و از برای ثبوت ماهیت مر آن شئی
را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

ما در نظر او

ما الی سیر فی الله محقق شود و محقق با خدا تعالی گردد با اصل این سیر را

درکارست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
لون را اگر داند که آن محال ست که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بماهیت خود شی ست و نیز
در نظر کشفی در ظل شئے و عکس مفقود ست که عکس و ظل شئ بماهیة ظلی و عکسی خود
ظل و عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد
همان ماهیت اصلست که بظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود چه ظل باصل ظل ست نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانه است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالے بعالم از عالم و از افعال و صفات وجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالے
که در چیز تحریر و بیان آمد ب ۱۱ پرسیده بودند که چون اشیا ظلی بماهیت خود
اشیا نباشد بلکه بماهیت اصل خود برپا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در رنگ
انا اکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هر چند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگرچه در مرتبهٔ حس و خیال بود همیشه برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقهم الله بدانرا گویست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظهٔ اعتبار ظلیت روا است
و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هر چه در خداکم ست نه خداست جل و علا ب ۱۲
بدانند که در مراتب عروج تا زمانے که از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفته
میشود آن کمالات داخل دائرهٔ ولایات است و چون این تمیز برطرف شود و

واین تفصیل کم کردہ و معاملہ بہ اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبعیہ
نبوت بود دران مرتبہ نیز ہر چند وسعت ست ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد وکہ دریابد ربنا
اتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا شیخ محمد طاہر لاہوری سلمہ اللہ
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ و مجاہدات
شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
و اصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آنجناب بگرفت خود را بآستان
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ وے از غایۃ تشرع جویاے مرشدی بود کہ در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم یگانۂ زمان خود باشد و بر ہمہ
ہویدا بود بل اشہر من الیضا کہ درین امور سر آمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس اللہ سرہ الاقدس پس خدمت شیخ سالہا بانکسار و ذلت و افتقار تمام
در عتبۂ علیہ گذرانید چنانکہ دران خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر بجا کساری و
بیمقداری شیخ طاہر دیگری نمی نمود و بسیار بودی کہ از درویشان التماس آن مینمود
کہ کناس را منع کنند و تطہیر خلا ہا را باد و اگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفہیم صاحبزادہا
کبار سلمہم اللہ سبحانہ جہد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
زادہا مکرر شنودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما یان نہ آنقدر ست
کہ از عہدۂ شکر آن توانیم برون آمد جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء روزے حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمد یحیے را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسپاریم کہ چون بدرانش
از ہمت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولے بود کہ بتحریر نگنجد چنانکہ روزے حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت ولرزہ بر اعضاے او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان زمان قراۃ در گلویش گرہ می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل یمین نظر اکسیر خاصیت
آنحضرت قدس سرہ رسید بجائی کہ رسید اما در اثنای راہ سلوک گرہ
کار بتقدیر وحکمت ملک الجبار او را بلیۂ عظیمے روے دادہ بود مجمل آن قضیہ آنکہ
روزے حضرت ایشان قدس سرہ از حلقۂ ذکر برخاستند وفرمودند کہ درین
حلقہ دیدم کہ بر جبین یاران لفظ شقے مرقوم ست ازین سخن بر ہمہ یاران ہیبت عظیم
مستولی شد واز خوف وخشیت ہر کدام بر خود لرزیدند وآن شخص شیخ ظاہر
بود ومقارن آن مکشوف لغزشہای عجیب از شیخ بظہور آمد پس حضرت ایشان
کہ گنجور گنجینہ رحمت رحمن بودند دعا وتوجہ علیہ بر رفع آن بلیہ گماشتند تا
آنکہ حضرت حق سبحانہ بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامۂ اجازۃ او باین قضیہ ایما نمودہ اند وایضاً در
مکتوبے بتقریب بیان قضاے معلق ومبرم اشعار باین امر فرمودہ برنگاشتہ
اند کہ چون متوجہ رفع این بلیہ شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامرے
ندیدم مبرم دانستم حیرت روے داد چہ باثار واخبار واجماع امت معلوم
داشتم کہ بر قضای مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العالی بیادم آمد کہ فرمودہ ہیچکس
را در قضاے مبرم تصرفے نیست مگر مرا گفتم الہی چون یکے از اولیاے ترا
این دولت میسر بود من نیز امیدوارم والحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرمودہ دانا نید کہ قضاے معلق دو قسم ست معلق

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست کہ تعلیقش در علم
باست این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتہے ماحصل من
کلامہ الشریف و نیز روزے شیخ طاہر را در ایام گرفتگی کار او از غلبۂ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لا یرد این شطح او را یکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرہٗ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہی بے آب بر خود می جنبید جمعے از بزرگان را
وسیلۂ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمۂ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرہٗ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلۂ شریفۂ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبۂ بلدۂ لاہور رخصت فرمودند آگاہ از
طریقۂ قادریہ و چشتیہ و این اجازتنامہ بر نگاشتہ اند
بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والمنۃ لولیہ والصلوٰۃ
والتحیۃ علی نبیہ و علی آلہ و اصحابہ الکرام الداعین للخلق الی
دار السلام یقول عبد المفتقر الی رحمۃ اللہ الولی الغنی احمد ابن
عبد الاحد الفاروقی النقشبندی غفر اللہ سبحانہ ذنوبہما
و ستر عیوبہما ان الاخ العالم العامل الفاضل الکامل الشیخ
محمد طاہر لما وفقہ اللہ سبحانہ و تعالی لسلوک طریقۃ اولیائہ و دخل
فی الطریقۃ العلیۃ النقشبندیۃ بجمع الہمۃ و تمام المہمۃ حصل لہ الحضور

والشهود والقربة والجمعية وتيسر له البداية التي اندرجت فيها النهاية فاذا مضت بُرهة من الزمان وهو على هذه الاحوال ظهر لي انه يبتلى بابتلاء عظيم حتى يخرج من الصراط المستقيم الى سبيل المتفرقة ويميل من أهل الحق الى مذاهب باطلة و الجاني الى التضرع والخشوع الى الله سبحانه ليذهب عنه هذا الابتلاء ويرفع عنه ذلك البلاء ثم ظهر لي بعد التضرع التام انه سوف يرفع عنه ذلك الابتلاء فحمدت الله سبحانه على ذلك وقد ظهر بعد مدة يسيرة منه ما ظهر لي اوّلا حتى خرج من الاستقامة الى الاعوجاج ومال من الحق الباطل بحيث انقطع رجاءنا من ان يعود الى الحق و يرجع الى الاستقامة وهو كلما دخل في سبيل من السبل المتفرقة واظهره الله سبحانه عليّ توجهت بعون الله سبحانه وتوفيقه الى اخراجه من ذلك السبيل بالعسر التام وسعيت بعد ذلك في ان اسد ذلك السبيل حتى لا يكون له عود الى ذلك ثانيا ومضت الشهور بل السنين على هذه الحالة ثم ظهر بتأييد الله سبحانه ما ظهر ثانيا فعاد الى الحق ورجع الى الصراط المستقيم ثم قطع ما لقي له من منازل الجذبة و مقامات السلوك وصار اهلاً لان يرخص لتعليم هذه الطريقة للطلاب والمريدين فوقع في خاطري ان يرخص له تعليم هذه الطريقة وتربية الطلبة فرخصت له بذلك

بعد الاستخارۃ والتوجہ المسئول من اللہ سبحانہ الاستقامۃ والثبات علی متابعۃ سید الاولین والآخرین علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات ولما کان الشیخ المشار الیہ اخذ من طریقتی السلسلۃ القادریۃ والچشتیۃ حظا وافرا ونصیبا کاملا رخصت لہ ایضا ان یعطی للمریدین خرقۃ الارادۃ فی الطریقۃ القادریۃ وخرقۃ التبرک فی الطریقۃ الچشتیۃ والمسئول من اللہ سبحانہ العصمۃ والتوفیق الحمد للہ رب العالمین اولاً وآخراً والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین دائماً وسرمداً وعلی آلہ العظام واصحابہ الکرام نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدۂ مذکور رفتہ بارشاد وتربیت طالبان پرداخت وجمعے را از برکات وافاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ از عرائض او منقول میگردد مبین علو حالات وفور برکات اوست ب منہا بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانۂ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدمے باخود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروے اما از غیب کسے میگفت راہی شو بجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشۂ مسجدے حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجۂ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد باعث گشت کہ درپے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالاً لامرہ وامر کم چندی مشغول ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیدہ بجرد شغل دادن

در تمام بدش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور ہا بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیز ہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام برد و مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہ وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
ب منہا حضرت سلامت سکان آن درگاہ را از نسبت مریدی ما نا
قابلان را ہزار عار ست تکلیف کہ خود را در زمرۂ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض ست و ہر چہ از ینجاست شر محض پس
مایان را بان عتبۂ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گرند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصاً
حضرت خواجۂ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقۂ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہای نمودند
در عشرۂ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بتشریفات نوازشند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورۂ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد از ان روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد از ان
بنورے کہ از ان روضۂ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد ازان ظاہر شد کہ حجب بتمامہ از روے
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکار گشت مکالمہ و محادثہ نیز
وقوع یافت بعد ازان جہل و نکرت صرف روے نمود و حالانہ وصل ست
و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب بہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
ب سہا از کثرت تقصیرات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد با این ہمہ
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین ہر
یک از نسبت ثلاثہ یعنے نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ نوبت بنوبت
روے میداوند احیاناً بہم خلط می شدند گاہ غالب و مغلوب نیز می بودند الحال
ہر سہ نسبت یکی شدہ اند مگر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلبہ میکند و سیر در
نسبت مشائخ کم شدہ است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز ہمچنین مترتب میشود انتہی در اثنای این
گرمی ارشاد ہدایت خدمت شیخ از دفور بے تعینے و تفرید دل شیوہ پیش
گرفت کہ آیندگان کمتر سنجد متش باریابند بعد از استماع آنچنین و وصول عریضہ او
حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد للہ و
سلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوۃ والتذاذ یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود
اے برادر حق سبحانہ و تعالے شما را این منصب کرامت فرمودہ است
شکر این نعمت را بر وجہ اتم ادا نمایند و محافظت کنید کہ امرے صادر نشود
کہ باعث نفرۃ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ ست کہ بشیخی و دعوۃ
کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخے ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخے از روی ملامت کنند کہ ظلم ست و در نظر مریدان

خود را متحمل دارید و در اختلاط و مؤانست با مستر شدان افراط نه نمائید که باعث
استخفاف ست که منافی افاده و استفاده ست و در محافظت حدود شرعیه نیک
رعایت نمائید مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقهٔ علیه است و
هم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده ست که ریاء العارفین
خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً
اعمال عارفان اسباب تقلید ست مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برائے نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج
نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه ست بلکه عارفان در اتیان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایته ما فی الباب
در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست
و بآن اعتبار آنرا ادا نمایند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلائق درین آوان هنگامهٔ طلب اند کارے بوقوع نیاید که منافی آن مقام
باشد و جهال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالے استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما
بالمشافه گفته شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست
زیاده چه نویسد والسلام چون این تربیت نامهٔ رحمت شمامه بآنجناب رسید
عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبلهٔ هر دو جهانے
سلامت چنانچه بچهٔ عصفور دهان وا کرده بفریاد و فغان منتظر دانه میباشد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز هاویه
خسارت و ضلالت نیست هر حالے که در معرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمے چه مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے الله علیه وسلم هیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخة والملامتة همه را امر زاید بر اتباع میدانند و در خود سر انجام
این کار یعنے مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعذبنی هذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقرست انتهی بالجمله شیخ در بلدهٔ لاهور تا امروز بافادهٔ طلبه علوم
دینی و افاضهٔ سالکان براه یقین مشتغل ست و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و سکنت و حیدزمان بهیچ یکے از اهل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد مگر از
اهل توفیق و صلاح اگر چیزے چیزی آورد نمیگرفت از همه رسیده است و پای
همت در دامن عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و رداء بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویهٔ شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عنان
آن شاهسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وزد ؛ و شیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایهٔ افادت و افاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادهای
هندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز نمی
پرداخت از زبان شیخ مشارٌالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ ورق روے
او رسم دریں اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز ثمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا در آیم شاید و اگر نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چہ رو دہد اتفاقاً فردائے
موعود آن برنا کہ مرا بوے دلبستگے بود بخانۂ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از ستے و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند
بعد از یک روز باقافت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر ہر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارٌالیہ سالہا
دران آستان گذراند دید آنچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مألوف او بود رفتہ بارشاد و
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفائے
این سلسلۂ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

نمائی و بی آمر ما از انجا نه بجای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره
بسکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد درینولا ابلیس تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطهٔ
اصلاح بعضے امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر برو تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروه
جمعے که بخدمتش رسیدند بآنها نصائح خشونت آمیز درمیان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضے وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجائے رسید که دران شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرها
خواست اما وبرا این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضے دیار معتبرهٔ او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
جودش بضعفها مهلک مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیهٔ مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

گزیده و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرامیده باوجود که سال عمرش به پنجاه
رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود و بافادۃ و افاضۂ طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل
است دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسید و
دران مسطور بود که از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتهای خاص می یابد
و عنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند روزے فرمودند اَنْتَ سِرَاجُ الهند و باز دیاد طاعت
امر نمودند انتهی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند ب الحمد للہ
و سلام علے عباده الذین اصطفے ارقیمۂ شریفۂ خوش وقت ساخت واقعات مبشرانند
و قابل تاویل اما هر چند ماول اند منور اند ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
و چون باز دیاد عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار
دار عمل ست و اللہ الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد
دلیل ست بعلو حال او و ارشاد و اکمال او باستقامت و شکیبائے او
بر آزار اهل ملامت ب منها عرضه داشت کمترین خدمۂ آستانۂ معلے بدیع
بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبۂ امانی و آمال بروجه
استقامت ست و هیچ گونه در غربت امور فتور راه نیافته امید میدارد که بطفیل
نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هر چند حوادث
گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبے که گرفتار اوست خلل دران ندارد و اکثر اوقات حادثه
که حکم الٰهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام مے
بخشند بی آنکه قصد باو تعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و
بعضے بفنائے جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیهی اولے

میدانند این همه از صدقهٔ آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمیٰ چه مناسبت بعضے از طلبه از کثرت انداد
ترک خان و مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا که در سلاسل دیگر تشغل کرده اند الحال که درین
طریقهٔ علیه داخل شده اند خیلے متلذذ اند و بر عمر گذشته متأسف از ینجهت یکی از
مشائخ اینجا غایته عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه و اعزهٔ آن سخنان بیهوده
میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجهٔ بزرگ و حضرت
مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقے
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه
آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند و نیز آرزوئی که داشت که یکبار
نظارهٔ بارگاه محمدی علے صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
آستانهٔ دهد و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شبے
بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الله سرهٗ تعلق دارد و بوسیلهٔ ایشان بآن درگاه رسیدن
دشوار است و از انوار این مقام اقتباس نمایند مگر اولیا که بکمال متابعت سرور
انبیا علیه و علیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند کعبهٔ مقاصد سلامت
اینهمه را بوسیله و صدقهٔ خادمان این درگاه میدانند در کونین غیر از توجه حضرت
ایشان مربی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه مسألت مینماید که این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاه بزید و در همین بمیرد و
بهمین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام انتهی از زبان مبارک
مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمهٔ حضرت ایشان قدس سرهٔ باشد که در مکتوبے بآنجناب برگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوار باشند فان مع العسر یسرا انتهی از انجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرهٔ سلطان وقت بعتاب تمام بآگره
طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانهٔ او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت اضطرار خویشان را مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نحوست
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین سالهٔ من برآمده هان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویهٔ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد تبنی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهرهٔ تمام برداشت رغبت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خدا دوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس
سرهما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار
جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق راسن

توجہ بنہایت بردہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم اند از خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاہدہ نمودہ باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم وخود را چنان کم ساختہ کہ نہ با حاطہ قائل ست و نہ بعبت
وچنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشار الیہ سالہاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید خدمات شایستہ گذرانید تا بمزید انچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلاد مشہورۂ معمورۂ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الأمر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز و زوایا میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون نمینی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند ب الحمد للہ
وسلام علے عبادہ الذین اصطفے برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال اوامر حق جل
وعلا و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان
نیز چارہ نہ التعظیم لأمر اللہ والشفقۃ علے خلق اللہ بیان اداے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصور
است و اکتفا بجزو از کل از کمالیۃ دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد و ناپروائے
نمی شاید ؎ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ٭ نازگی کے راست
آید باری باید کشید ٭ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالۂ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرۂ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم
علے جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علے صاحبہا السلام والصلوۃ والتحیۃ انتہی شیخ
حسب الأمر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمدہ چون بلیل شوریدہ

از کاہ و گیاہ کلبہ پرداختہ و نیز مثل آن مسجدے ساختہ با عیال و اطفال دران کلبہ میگذراند و دران مسجد بأداے صلوات و طاعات و افادات علوم دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہٗ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا و ہم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان حکایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ و بعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند و جز معنے عبارت مذکور نمی سازند و معنے ظاہر عبارت خود بایشان را نیز میسر است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروزآباد بیرون کردند ناچار روزہا بہ ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سراقین و غیرہا ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب ؛ جان بر و بیمار

گر زجان بشنو و پند طبیب ؛ **شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ**

آنجناب از اقصاے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر معظم لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مألوف شد چون بدار السلطنۃ آگرہ رسید در جوار خواجہ عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجۂ مذکور شنودم کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم بشیخ قرار دادہ شد کہ تا در آگرہ باشند باہم ہمسایہ و ہمنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتم بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلۂ توحید وجود و بحضرت ایشان سوی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دو سہ روزے گذشتہ بود کہ حضرت ایشان از سرہند بآگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانۂ ما آمدہ گفت الحال من ازین محلہ بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من کہ نزد شماست بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینہمہ ناخوشی نازیباست گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواہد نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیخان ندارم این گفت مرخص شدہ بمحلۂ دیگر رخت کشید بعد از دو سہ روز براے جزوے کہ ماندہ بود بخانۂ ما آمد باہم نشستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایة ظهور داشتهار بود در وجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که هاے شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتے مراقب شدند آنگاه برخاستند هر چند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره درمیان آید نپذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تا برون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشار الیه در قفای من مے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانهٔ خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفاے حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیر متفت
تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنواختند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت و صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یاد کتب خویش که بآنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهدهٔ این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علما و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلے الله علیه وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابر این
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیۂ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت مارا بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنحے بر وے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے واماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب درگرفت و گفت یارب این چہ اُداست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد والصلوۃ فیقول العبد المفتقر الے
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ و وصل الے درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فے البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علے
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق ویحفظہ عما لا ینبغی وان تثبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ نست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
کہ کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مزارست و اہل حاجات
وارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا می آرند و بمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمترست بالجملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
انچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہ سر آید ٭ مرا بہتر زچندین افسر آید ٭ چون وطن او در
اقصای بنگالہ بود و ذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود بر مسند افاضہ وافادہ است جمعے از طلبہ علوم دینی و طایفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللہم کثر اخواننا فی الدین وسلم ایماننا
بحق سید المرسلین وآلہ الطیبین واصحابہ الکاملین واتباع العاملین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
ب الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال واوضاع فقرا را بجائی روز بروز موجب از دیاد شکرست
وہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد اے عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۂ اقدام سالکان بسیارست شتر شریعت را در اعتقادیات وعملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور وغیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و منشاء غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود و در ماوراء جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ فی الحقیقت افضلیۃ آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار انست می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق اند قطعا علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ سبحانہ من ذلک منشار غلط جمعے را آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسما است کہ مبادے تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج دران اسماست و ازان اسما الی ما شاء اللہ تعالے اما با وجود این عروج مأوے و منزل ہر کدام ایشایان ہمان اسم ست کہ مبدا تعین وجودی اوست لہذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط ازان اسما بواسطہ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذاً باللہ سبحانہ ازان کہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویۃ اولیاے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر ازان اسما عروجات بی نہایت فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنہ طبعیۂ عروجی ایشان ست و او را نیز در انجا مکانے طبعی ہست کہ ادون آن اسماست و ازل آنہا چہ افضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدمیۃ اسم اوست کہ مبدا تعین او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات عروج بزرخیۂ کبرے را حائل نیابد و بی واسطۂ او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدا

تعین برزخیۂ کبرے ست بفوق گذشتہ اند توہم کردہ کہ برزخیۂ کبرے درمیان
حائل نماندہ است واز برزخیۂ کبرے حضرت رسالت خاتمیۂ علیہ وعلے آلہ
الصلواۃ والسلام مراد داشتہ اند وحقیقت معاملہ آنست کہ بالا گذشت ومنشأ
آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسمے واقع شود کہ مبدا تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطۂ جامعیت
ہمان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکہ مبادی تعینات مشائخ دیگرست بطریق
اجمال نیز بآن سیر قطع خواہد کرد واز ہر یکے گذشتہ بمنتہای آن اسم خواہد رسید و
توہم فوقیۂ خود پیدا خواہد کرد نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشائخ واز انہا
گذشتہ انموذجی ست از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات وچون درین
مقام خود را جامع می یابد ودیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توہم اولویۃ خود پیدا
می آرد ودرین مقام شیخ بسطام[1] میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبۂ سکر نمیداند
کہ ارفعیۃ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ وعلے آلہ الصلواۃ والسلام بلکہ از انموذج
لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہود گشتہ است ازین
قبیل ست آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش ومافیہ در زاویۂ قلب
عارف بنہند ہیچ محسوس نشود وایجا نیز اشتباہ انموذج بحقیقت ست والا
عرش کہ حضرت حق سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار
وچہ مقدار ظہوری کہ در عرش ست عشر عشیر از آن در قلب نیست اگرچہ قلب
عارف باشد رویۂ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را کہ جامع عناصر وافلاک ست ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غالب آید دور نباشد کہ بگوید
کہ من از کرۂ زمین کلان ترم واز سموات عظیم ترم درینوقت عاقلان می فہمند کہ

(۱) بایزید بسطامی توفی سنة ۲۳۱ هـ. [۸٤٦ م.] در بسطام

عظمت وکلائی او از اجزاء خود ست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
او نیستند انموذجات اینہا را اجزاے آن ساختہ اند وکلائی او از ان انموذجات است
کہ اجزاے او اند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین اشتباہ انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیداند کہ آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبۂ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبۂ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبۂ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را ہیچ
مقداری نیست مالتراب ورب الارباب وہم درینمقام کہ سیر سالک در اسمی کہ رب او ست
واقع شود گاہ ہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین از وے افضل اند بتوسط او
ببعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی
پیوندد چہ عجب وکدام افضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دابعضی از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایۃ ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئیست
کہ خارج بحث ست چہ ہر حجام وحائک ببعضے از وجوہ مخصوصہ خود بر عالم فنون
وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود وازین تخیلات بسیار ناشے گشتہ وتا مدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر موے بذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتورے راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علے ذلک
وعلے جمیع نعمایہ وآنچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الهی ست جل سلطانه و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون شد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثوراً میگشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار دانابة التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعة سر موئی منکشف
نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توهمات مسالت فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله
را کما ینبغی وا نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت که آرے قرب الهی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی ست از ظلال مرتبه اولوهیت که مخصوص بآدمی ست که
رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نهجے منکشف
گردانیدند که جائے ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضے
از علوم که محل اشتباه دادند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
بود منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح
گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار ست تا مردم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعے رهنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند
که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشا
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبه الشریف راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه
که بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج سالک را از همه مبادی تعینات بزرگان بمثالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود و درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاے ارضی بلند تر ست از
مرتبهٔ اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده ست نه باعتبار ذات
و بعد از وصول به کرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوهٔ جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که شرکت

یا کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست
بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة
سید الاولین والاخرین علیه وعلے آله وصحبه الصلوٰة والتسلیمات اتمها واکملها
شیخ مزمل رحمه الله تعالے دمی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان
ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی
اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم
اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشار الیه از
یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بحضرت
خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را گم می یابد وصفات را از اصل می بیند
ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
هیچ نمے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے فراوان شیخ در خدمت
آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده وبزواید وفوائد رسید
بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند
مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان
باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم است وامثال این عزیز الوجود
اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور
ببعضے از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے
بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
واز ین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده
میشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده دست وپای میزند که از ان

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و بمردم آن نواے خبر کرد آنجماعه آمده شیخ را بر سنها از ان
مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بست و شش بآخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
تعالے شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی وے در اوائل از عسکریان
بود و در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر شبے پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفاے و اصحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلے الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت از ان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیاده شده در آن درآمد
خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چندانکه آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند وے
دران جزائر بدهقانے ملاقی شد لباسهاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود بنیت آنکه اهلیهٔ خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزوجهٔ
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا راے تو بر چیست آن شیره زن گفت
من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و با شوهر
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدود که از صاحبدلان بود

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بجدود دہلی و
لاہورش اشارت کرد چون ازین طریقہ علیہ دران ایام صیت حضرت
مصرعہ خواجہ فانی زخود باقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہ آفتاب جہانتاب
بود و سامعہ افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچند روز آنحضرت بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران میماند بزبان
محرمے ادائے توفیق دیرا بحضرت ایشان رضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانۂ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہد اعمی بود گویند از انجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضے احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
و گاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے و بلے بر زبان میراند و سری جنباند کہ
حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا ظاہر وارشدہ
و ما مترجم آنیم بالجملہ بعد از تجلے بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بہ نیتی کہ او داند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوۂ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامیہ میدانند و طلاب
را بوے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضۂ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود طلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے سادہ دل است
ملاک امر محافظۂ احوال و فکر کار و غم ایمان و مآل خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند و بتعلیم و تربیت او مامور گرداند حسب الامر خالصاً لوجہ اللہ

بدان باید پرداخت و نیز برائے انجذاب دلہائے طلاب وضعے کہ ملامت را آنجا
راہ نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بوے
نیز نگاشتہ اند مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرداب
ضلالت جمعے را براہ حق جل وعلا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
مشغولے کنند و ترقیات نمایند این شتر را نیک نگاہداشتہ سعے
کنند کہ بقایائے ہستئ خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد و
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
اجمال آئینۂ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہٗ نیز از ان حضرت
بمولانا صدر دریافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین
وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیہ و محافظت حدود شرعیہ و متابعت
سنت سنیہ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر و رویۃ عیوب و مشاہدۂ استیلائے ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیئات خود را اگرچہ اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امرئ من الشر ان یشار الیہ بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات اگرچہ مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل وعلا چہ این قسم تائید گاہ است کہ از کافر و

فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے کہ بطلب آید وارادہ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر وشیر باید دانست
وباید رسید کہ مبادا ازین راہ خرابی واستدراج او نمایند واگر فرضا در قدوم
مرید در خود فرحے وسرورے یابند آنرا کفر وشرک دانند وتدارک آن بندامت
واستغفار چندان نمائید کہ اثرے ازان سرور نماند بلکہ بجاے آن فرح
حزن وخوف نشیند ونیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید وتوقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست وباعث خرابی بہرچہ آنجا ہمہ دین
خالص میطلبند الا للہ الدین الخالص شرک را دران حضرت ہیچ وجہ گنجایش نیست
وبدانید کہ ہر ظلمتے وکدورتے کہ بر دل طاری گردد ازالۂ آن بتوبہ واستغفار
وندامت والتجا باہل وجوہ میسرست مگر ظلمت وکدورتے کہ از راہ محبت
دنیاے دنی بر دل طاری شود کہ منغض میگرداند وتنجس میسازد ودر ازالۂ
آن تعسر تمام ست وتعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
حب الدنیا رأس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبۃ الدنیا وارباہا
والاختلاط بہم والمصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل ومرض ہالک وبلاء عظیم و داء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید باحسن وجوہ متردد آن حدود اند استماع
سخنان نو وتازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقے عند التلاقے مولانا
یوسف سمرقندی سلمہ اللہ تعالی دے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود واز فضائل بہرۂ تمام داشت وکان
حسن الاخلاق وطارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
ایشان شد ودر خدمت ایشان بسرہند رفت وچند گاہ آنجا گذرانید
واز برکات انتظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود ودر میان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان بالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
توجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بزنیاز مندی
او دل بکشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر بر داشتند و فرمودند هان
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد لله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل و قندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از دوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن بازگشته بود و جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت باخود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید و
ثناے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت او را قے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پے برده بی هیچ اهمال متوجه بلده شهر لفظ
سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه باخلاص
و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
دادند رجعت نموده حسب الامر باین کار شگرف پرداخت و در هر پیندگاه
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستسعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که نام زد او گردیده معلوم گردد در یکی

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بسوے مرسل داشتہ اند چنین برنگاشتہ اند بہ حضور وے
توجہی بحال شما نمودہ آمد دید کہ مردم آن نواے بجانب شما می دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد کہ شما را مدار آن زمین ساختہ اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشتہ للہ الحمد والمنۃ علے ذلک ظہور این معاملہ را از جملۂ واقعات نہ انگارند
کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بسوے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے نخوانند
احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافی ست احوال شماست کہ بطریق
انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ شش ماہ
است او را ترقی واقع شدہ آنچہ در غیبت وبی شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را ہیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
ہیچ نہ بیند و از ماسوائے او سبحانہ در مبدا اندیشہ او ہیچ نماند نہ آنکہ اشیا را
غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان ماسوائے نداند این خود کثرت بینے ست بلکہ
غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ داند این حالت معتبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راہ و بدو نہ خرط القتاد ہیچ کس را تا نگردد این فنا نہ
نیست رہ در بارگاہ کبریا بہ ادب و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس
در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف برکے برنگاشتہ اند بتقریب آن معرفت شہودے
کہ بمرایائے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ رو بجمال و نکرت
دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ متقدما این راہ رفتن متعذر نوشتہ
اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام او را از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود ندارد و سرش آنست که باطن او متوجه شهود تفریدی است
که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند
فطرتے التفات بشهود و کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بتقربات صوفیه
مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او دران نواحے مغتنم ست این حالت را که
شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم اولم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا ست عجب ست که بر اهل کشف
آن نواحے چگونه مخفے مانده است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ وجود
آفتاب ظاهر و باهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود دهزار
و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه و ادعیه کثیره روح
او را شاد کردند و دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده بالطاف
تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزاے مغفرت مولانا احمد علیه
الرحمه مینماید وجود شریف مولانا درینوقت مر مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
جل و علا و رحمتے بود از رحمتهاے او تعالے اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده
مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالے وے از قدماے اصحاب
حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وے
شنودم که گفت چون طلب اینمعنے در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب
بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک کشتے دست نداد تا در یکے از جمعات در
آگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را با آنحضرت
انجذابی پدیدار گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستے استعداد مرا
فتحے نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازینمعنے حیران و گریان می بودم

تا ماہ مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابہ بمن بود شبے چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غسالہ را گوشہ بردہ بتمام درکشیدم آن آب شراب ستے افزای من شد کہ
نوشیدن ہمان بود و کشایشے در کار و حال خود دیدن ہمان و چون مولانا ازین
توجہ و عنایت آنحضرت بدرجۂ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
و جمعے از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنودہ روزے فرمودند کہ مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیہ بہرۂ تمام گرفتہ و نیز ازین عریضۂ مولانا کہ بآن حضرت نوشتہ ہویدا میگردد
ب ہو عرضہ داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاہ محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان سپرساند غریب نوازا دُرِ پرور را از صدقہ بندگان آن درگاہ
احوال و اوضاع حسب المدعا مخلصان ست ہمیشہ تجلیات مشرف میگردد
و در ہر تجلے فنای خاص حاصل میشود میداند کہ در آین تجلے تجلے نخواہد بود و ازین
تجلیات بے نہایت مفہوم میشود کہ سیر در تفصیل اسما و صفات افتادہ است
از راہ تفصیل بمطلوب رسیدن بسے دشوار ست رجا از درگاہ آن قبلۂ
حقیقی آنست کہ چون ناقابل را از خاک مذلت برداشتہ اند و باحوالاتے
مشرف ساختہ اند کہ در فہم و وہم این کمینہ خطور نمیکرد الحال نیز بتوجہ خاص الخاص
چنان سرافراز گردانند کہ بغایۃ الغایت برسد و از منقصت وارہد و از مراد
خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالے قولاً و فعلاً و ناظراً ہیچ چیز بوقوع
نیاید و این بتوجہ و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید کہ ازین
دریاے رحمت بیکران سیراب گردانند اینہمہ فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود در سخ دارند کہ متضمن جمیع سعادات ست سایۂ تربیت ایشان بر مفارق

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآلہ الامجاد انتہی مولانا وظایف یومی
ولیلی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ باشارۃ وتائید حضرات مخدوم زادہای
کبار سلمہم اللہ تعالی جمع کردہ وآنجامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازۃ خواستم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنسرورست صلی اللہ علیہ
وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد واز آنجا اخذ نمود معروض داشتہ شد
کہ عمل حضرت ایشان نیز ہمان عمل سید انس وجان ست علیہ الصلوٰۃ
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہرچہ موافق نسبت
باشد قولے وفعلے آنرا در عمل آرید وہرچہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا
درسال ہزار وسی وہشت ۱۰۳۸ قبیل این تحریر آخرت شتافت رحمہ اللہ مولانا
محمد صدیق کشمی سلمہ اللہ تعالی وی از کشمیر بدخشان ست در عنفوان
جوانی بہندوستان آمدہ از انجا کہ بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتہر بخانخانان اختیار نمود کہ خان مذکور مغفور را باین طایفہ سرے بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی زخود باقی بحق
قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف شد ودر خدمت آنحضرت ثابت نمود وذکر
این سلسلہ برداشت گویند حضرت خواجہ قدس سرہ را کہ تعریف استعداد
وقابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از وے شنودم کہ گفت صباح عیدے
باچند تن از درویشان بآستان حضرت رضی اللہ عنہم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشۂ گلاب برکف رسیدند درمیان حاضران مرا بالباس جدید
وجامۂ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ۵ زدامان تو ہر راشح گلابے بہ زند بر روے
بخت خفتہ آبے بہ اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر اقتضائے جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بجگی خود نیارست خود را بآنحضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برد و ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجائیکه حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از هم جزئی باهم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مرجعت
نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل مختتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصب مشرف گردید مشار الیه است که در ایات شریفه مبدا
معاد را که حضرت ایشان در ریاضه خاصه برنگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وی مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان بود در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
کرباچین را که تعبیر تمام است از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست
ب بتنهائی چنین میل دلم چیست ٭ درین تنها نشستن حاصلم چیست ٭ هم

من در سگے معذور باشم ؛ بدین عذر از خلائق دور باشم ؛ غلط گفتم اگر سگ واند این را
که خود را کرده ام نسبت با وبازه ؛ زننگ این سخن افغان بر آرد ؛ که بد عهدی ز ما خود را شمارد ؛
سگان خود صاحب خود را شناسند ؛ بسے از ناشناسائے ہراسند ؛ نہ خود را می شناسد نی خدا را ؛ چرا
بدنام سازد مثل ما را ؛ درین مدت که عمر من بسر شد ؛ ز ارکفرم نه از دینم خبر شد ؛ ندانم بر چه ملت زیستم من ؛
نه سگ نا آدمی پس کیستم من ؛ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه نوشته اللهم صل وسلم علے سیدنا و
مولانا محمد و علے آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد که اگرچند دیریست که از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة الذبوح نموده خود را فرا یاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آرے از عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزه آن خوان
عظیم ایشان مرزوق ست هرچند از کار رفته است ولیکن هیچ و بجز و زمزمه دارد
چنانچه از انجا به تحریر میرسد ؛ خوشوقت آن دلے که بجائے رسیده است ؛
خوشروز شب روے که بیائے رسیده است ؛ از فرق تا قدم همه عطر عجب
مدار ؛ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ؛ خوش روزگار عیش هدایت که در
خزان ؛ رخش بتازه رنگ بهارے رسیده است ؛ و چند بیت در ایام ضعف
صعب که روے داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ؛
طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ؛ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ؛
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ؛ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ؛

چہ دست رد بگناہم زنی کہ نشناسی بہ حقیقت کنہ من ز مغفرت عالیست ؛
بعلم خویش چہ نازے بسوے من می نازی کہ شان جہل من از طور معرفت عالیست ؛
قبلہ ام سلامت از انچہ مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنہای کہ داند گفت نتواند مولانا ے
مذکور باین حقیر حکایت کرد کہ درویشے ژندہ پوشی کہ آثار ذوق وجدان و آزادگی و
تفرید از وے ہویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامی
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان ہیچ خارقی عظیمے دیدہ بگو من آنچہ دیدہ بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیدہ ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسرہند آمدم
از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشہر در آمدم و گفتم درین وقت چہ مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم ہمسایۂ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانۂ خود برد و مہربانی نمود و در اثنائے پرس و جو ہا من از احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ در طعن ایشان شروع کرد مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در
در آمدند شمشیر برہنہ بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پارہ پارہ کردند و بیرون
رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دہشتے کہ یافتہ بودم باضطراب بر قفائے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانہ نتوانستم رفت و
ندانستم کہ آن چہ بود علے السحر کہ بملازمت ایشان مشرف شدم و ہمچنان
در رعشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فے النہار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتہ ام
شیخ عبد الحی سلمہ اللہ تعالے از وی حصار شادمان ست کہ از

بلاد اصفهانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بهره ور سالها
ملتزم آستانهٔ علیاے حضرت ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهره رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تایید حضرت مخدوم زادهٔ معصوم نام معصوم کرد ارسله الله
تعالے فراهم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام [1]
او ست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پتنه فرستادند
در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بعزلت و مسکنت و بافاده و افاضه
طالبان میگذراند و در میان شهر شیخ عبد الحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسرے بر و حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین
ست در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبد الحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخهٔ علوم و معارف غریبه
است و چیزهاے ضروریه این راه نزد او مودع است ملاقات او یاران را افتاده
را مغتنم ست که نو آمده است و چیزهاے نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشانست
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ما ورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است
بیشترے از معارف غریبهٔ مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار
نموده دریافته ست والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد از وے یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اول ست باستان حضرت ایشان رسید

(۱) وی درانجا قبول عظیم یافت و معاملهٔ ارشاد و هدایت از وی فراوان بظهور پیوست و خلفای صاحب مقامات از وی پدید آمد و حضرت ایشان در مادهٔ آنجناب فرموده اند که قطب آن بقعه است.

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمائے
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النہار ست نسبت وحضور این بزرگان
از جہت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبہ وحسن الوجہ ست روزے باین فقیر
گفت کہ من از حسن جبہہ وبزرگی لحیۂ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازارہا میگذرم
ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار درود میفرستد آنجناب بفقر وغربت تمام
متوجہ طواف بیت الحرام و روضۂ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتے براقم گفت در محل یمانی در ہودجی کہ بر آن سرور
صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام با نور و آراستگی
ہر چہ تمام تر دیدم و از لذت وحلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
و زبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلے از خیمہ بیرون شود
بسا کوہ وصحرا کہ مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بدی نوشتہ اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ
بذروۂ کمال وتکمیل رساناد بحرمۃ النبی المختار وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات
والتسلیمات از مقولۂ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
در کنار من بودہ حق بودہ ست آیا این گفتن جائز ہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر
درین راہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست کہ
صاحب معاملۂ آن صورت متجلے را حق می انگارد تعالے شانہ عن ہمانست
کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف[1] ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

(۱) یوسف ہمدانی توفی سنة ۵۳۵ ھ. [۱۱۴۱ م.] در ہرات

تربی بہا اطفال الطریقہ وبکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
درآورد بدانند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تأمل بسیار
باید کرد ومبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشند وخرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ درآمدن مرید فرمے وسرورے پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا وتضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعدد نمایند تا آنکہ یقین بیوندد کہ طریقہ را باید گفت
واستدراج وخرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدین معنی دارد عزیزے
فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ زندہ پوشیدہ بودے در دین من بر بندہائے
من گفت بلے فرمود ہلا وتکلمت علی الی واقبلت بقلبک علی واجازتی
کہ بشما ودیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط ست ومنوط ست بحصول
علم برضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط ست وبمیر ہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود بالجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
وازتنگی شرائط وارہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی ازنیز
ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود در یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبۂ استغراق واستہلاک
است واز جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ وصفات را کہ اول از اصل میدید
حالا باوجود آن صفات را از خود جدا مے بیند وخود را ازان نور در طرف

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مألوف شتافت در صحبت مولانائے مذکور میگذراند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شما را سیل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم
بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامۃ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نزد و یاران جمع شدہ بنشینند و یکدیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا را
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین این
امر یابم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

بالجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد شیخ محسن قرار گرفت و بافادہ و
افاضہ پرداخت و شیوۂ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
و بمراقبت و بمجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ بر آنہا
پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
معارف شرعیہ است گویا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ موصول است
بشہر مقصود و نشانہ است از آن شاہد بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست
کہ ؎ ما بشہر میرویم عزم تماشا گر است ۔ ما براہ میرویم کز ہمہ عالم درست حضرت
ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نافہمیدگی
است زنہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ بترسید مدعیان این وقت
ظاہر اشما را در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچہ مقرر قوم ست ولا بد راہ آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
این معرفت شما بسیار اصل ست و بس عالی و امیدواری بخشش مطالعۂ این معرفت محظوظ
ساخت و نا ملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضۂ شیخ محسن
رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضۂ او را بالفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے
بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ حالیہا
آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

کہ آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الہادی بداوانی
دنے نیز از اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ بودہ کہ حوالہ تربیت آنہا بحضرت ایشان
نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہرہا یافتہ واز
فضل بہرورست و از انکسار و افتقار نصیب دو عرایضے کہ حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مستر شدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا
عبد الہادی حضور باستغراق در نقطۂ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزہ
جل شانہ را از اشیا بصفت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالے میدانم انتہی بعد
ازان کہ مدتہا در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات و حصول کمالات رسید
و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی روے دادہ تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند کہ این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راہ
را بسیار دست میدہد ہیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند وصل کو و نہایت
کدام و امثال آن بسیار بر نگاشتہ اند و بہمت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودند
وی بہ نیاز تمام و بعطش شوق و ولہ محبت ہر چہ حاصل کردہ بود از ان تہی شدہ
بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذراند و نسبتہای جلیل عالی وید اجازت
یافت و بجلندر کہ از قرائے آن حدود ست اقامت نمود بعد از چند گاہ بآستان
میرسید و در ایام مہاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابہای یافت کما یفہم
من المکتوبات الشریفہ یکبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
وداع فریاد و گریہ ہای بے طاقتانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشتہ اند کہ
شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت

آن اطلاع یافتند و بیعاد باز آمدن بخانہ رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست
سید محب اللہ مانکپوری از علوم دینی بہرہ ورست نخست بخدمت
قدوۃ المشائخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
خدمتہا بجا آوردہ و مدتے آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسیدہ
بود بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشدے میر محمد نعمان رسیدہ بود از
ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون دران مجلس ہمیشہ ثنای حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت درمیان بود وی را شوق
خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ العزیز بآن عتبہ علیہ بر و مدتہا آنجا گذرانید
و بہر یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلمہ اللہ
نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محب اللہ بنسیان ماسوی و بعض درجات
فنا رسید او را اجازت گونہ دادہ بہ مانکپور فرستادیم بعد از چند گاہ وے از فریۃ
اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند
ب ہوا از تحمل ایذاے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نہ
قال اللہ تعالے فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل ولا تستعجل بہم مکن کہ در سکونت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست و شما در
مقام فرارید از ان نمک آرے شکر پروردہ تاب نمک ندارد چہ توان کرد
ہر کہ عاشق گشت اگرچہ نازنین عالم ست بناز کی کے راست آید بار می باید
کشید انتہی چون وے در بارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوے نوشتند کہ امشب بنظر در آمد گویا رخت شما را از مانکپور
کشیدہ بالہ آباد بردہ اند ہم آنجا و برانہ اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰہی جل
سلطانہ معمور دارید و بہیچ کس کار نداشتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمهٔ طیبه از ساخت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر
گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط خفا که جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش
واوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرها ست زیاده چه نویسد والسلام
علے من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه وعلے آله الصلوٰة والتسلیمات
انتهی سید مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرهٔ
خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سرهٗ کسے مطلع نبود سید
التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست ب
بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر و ظلال داشت وصول بظل عین حصول
می یافت حالا که وصول اصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمراة الکائنة
فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانید
عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب اینمقام
دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیر راه و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی همه حسبان والسلام علے
من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و او را آن
حضرت قدس سرهٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وے بفیض رسیده
و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر
شب بگریه و زاری بسر بردے خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و او قات
بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور در یکی از قریهای تابعهٔ قریه بسر بهند سکونت
داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبهٔ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند رونے ابلیس را
دیدم وخبرہا ازو پرسیدم ناچار بحکم الٰہی راستی را وانمود درمیان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در وتر اتصرف کمتر ست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد دیبنی دین
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دو آب پیش از توجه حضرت ایشان
قدس سرہٗ بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
وخدمتہای بجا آورده بعد ازان بتقریبے به برہانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہٗ العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده وخلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت وذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده به برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سیدی نمودند همراه کردند در صحبت سیدی بحضور ونسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت ولذتے یافت ملتزم همین ذکر طریقت وصحبت شد بعد ازین
قضیه پرسیدند بذکرے که فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمہم اللہ
گرفته ام ولذتے دیگر یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی ومنصف وحقانی بود فرمودند مقصد فائده
وحضور ست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز باستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف وعنایت دید وازان حضرت اجازت یافت
دو طالب را ذکر طریقت گفت ومتاثر گشتند واحوال از آنها ظاهر شد

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سؤال کرد کہ باوجود کہ من در خود حالے
نمی فہم دو طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد واز سر ذہول
باوجود دوام آگاہے نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
مقولہ بوے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث دران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا
بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را
نیز دلالت بعلم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولایت
اند واز مقولہ ثانیہ بر نگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن ست بجناب
قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضورے کہ دوام لازم وست ہیچ
شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور ست کہ مغایرۃ
درمیان است و در علم حضورے حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتے
در اگرہ در گوشۂ فقر و نامرادی بافاضۂ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این کابر
از دو مریدان وے ہویدا یکے از اعاظم اغنیا کہ بوے اخلاصے درست کردہ
بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاہور کہ از آنجا راہی
بہ کشمیر جدا گردد مشار الیہ ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق بر آمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

پیوست بجر وحصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت اورا ترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از دبتوبه و ذکر
این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام که حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسے را که از یاران دران خلوتگاه بار بود
و بعنایتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعے از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود چند روز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سند که از مشار الیه
تلقین ذکر این سلسله برداشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلے الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
یاد نموده اند و وے عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بنده بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوے
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت بادے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینے ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السرہندے الے اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولدے وخلیفتے فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقے وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرأ لحبیبے مولانا کریم الدین منی السلام انتہے واین صحیفہ
واقعہ ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید وجود خیالی
بود فرستادہ بود وسفارش نمودہ کہ آن درویش را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانیدہ بمقام عالی رسانیدند این رقیمہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ ب الحمد للہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علے درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ علیحدہ واقعہ کہ روے دادہ بود
نوشتہ بودند از مطالعۂ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات
است سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امروز کہ تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمردہ بہ تسویف وتاخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ احرار قدس اللہ سرہٗ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوہ کہ در روز جمعہ ودیعت نہادہ اند درمیان آمد کہ اگر میسر شود
درآن از حضرت حق سبحانہ وتعالے چہ باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات
میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفتہ مصحوب درویش رحمے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالے منقطع گردانا وشیخ کریم الدین
چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز باصلاح آمدہ است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئی قدیر والسلام علے من اتبع الہدای والتزم متابعۃ المصطفے

مولانا عبد الواحد لاہوری وے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
زخود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ما رضی اللہ عنہما فرستادہ اند
کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود
ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتم نہ کہ آن دار جزاے عمل است
نہ دار عمل وے آہے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آن صاحب
بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روے میدہد کہ ہرگز خوش
نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانہا اللہ و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مغاک کہ از امکنہ
متبرکہ آن بلدۂ شریفہ است بنماز میرفتم و بعد از اداے صلوۃ عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازۂ مسجد میزنم بخانۂ خود رفتہ
نوافل بگذار و اینمعنی را بخشونت ادا نمود ہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سوداگر ہندے
از دوستان ماست رعایت و عذرخواہی او کن او معذرت فراوان نمود و عذر
بسیار خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان سر
آنہمہ تواضع را بآن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہمچنان پیادہ و آزادہ و
پلاس پوش ژندہ بر دوش و کوہ بر کف متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند و بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزادی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوهٔ مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد بالخرقه صد پیوند و دل صد پاره ؎
گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم پنهان نماند که غیر ازین
جماعهٔ مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نیستی و انکسارند و بعضے از اینها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جتری که از مشائخ
مشهورین این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داود بیانگی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نو گجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سانگپوری
و مولانا فرخ حسین و مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سیاه اند و بعضے از اجلهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتے و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفهٔ حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت ست وفور رابطهٔ بر
کمال اینها و ستے و ذوق و حال اینها معلوم گردد و راقم این حروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید و از یدطولای
کدام سعادتمند ازین سلسلهٔ شریفه این تخم در مزرعهٔ دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت
رسیده بهر یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزے
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحیٔ
بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحیٔ بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند رائی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای دو مویه کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند از یکی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بوده بهرها گرفت چون ذو العیال والاطفال بود زود بوطن رخص
گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ۞ وایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوهٔ حیرت بر و
غالب بود روزے دیدمش که بر برگے خشکے چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که این همه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه در و عالمے بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیهٔ بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیگر
شبے بعد از تجدد روح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدر الدین که از
خلفاے حضرت مخدومی محمد زاهد ملخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسلهٔ شریفهٔ
کبرویه را اهتمام و پدر من مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشے ژولیده موی
پیرهن چاکے شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وے هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه نامسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفت کہ متوجہ سفر حجازم از سلسلہ و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلہ نقشبندیہ از سرہند باگرہ تشریف آوردہ بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم و بزاویہ خود بردہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ
کز تو بوی گلشن جان میرسد ؛ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنۃ آگرہ
آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شبے بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
و نظر مرحمت فرمودند نسبتے و حالتے مرا در گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب
برآمدہ و بجزائر و صحارے افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من رفت
چہ گویم کہ چہ دیدم و بر من چہ رفت و چہ می بینم ؎ چنان درد ہر بر من بگذرد
روز ؛ کہ در صحرا بر آہو بگذرد یوز ؛ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگے و نامرادی بسر بردم اکنون ہم از راہ بیابان و کوہستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر ازان پیر دستگیر و راہ نمای ہر غریب و فقیر سلمہ اللہ خبری ندارم
کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم
نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ
بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابر قافلہ سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجہ این سفر سعادت اثر اند شما آن جماعہ رفیق
میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواہم افگند بہانہ
از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نہ وے را دیدم و نہ از احوال او خبرے
شنیدم ع ہر کجا ہست خدایا بسلامت دارش ؛ و نیز این فقیر
سیدے تاجری را دید کہ بمصداق رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده واز هر یک
بذکری ومراقبه مأمور گردیده وبآستان حضرت ایشان هم شتافته واز ان حضرت
نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم
متوجه اداے فرض بودند بمجلی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند
ترا ذکری تعلیم داده خواهد شدن از راه دلتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که
صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی ونتیجه آن ازین دریوزه دارم
فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز
فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوهٔ دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم ورقتی مرا چنان
گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و
التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب
حصول لقمهٔ حلال ست وسبب نفقهٔ عیال آنرا مگذار وبنگر تا بعد ازین در حق
تو چه خواسته اند ورخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد ؎
یک لحظه عنایت تو اے بنده نواز ؛ بهتر ز هزار ساله تسبیح ونماز ؛ ونیز سیدی
صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت در یکی از
بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت
حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
وبی آرام شدم ببازار آن بلده درآمدم تا باشد که آیندهٔ دیگرے در رسد و
خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که در کنار بازار بازارگانے چند که
سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم وسلام کردم
وبنشستم پیش از آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه ودلتنگی

درمن مشاہدہ نمودہ از سرّ آن سوال کرد باعث را درمیان نہادم آن
سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد
تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر
جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پاے
مبارک پیچیدہ چنانکہ مارے پیرامون گنج حلقہ زند و یک شبے
دیوانہ باز زنجیر گفت ؛ من چہ کردم تا سزاوار توام ؛ گفت زنجیرش تو در
کنج خراب ؛ گنج پنہانی من ار توام ؛ مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باوے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم
من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید
تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد چون بیامد در خلوتی
از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
مخلصان حقیقے دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
را وا نمود و گفت من در قریۂ از قراے تابعۂ پنج آب ساکن بودم و از
آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت
و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر
نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہٗ
میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرہند عزیزیست
جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبہ و احوال
بنواختند دیدم آنچہ دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیدہ فرمودند اے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفتہ
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لاابالے نشستہ اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے ژندہ پوشی چنین
و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و بمعنی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکہ من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان بردہ گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب ہمچنین باشد و بآن ہمنشینان گفت
ما درین شہر یارے داریم او را دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکہ ساعتے بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
ہمان و برآمدن ایشان از خانہ ہمان و بآن درویش معانقہ سخت نمودند
و دست او را گرفتہ بر تختے کہ درمیان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفے را پر آب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم تا که بعد از رفتن
من برائے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان برجای خود دست از
هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد ازان حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرا بآن
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
و اقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرود اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنانرا آزادگیها
و رفتگیها روے داده از ایشان چه گوید و ازان حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے بوده و راقم نزد
مومی الیه ورقے چند از مشکوة و ورقے چند از مطول گذرانده
بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسے کہ جناب استادے واین فقیر یکجا نشستہ بودیم مردے
یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت
دادہ است وبفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ از صحبت او اثرے
و حالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت مجیز مکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
بظہور آید پس آب در چشم گردانید وبفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر وبرکت امر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد از انجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم اما ادب را عذر در میان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
دو تن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم وگفتم ایشان
بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین وچنان چہ این
لایق این باشم چندانکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وا نمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر وا کنم در گوشۂ مسجد او را بردہ نوعے
کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم وشنیدہ با او گفتم وخود نیز مشغول
شدم مرا نسبتے وحالتے عجب فرو گرفت وآن متعلم را کیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست وبیخود برون رفت دیگر از وے نام ونشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک از مستفیضان ایشان ومستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست ؎ بس کنم خود زیرکان را این بس ست ؛ بانگ دو کردم اگر در ده کس ست ؛ حق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا د و این نسبت شریفهٔ ایشان را برهمه طلاب الی یوم الحساب ساری دارا د و این کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران جهان در زمرهٔ ایشان محشور گردانا د بحق اهل الرشاد بمدح هریک ازین دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انختام آن میگرداند ؛

رباعی

قطبی که ز رازش انفسی آفاقی ست ؛ نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدحش به نه گویم این بس ؛ کان جمله چو نام خویش با حق باقی ست

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب ؛ کلکم ز حدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه ؛ بشنو سر فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که از و مرده بصد جان برسد ؛ مفلس ز درش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش ؛ کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلهای سقیم ؛ از ساقی باقی ستد این راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود ؛ بر زخ بهیان احد و احمد میم

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست — بر جوهر اسرار نبی صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت — ظاهر شده اینکه احمد فاروق ست

ایضاً

از دشت دل افسردهٔ رندان تازه — چون زار بر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خانهٔ بی رنگی احمد شده است — نقش دیرین نقشبندان تازه

الهی بحق نبی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنا زم که اشارات نوشت — ز آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب — بر دل هو زبدة المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم
در مملکة ترکیه سید عبد الحکیم بن مصطفی آروا سی
قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مسکین حسین حلمی بن
سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب
زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ
(مراد ملا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری
۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان
۱	دیباچہ
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رضؓ
۱۴	بیان احوال حضرت خواجہ رضؓ
۳۳	بیان کلمات و انفاس خواجہ رضؓ
۶۱	بیان خواجہ عبداللہ فرزند خواجہ رضؓ
۶۵	بیان محمد عبداللہ فرزند دوم خواجہ رضؓ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضؓ
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین احمد خلیفہ رضؓ
۸۶	بیان شیخ الہ داد خلیفہ رضؓ
۸۸	بیان آباء و اجداد حضرت مجدد الف ثانی رضؓ
؍؍	بیان شہاب الدین علی الملقب بفرخ شاہ فاروقی کابلی رضؓ
۸۹	امام رفیع الدین رضؓ
۹۲	شیخ عبدالاحد والد حضرت ایشان رضؓ
۱۲۶	بیان ولادت حضرت ایشان رضؓ
۱۳۷	بیان وصول بخدمت حضرت خواجہ رضؓ
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رضؓ
۲۱۵	بیان معارف و اسرار ایشان رضؓ
۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضؓ
۲۸۲	بیان وفات ایشان رضؓ
۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضؓ
۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند دوم رضؓ
۳۱۹	بیان خواجہ محمد معصوم فرزند سوم رضؓ
۳۳۹	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضؓ
۳۵۳	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضؓ
۳۶۱	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضؓ
۳۶۶	بیان خلیفہ شیخ نور محمد پٹنی رضؓ
۳۶۹	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضؓ
۳۷۸	بیان خلیفہ شیخ مزمل رضؓ
۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ طاہر بدخشی رضؓ
۳۸۲	بیان خلیفہ مولانا یوسف سمرقندی رضؓ
۳۸۳	بیان خلیفہ مولانا احمد برکی رضؓ
۳۸۵	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضؓ
۳۸۷	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق کشمیری رضؓ
۳۹۰	بیان خلیفہ شیخ عبدالحی رضؓ
۳۹۱	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قندھاری رضؓ
۳۹۳	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضؓ
۳۹۴	بیان خلیفہ شیخ حسن برکی رضؓ
۳۹۶	بیان خلیفہ مولانا عبدالصمد رضؓ
؍؍	بیان خلیفہ شیخ یوسف برکی رضؓ
۳۹۷	بیان شیخ محب اللہ بانکپوری رضؓ
۳۹۸	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضؓ
۴۰۰	بیان خلیفہ کریم الدین بابا حسن ابدالی رضؓ
۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا عبدالواحد لاہوری رضؓ
؍؍	بیان خلفاء دیگر رضؓ بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رضؓ